



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا احْسِبُوا أَنَّمَا الْخَلْقُ لَدَيْ اللَّهِ وَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
مُرْسِلٌ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ أَلَيْسَ الْأَوَّلُونَ وَاللَّهُ وَالصُّورُ الْأَوَّلُ فَالْكَافِرُ وَالْمُؤْمِنُ وَالْمُؤْمِنُ
بِقِسْمَةِ ٢١



آیات ولایت در قرآن

جلد پنجم

مترجم و پایبندگاری به شهادت آیات ولایت

مجمع علمی شیعیان

مکتب الاسلامیہ پاکستان کراچی محمد تقوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ولایت

نویسنده:

محمد مرتضوی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	آیات ولایت جلد ۵ (پاسخ گویی به شبهات آیه اطاعت)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۲۵	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۳۱	آیه اطاعت
۳۱	اشاره
۳۳	فصل اول: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت
۳۳	اشاره
۳۵	آیه اطاعت
۳۶	تفسیر آیه
۴۴	أولی الامر از دیدگاه اهل سنت
۴۷	مصادیق «أولی الامر» از دیدگاه اهل سنت
۴۷	۱- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله:
۴۷	اشاره
۴۷	نقد
۴۷	اشاره
۴۸	۱- انس بن مالک:
۴۹	۲- ابوبکر و عمر:
۴۹	نقد
۵۹	۳- فرماندهان جنگ
۵۹	اشاره
۵۹	نقد

۶۰	۴- قاریان و عالمان
۶۰	اشاره
۶۰	نقد
۶۰	۵- عالمان دیندار
۶۰	اشاره
۶۱	نقد
۶۱	۶- اهل حل و عقد
۶۱	اشاره
۶۱	نقد
۶۲	۷- صاحبان قدرت
۶۲	اشاره
۷۱	اطاعت های ممنوع در قرآن
۷۴	اطاعت های ممنوع در سنت
۷۸	اطاعت های ممنوع از نظر عقل
۸۰	اولی الامر از دیدگاه شیعه
۸۵	فصل دوم: تقریر استدلال شیعه
۸۵	اشاره
۸۷	تقریر استدلال شیعه
۸۹	عصمت امام
۹۱	تعریف عصمت
۹۲	حدود عصمت
۹۲	اشاره
۹۲	الف - دیدگاه شیعه
۹۲	ب - دیدگاه اهل سنت
۹۴	منشأ عصمت از دیدگاه اهل سنت
۹۴	اشاره

- ۹۴ - دیدگاه اهل سنت ۱- دیدگاه اهل سنت
- ۹۴ - اشاره اشاره
- ۱۰۰ - منشأ عصمت از دیدگاه شیعه منشأ عصمت از دیدگاه شیعه
- ۱۱۱ - ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۱۵ - دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۱۹ - ظالم در قرآن ظالم در قرآن
- ۱۲۴ - اثبات عصمت امامان علیه السلام اثبات عصمت امامان علیه السلام
- ۱۲۴ - اشاره اشاره
- ۱۲۴ - الف - دیدگاه اهل سنت الف - دیدگاه اهل سنت
- ۱۲۴ - ب - دیدگاه شیعه ب - دیدگاه شیعه
- ۱۲۴ - اشاره اشاره
- ۱۲۴ - ۱ - قرآن ۱ - قرآن
- ۱۲۵ - ۲ - سنت ۲ - سنت
- ۱۲۵ - اشاره اشاره
- ۱۳۲ - قرآن قرآن
- ۱۳۳ - سنت سنت
- ۱۳۷ - احتجاج به آیه اولی الامر احتجاج به آیه اولی الامر
- ۱۳۷ - اشاره اشاره
- ۱۳۸ - ۱- امام علی علیه السلام ۱- امام علی علیه السلام
- ۱۳۸ - اشاره اشاره
- ۱۳۸ - ۱- در دوران خلافت عثمان ۱- در دوران خلافت عثمان
- ۱۴۱ - ۲- در دوران خلافت خود ۲- در دوران خلافت خود
- ۱۴۲ - ۳- امام حسین علیه السلام ۳- امام حسین علیه السلام
- ۱۴۴ - ۴- امام باقر علیه السلام ۴- امام باقر علیه السلام
- ۱۴۵ - ۵- امام صادق علیه السلام ۵- امام صادق علیه السلام
- ۱۴۶ - ۶- امام کاظم علیه السلام ۶- امام کاظم علیه السلام

- ۱۴۷ ۷- امام رضا علیه السلام
- ۱۴۸ ۷- امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۵۱ فصل سوم: شبهات ادبی و کلامی
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۳ شبهات ادبی
- ۱۵۳ ۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۴ نقد
- ۱۵۴ ۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۶ نقد
- ۱۵۸ ۳- ذکر نشدن امامان در آیه: ..
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ نقد
- ۱۶۰ شبهات کلامی
- ۱۶۰ معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام:
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۱ نقد
- ۱۶۶ عدم نیاز به معصوم با وجود امت:
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ نقد
- ۱۶۸ بی فایده بودن عصمت
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ نقد
- ۱۷۱ اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان
- ۱۷۱ اشاره

۱۷۲	نقد
۱۷۷	اعتراف به گناهان از طرف معصومان
۱۷۷	اشاره
۱۷۹	نقد
۱۹۱	اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان
۱۹۱	اشاره
۱۹۴	نقد
۲۰۱	فصل چهارم: شبهات تاریخی
۲۰۱	اشاره
۲۰۳	شبهات تاریخی
۲۰۳	۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست
۲۰۳	اشاره
۲۰۴	نقد
۲۰۶	۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست
۲۰۶	اشاره
۲۰۷	نقد
۲۰۸	۳ - عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام
۲۰۸	اشاره
۲۰۹	نقد
۲۱۱	۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد
۲۱۱	اشاره
۲۱۲	نقد
۲۱۵	فهرست منابع
۲۱۵	الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر
۲۱۹	ب) علوم قرآنی
۲۲۰	ج) حدیث

- ۲۲۶ (د) داریه الحدیث
- ۲۲۷ (هـ) رجالی
- ۲۲۸ (و) تراجم
- ۲۳۰ (ز) فقهی و اصولی
- ۲۳۲ (ح) کلامی
- ۲۳۳ (ط) تاریخی
- ۲۳۴ (ی) لغوی و ادبی
- ۲۳۵ (ک) کلیات
- ۲۳۹ درباره مرکز

آیات ولایت جلد ۵ (پاسخ گویی به شبهات آیه اطاعت)

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرتضوی، محمد

عنوان و نام پدید آور : آیات ولایت / محمد مرتضوی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ریال: ۱۱۵۰۰۰ ؛ ج. ۱ □ چاپ اول ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ریال: ۴۱۰۰۰ ؛ ج. ۲،

چاپ اول : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۹-۰ ؛ ریال: ۳۸۰۰۰ ؛ ج. ۳، سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ریال: ۴۵۰۰۰ ؛ ج. ۵،

سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۲-۰ ؛ ریال: ۲۸۰۰۰ ؛ ج. ۳، شومیز) ؛ ۳۳۵۰۰ ریال (ج. ۵، شومیز)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد سوم.

یادداشت : ج. ۱ و ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۲. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه تبلیغ

- ج. ۳. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اکمال. - ج. ۵. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اطاعت. -

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت

موضوع : ولایت -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ / ۸م ۴۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۴۵۱۵۱

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۱

فصل اوّل

تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

آیه اطاعت ۲۱

تفسیر آیه ۲۲

أولی الامر از دیدگاه اهل سنت ۳۰

مصادیق «اولی الامر» از دیدگاه اهل سنت. ۳۳

نقد ۳۳

نقد ۳۵

۳- فرماندهان جنگ: ۴۵

نقد ۴۵

۴- قاریان و عالمان: ۴۶

نقد ۴۶

۵- عالمان دیندار: ۴۶

نقد ۴۷

۶- اهل حل و عقد: ۴۷

نقد ۴۷

۷- صاحبان قدرت: ۴۸

اطاعت های ممنوع در قرآن. ۵۷

اطاعت‌های ممنوع در سنت. ۶۰

اطاعت‌های ممنوع از نظر عقل. ۶۴

اولی الامر از دیدگاه شیعه ۶۶

فصل دوّم

تقریر استدلال شیعه

عصمت امام ۷۵

تعریف عصمت. ۷۷

حدود عصمت. ۷۸

الف - دیدگاه شیعه ۷۸

ب - دیدگاه اهل سنت ۷۸

منشأ عصمت از دیدگاه اهل سنت. ۸۰

۱- دیدگاه اهل سنت ۸۰

منشأ عصمت از دیدگاه شیعه ۸۶

ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۹۷

دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۱۰۱

ظالم در قرآن ۱۰۵

اثبات عصمت امامان علیه السلام. ۱۱۰

الف - دیدگاه اهل سنت ۱۱۰

ب - دیدگاه شیعه ۱۱۰

۱ - قرآن ۱۱۰

۲- سنت ۱۱۱

قرآن ۱۱۸

سنت ۱۱۹

احتجاج به آیه اولی الامر. ۱۲۳

۱- امام علی علیه السلام. ۱۲۴

۱- در دوران خلافت عثمان ۱۲۴

۲- در دوران خلافت خود ۱۲۷

۳- امام حسین علیه السلام ۱۲۸

ص: ۸

۴- امام باقر علیه السلام ۱۳۰

۵- امام صادق علیه السلام ۱۳۱

۶- امام کاظم علیه السلام ۱۳۲

۷- امام رضا علیه السلام ۱۳۳

۷- امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۴

فصل سوم

شبهات ادبی و کلامی

۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است ۱۳۹

نقد ۱۴۰

۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط ۱۴۰

نقد ۱۴۲

۳- ذکر نشدن امامان در آیه: ۱۴۴

نقد ۱۴۴

شبهات کلامی. ۱۴۶

معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام: ۱۴۶

نقد ۱۴۷

عدم نیاز به معصوم با وجود امت: ۱۵۲

نقد ۱۵۲

بی فایده بودن عصمت: ۱۵۴

نقد ۱۵۵

اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان: ۱۵۷

نقد ۱۵۸

اعتراف به گناهان از طرف معصومان: ۱۶۳

نقد ۱۶۵

اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان: ۱۷۷

نقد ۱۸۰

ص: ۹

فصل چهارم

شبهات تاریخی

۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست. ۱۸۹

نقد ۱۹۰

۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست: ۱۹۲

نقد ۱۹۳

۳- عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام: ۱۹۴

نقد ۱۹۵

۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد: ۱۹۷

نقد ۱۹۸

ص: ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فاطمه معجزة قلبي وابناها ثمره فؤادي وبعلمها نور بصري والأئمة من ولدها أمنا ربّي جبل ممدود بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجى ومن تخلف عنهم هوى»^(۱).

«فاطمه روشنی بخش قلب من و پسرانش میوه دل من و شوهرش نور چشم من و امامان از فرزندان وی امینان پروردگارم و ریسمان بین خدا و مخلوق او هستند کسی که به آنان اعتصام جوید نجات می یابد و کسی که از آنان سربیزی کند نابود می شود».

ص: ۱۱

۱- شیخ سلیمان حنفی، ینایع الموده، ص ۸۲ و ۱۱۸، چاپ اسلامبول، و ج ۱، ص ۸۰، چاپ بیروت؛ شیخ الاسلام جوینی، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۶، چاپ بیروت؛ علامه ابن حجر مکی، صواعق المحرقة، ص ۹۳، چاپ مصر؛ حافظ ابن الفوارس، اربعین، ص ۱۴؛ علامه زمخشری، المناقب، ص ۲۱۲؛ علامه خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۵۹ و ۹۹؛ علامه ابن حسنویه، در بحر المناقب، ص ۱۱۶.

پژوهش و تحقیقات در مورد آیات ولایت در قرآن به ویژه به صورت علمی و روشمند، دارای اهمیت و جایگاه رفیع و ارزشمندی است.

یکی از مهم ترین منابع استنادی مکتب تشیع در اثبات امامت اهل بیت علیه السلام، آیات ولایت در قرآن است. پژوهش های فرعی و جانبی متعدد و فراوانی در این مورد به عمل آمده است، اما تحقیقی کامل و جامع الأطراف که هم تقریر شیعه و هم تقریر اهل تسنن را به صورت دقیق و عالمانه بررسی کرده باشد و در کنار آن انواع شبهات را پاسخگو بوده و نکات ناب تفسیری و روایی را به آن افزوده باشد، مثل همین کتاب ارزشمند «آیات ولایت در قرآن» بسیار نادر و کم نظیر است. اما قبل از مطالعه کتاب لازم است اوصاف و ویژگی های امام ولو به صورت اجمالی و فهرست وار مورد بیان و دقت نظر قرار گیرد.

به همین جهت در این مقدمه کوتاه سعی می کنیم تا با زبانی ساده و روان شرایط و ویژگی های امام علیه السلام از دیدگاه تشیع را به محضر خوانندگان عزیز تقدیم نماییم:

در آیات قرآن کریم از جمله آیات انذار، تطهیر، خیر البریه، مودت، ابلاغ، اکمال دین، صادقین، ولایت، اطاعت و... و روایات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از جمله احادیث یوم الدار، ثقلین، منزلت، ولایت، دوازده خلیفه (نقباء)، وصایت، طبر و... برای امام علیه السلام صفات، ویژگی ها و شرایطی بیان شده است که مهم ترین آنها را بسیار خلاصه و فهرست وار بیان می نمایم.

۱. امام باید در بُعد ظاهر، از عیوبی که باعث انزجار مردم می شود سالم باشد، مانند جزام و پیسی و در بُعد باطنی نیز از نقایص و رذایل نفسانی مانند نادانی و دیوانگی پاک و سالم باشد. (۱)

۲. امام علیه السلام باید در تمامی صفات کمال، افضل و برتر از همه خلایق باشد. (۲)

۳. با توجه به آیه تطهیر (۳) و دیگر آیات قرآن کریم، شرط عصمت برای امامت و ولایت قرار داده شده است. اگر امام معصوم علیه السلام نباشد خود نیازمند راهنمایی و هدایت دیگران است. مردم زمانی از رهبرانشان با جان و دل پیروی می کنند که از گناه و اشتباه مصون باشند. اگر امام علیه السلام دارای ملکه عصمت نباشد نمی تواند خلیفه الله و خلیفه الرسول باشد و دستگیری جاودان را برای پیروان خود به ارمغان آورد.

۴. امام علیه السلام منصوب و منصوب از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. امامت همچون نبوت لطف خداوند بوده و این لطف بدون عصمت ناقص است؛ چون عصمت امری باطنی است و مردم از فهم و کشف آن عاجزند و فقط خدا و رسول آن را می دانند؛ پس لازم است امام علیه السلام از طرف خدا و رسول منصوب و منصوب گردد.

۵. امامت اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان نظام الهی است.

ص: ۱۳

۱- ارشاد الطالبین، ص ۳۲۵ - ۳۷۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ امالی صدوق، ص ۵۴۰؛ تحف العقول، ص ۴۴۱.

۳- احزاب / ۳۳.

۶. زمین هیچ گاه خالی از حجت و امام نخواهد بود.

۷. امامت پس از پیامبر در معصومان از ذریه او ادامه دارد و آنان دوازده نفرند.

۸. امام علیه السّلام حامل علوم الاهی و وارث علم نبی صلی الله علیه و آله است؛ نه تنها نزد او «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» است، بلکه نزد او تمامی «عِلْمُ الْكِتَابِ» بوده، در نتیجه متصل به منبع علم الاهی است.

۹. امامت استمرار رسالت بوده، امکان طبیعی و صحیح مقبولیت و مشروعیت خاتمیت به وجود ولایت و امامت است.

۱۰. امام علیه السّلام دارای کرامات، عنایات و توان خارق العاده ای است که از بشر معمولی ساخته نیست.

۱۱. عظمت وجودی امام علیه السّلام نه تنها فراتر از خلافت و رهبری معمولی و متداول جامعه است، بلکه دارای جمیع مراتب ولایت الاهی غیر از ربوبیت و خالقیت است.

۱۲. امام علیه السّلام در اثر وصول به قرب الاهی مسلط بر ضمایر رموز خلقت، رمز امکان ارتباط بین خالق و مخلوق و حجت بالغه الاهی است.

۱۳. او مصداق انسان کامل و مصداق کامل خلیفه الله و خلیفه الرسول است.

امامان معصوم علیه السّلام، دارای اوصاف و ویژگی های فراوان دیگری نیز هستند که مجال تحریر بر تفصیل نیست.

اثبات امامت و ولایت این معصومان ارجمند و والامقام، کاری بس بزرگ و ارزنده است، اما این اثبات و تلاش علمی اگر در حوزه قرآن کریم و بررسی ولایت

و امامت از دیدگاه قرآن کریم باشد از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار بوده و قداست ویژه ای پیدا می کند.

به همین سبب حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی «زید عزه الشریف و ادام الله ظلّه» با پشتکار فراوان و تلاش مجاهدانه طی سالیان متمادی سعی نموده اند تا اثری علمی، روشمند و استدلالی پدید آورند.

امروز شاهد ارائه چنین کتاب وزینی هستیم که امید است، جامعه اسلامی و حق جویان و حقیقت طلبان از آن بهره مند گردند.
ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن أبی طالب علیه السلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۵

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } (نساء/۵۹)

فصل اول: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

فصل دوم: تقریر شیعه

فصل سوم: شبهات ادبی و کلامی

فصل چهارم: شبهات تاریخی

ص: ۱۷

فصل اوّل: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

اشاره

ص: ۱۹

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت علی علیه السلام به آن استدلال کرده است، آیه اطاعت از اولی الامر است که خداوند متعال فرموده است:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } (١)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و اگر در چیزی کارتان به نزاع

ص: ۲۱

کشید به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این برایتان بهتر و خوش فرجام تر خواهد بود.

تفسیر آیه

قبل از بیان تقریر استدلال به آیه یاد شده و با توجه به شبهاتی که بر آن وارد کرده اند، ارائه توضیحات زیر درباره آیه لازم است:

۱- اگر چه جمله {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول} اساس همه ادیان آسمانی است، ولی در این آیه با توجه به تفریح جمله {فان تنازعتم فی شیء} به عنوان مقدمه برای آماده کردن مسلمانان برای رجوع به خدا و رسول در موارد اختلاف مطرح است، چنان که همین نکته را در آیات بعد نیز تکرار می کند؛

{الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ} (۱)

آیا نمی نگری به کسانی که به گمان خود به آنچه به سوی تو نازل شده است، ادعای ایمان دارند.

ص: ۲۲

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...} (۱)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که مردم به دستور خداوند از آنان پیروی کنند.

{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...} (۲)

نه چنین نیست، قسم به پروردگار تو اینان به حقیقت ایمان نمی آورند مگر این که برای حل تمام اختلافات بین خود به تو مراجعه کنند.

این آیات و آیات همانند آن نیز می رساند که مسلمانان باید برای حل اختلافات خود، به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آورند و به داوری آن حضرت رضایت داده و از حکمی که آن حضرت صادر می کند، دلگیر نشوند.

۲- بدون تردید اطاعت از خداوند، اطاعت از آن چیزی است که بر پیامبران وحی نموده است و آنان آن معارف و احکام را برای مردم تبلیغ کرده اند.

اما اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دو نظر مورد توجه است:

ص: ۲۳

۱- نساء/۶۴.

۲- نساء/۶۵.

الف - خداوند یکی از وظایف رسول را تبیین و تفسیر آنچه در کتاب به صورت اجمال آمده است، می داند و می فرماید:

{وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ} (۱)

قرآن را بر تو نازل کردیم تا بر امت آنچه را که فرستاده شده است، بیان کنی.

ب - یکی از وظایفی که خداوند در آیات قرآن به رسول خدا صلی الله علیه وآله واگذار کرده است، قضاوت در مسائل اختلافی بین مردم براساس تشخیص خود اوست؛

{لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ} (۲)

گرچه این حکم براساس ظواهر قوانین قضاء بود، ولی مردم موظفند از پیامبر اطاعت کنند. با توجه به آیه یاد شده حاکمیت بین مردم به رسول خدا صلی الله علیه وآله سپرده شده است؛ زیرا آنچه پیامبر می گوید و بدان حکم می کند و آنچه در تبیین احکام خدا بیان می کند، معلوماتی است که خداوند در اختیار او گذاشته است؛

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۳)

ص: ۲۴

۱- نحل/۴۴.

۲- نساء/۱۰۵.

۳- نجم/۳-۵.

بدین ترتیب سنت پیامبر صلی الله علیه وآله یعنی گفتار، رفتار و تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله حجت می شود و تفکیک بین کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجیت جایز نیست و آنان که شعار «حسبنا کتاب الله» را در روزهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح کرده بودند، شعاری انحرافی و خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، چنان که آن حضرت چنین تفکیکی را پیش بینی می کرد.

به این روایت توجه کنید:

«عن المقدم بن معدی کرب ان رسول الله قال یوشک الرجل متکئا علی اریکته یحدّث بحدیثی فبقول بیننا

و بینکم کتاب الله عزوجل فما وجدنا فیہ من حلال استحللناه و ما وجدنا فیہ من حرام حرّمناه. الا و انّ ما حرّم رسول الله مثل ما حرّم الله.» (۱)

مقدم بن معدی کرب می گوید: بدون تردید رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به زودی انسانی به اریکه قدرت تکیه می زند در حالی که حدیث مرا برایش باز گو می کنند و می گوید: بین ما و شما کتاب خدا کافی است.

ص: ۲۵

۱- ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۱۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۲.

بنابر این آنچه در کتاب خدا حلال شمرده شده است، ما هم حلال میدانیم و آنچه در کتاب خدا حرام شمرده شده است، ما هم حرام می دانیم. توجه داشته باشید که بدون تردید آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرده همانند چیزی است که خداوند حرام کرده است بنابراین، تفکیک کتاب و سنت جایز نیست و این که خداوند در آیه مورد بحث دستور به رجوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد، دلیل بر این است که سنت رسول خدا، از نظر خداوند، همانند کتاب خدا و حجت است. بر این اساس آنچه از معارف دین و احکام در اسلام وجود دارد، باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد.

۳- بر اولی الامر - با هر تعریفی که از آن باشیم - وحی نازل نمی شود تا او با رسول در بخش اول تبلیغ دین شریک باشد، بلکه تنها در بخش دوم، - داوری در مسائل اختلافی - با رسول شریک است. بنابر این در وجوب اطاعت

تنها در تشخیص نظر خود با رسول شریک هستند. از این جهت خداوند در تنازع امر آنها را به عنوان یک منبع مستقل ذکر نکرده، بلکه تنها فرموده است:

{فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ}

و قطعاً مورد نزاع به قرینه آیات بعد - که از رجوع به طاغوت منع می کند - حکم خداوند در مسائل اختلافی مسلمانان خواهد بود.

براین اساس حکمی که مسلمانان در نزاعها باید به آن رجوع کنند، در کتاب و سنت - که هر دو حجت قاطع هستند - وجود دارد.

بر اساس این آیه، قول اولی الامر هم - که حکم کتاب و سنت را بیان می کند - بدون هیچ قید و شرطی حجت قاطع است و در نهایت همه به کتاب و سنت برمی گردد. بنابراین اولی الامر - هر کس که باشد - نه چنین اختیاری دارد که حکم جدیدی که در کتاب و سنت نیست، وضع کند و نه اختیار دارد که حکمی از احکام خدا را که در کتاب و سنت است، نسخ کند و گرنه رجوع به خدا و رسول معنایی نخواهد داشت. به این آیه توجه کنید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (۱)

بدین سان ترتیب خداوند، همان تشریح است و قضای رسول یا همان تشریح است یا اعم از تشریح و نظر خود اوست و وجوب اطاعت از «اولی الامر»

ص: ۲۷

در تبعیت از رأی آنان در حوزه ولایت آنان است در این که حکم خدا را از کتاب و سنت به دست می آورند. (۱)

۴- اطاعت از خدا و رسول در {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول} هیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه امر یا نهی که با حکم خدا منافات داشته باشد، نمی کند و اگر چنین امر و نهی ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شود با اطلاق آیه در تناقض خواهد بود و چنین چیزی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله - با توجه به عصمت او از ناحیه خداوند - امکان ندارد.

این مسأله درباره «اولی الامر» نیز صادق است؛ یعنی در آیه اطاعت از «اولی الامر» نیز هیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که اولی الامر هرگز امر و یا نهی که با حکم واقعی خداوند مخالف باشد، صادر نخواهد کرد و گرنه، نعوذبالله، کلام خداوند تناقض خواهد داشت و چنین مسأله ای در صورت برخورداری از عصمت الهی رخ نخواهد داد.

ص: ۲۸

تردیدی نیست که آیه مورد بحث بر عصمت اولی الامر دلالت می کند، و این نظریه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه عده ای از دانشمندان اهل سنت نیز بر این باورند؛

فخر رازی می نویسد:

«انّ الله تعالى امر بطاعه اولی الامر علی سبیل الجزم فی هذه الآیه و من امر الله بطاعته علی سبیل الجزم و القطع لابد و ان يكون معصوما عن الخطاء اذ لو لم يكن معصوما عن الخطاء كان بتقدير اقدامه علی الخطاء يكون قد امر الله بمتابعته فيكون ذلك امرا بفعل ذلك الخطاء و الخطاء لكونه خطأ منهی عنه، فهذا يفضی الى اجتماع الامر و النهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد و أنّه محال.» (۱)

خداوند در این آیه، به طور قطع، به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و هر کس را که خداوند، به طور قطع، دستور به اطاعت از او را بدهد باید از خطا

ص: ۲۹

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد، در صورتی که اقدام به خطا کرد، چنان است که گویا خداوند به پیروی از او فرمان داده است، در حالی که کار خطاء خطاست و خداوند به عدم پیروی از آن دستور داده است؛ در نتیجه لازم می آید که نسبت به یک کار، از یک جهت هم دستور به پیروی داشته باشیم و هم دستور به عدم پیروی و این محال است».

در این که از این آیه عصمت «اولی الامر» استفاده می شود، شبهه ای نیست و آنان که قائل به عصمت اولی الامر نشده اند، یا آیه را به دقت مطالعه نکرده اند و یا این که شبهاتی خارج از آیه، مانع پذیرش این نظریه شده است که در مباحث آینده مطرح خواهد شد.

أولی الامر از دیدگاه اهل سنت

درباره مصداق اولی الامر بین شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. قبل از پرداختن به بحث مصداق اولی الامر از دیدگاه اهل سنت توجه به این نکته ضروری است که در آیاتی که شأن نزول بخصوصی دارند، شأن نزول آیه در فهم مقصود آیه بسیار تأثیر دارد. با این که آیه باید شأن نزول خود را شامل شود، شأن نزول هایی که در تفاسیر اهل سنت درباره آیات نقل کرده اند، گاه به قدری متناقض است که با محتوای آیه در تعارض است.

حال در آیه مورد بحث در منابع شیعه شأن نزول خاصی ذکر نشده و آیه مطلق است، ولی در منابع اهل سنت آمده است:

{انزلت فی عبدالله بن حذافه بن قیس اذ بعثه النبی صلی الله علیه وآله فی سرّیه.} (۱)

آیه درباره عبدالله بن حذافه نازل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به عنوان فرمانده یک گروه نظامی اعزام کرده بود.

حال به قصه اعزام «عبدالله» توجه کنید:

{ان رسول الله صلی الله علیه وآله امره علی سرّیه فامرهم ان یجمعوا حطبا و یوقدوا نارا، فلما اوقدوها امرهم بالتقحم فیها، فقال لهم: الم یامرکم رسول الله صلی الله علیه وآله بطاعتی و قال من اطاع امیری فقد اطاعنی؟ فقالوا: ما آمنّا بالله و اتبعنا رسوله الا لنتجوا من النار، فصوّب رسول الله فعلهم و قال: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق.} (۲)

ص: ۳۱

۱- صحیح، البخاری، جزء ۵؛ کتاب التفسیر، ص ۱۸۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد. او نیز پس از خروج از شهر به آنان دستور داد هیزم جمع کنند و آتشی برافروزند. پس از برافروختن آتش به آنان دستور داد که همگی وارد آتش شوند و به آنان گفت: مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما دستور داده است از من اطاعت کنید و همچنین فرموده است هر کس از فرمانده منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است.

آنان از عبدالله اطاعت نکرده به او گفتند: ما به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ایم که از آتش نجات پیدا کنیم و برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار سپاه را تایید کرد و فرمود: دستور هیچ مخلوقی را که [متضمن] معصیت خداست، نباید اطاعت کرد.

اکنون سؤال این است که به چه دلیل شأن نزولی را برای آیه نقل کرده اند که حتی شامل مورد خود آن نیز نمیشود؛ زیرا آیه دستور می دهد که از اولی الامر اطاعت کنید، ولی سپاه با فرمانده مخالفت می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مخالفت سپاه را تایید می کند؟!

۱- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله:

اشاره

عده ای بر این باورند که «اولی الامر انهم اصحاب محمد صلی الله علیه وآله خاصه»؛^(۱) مقصود از «اولی الامر» اصحاب محمد صلی الله علیه وآله هستند.

نقد

اشاره

الف - پیشتر بیان شد که از آیه مورد بحث عصمت اولی الامر استفاده می شود، در حالی که در بین امت اسلامی هیچ کس برای همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عصمت قائل نیست، تا اطاعت از آنان واجب باشد.

ب - اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین شأنی برای خود قائل نبودند که مصداق آیه ما هستیم.

ج - گرچه در برخی از آیات و روایات از جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار تجلیل شده است و آن تجلیل ها نیز واقعی است، ولی با توجه به تعریفی که اهل سنت درباره صحابه دارند، بررسی مجموع آیات و روایات درباره صحابه بیانگر این است که عده ای از صحابه در عصر خود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و عده ای بعد از آن حضرت مرتد شده اند؛ برخی از آنان

ص: ۳۳

مريض دلان بوده اند؛ عده ای از آنان در زمره منافقان پنهان و عده ای از منافقان آشکار و شماری از آنان، همکاران و جاسوسان دشمن بوده اند و عده ای از دستورات آن حضرت تخلف می کردند و... .

تاریخ اسلام، چه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه بعد از آن تا زمانی که آنان زنده بودند، از تخلفات آنان از احکام اسلام حکایت می کند.

۱ - انس بن مالک:

وی از تخلفات و تغییراتی که اصحاب در احکام اسلامی به وجود آورده اند، چنین یاد می کند:

«سمعت ابا عمران الجونی يقول سمعت انس بن مالک يقول: ما اعرف شيئا اليوم مما كنا عليه على عهد رسول الله صلی الله علیه وآله. قال: قلنا له: فاین الصلاة؟ قال: او لم تصنعوا فی الصلاة ما قد علمتم.»^(۱)

ابو عمران جونی می گوید: شنیدم انس بن مالک می گفت: آنچه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می دادیم امروز خبری از آن نیست!

ص: ۳۴

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۵۳۵، حدیث ۱۱۵۶۶.

به او گفتیم: نماز که هست؟

گفت: شما می دانید در نماز چه تغییراتی داده اید!

حال چگونه می توان گفت مصداق اولی الامری که معصوم هستند و اطاعت آنان واجب است، همه صحابه باشند؟

۲- ابوبکر و عمر:

عده ای از اهل تسنن بر این باورند که:

«انها اشاره الی ابی بکر و عمر رضی الله عنهما خاصه»؛^(۱)

مقصود از اولی الامر ابوبکر و عمر هستند!

نقد

ابتدا رأی یاد شده درباره ابوبکر را به نقد می کشیم:

الف - با توجه به این که ابوبکر و عمر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند تمام ایرادهایی که درباره نظریه قبل یاد شد، بر این نظر هم وارد می شود.

ب - ابوبکر نه تنها ادعای عصمت نداشت، بلکه خودش را از بقیه مردم هم ضعیف تر می دانست؛ به گونه ای که نمی تواند حکومت را براساس دین اداره کند

ص: ۳۵

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

و از آنان تقاضا می کرد تا هر کجا که بر خلاف دین رفتار کرد، او را هدایت کنند و به صراحت در حضور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من شیطانی دارم که متعرض من می شود و وقتی نزد من آمد، از من دوری کنید. به این کلمات توجه کنید:

«ایها الناس فانی قد ولّیت علیکم و لست بخیرکم، فان احسنت فاعینونی و ان اسأت ففقّومنی... اطیعونی ما اطعت الله و رسوله، فاذا عصیت الله و رسوله، فلا طاعه لی علیکم... و انّ لی شیطانا یعتزینی، فاذا اتانی اجتنبونی.»^(۱)

حال چگونه می توان گفت چنین فردی مصداق اولی الامر است که خداوند دستور داده بدون قید و شرط از او اطاعت کنند؟

ج - آنچه بیان شد، مربوط به ابتدای حاکمیت ابوبکر بود که از زبان خود وی نقل کردیم، اما پایان حکومت او را هم از زبان خودش بشنویم:

در آخرین روز حیات ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف بر او وارد شد و خواست او را تسلّی دهد که ابوبکر گفت:

ص: ۳۶

۱- البدایه و النهایه، ج ۵، حوادث سال یازدهم، ص ۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۶۰.

«اما ائى لا- آسى الا- على ثلاث فعلتهنّ وددت ائى لم افعلهنّ، ثلاث لم افعلهنّ وددت ائى فعلتهنّ، و ثلاث وددت ائى سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عنهن فاما الثلاث اتى فعلتها وددت ائى لم اكن فعلتها فوددت ائى لم اكن كسفت عن بيت فاطمه و تركته و لو اغلق على حرب ووددت ائى يوم سقيفه بنى ساعده كنت قذفت الامر فى عنق احد الرجلين عمر او ابى عبيده، فكان اميرا و كنت وزيرا ووددت ائى اذا اتيت بالفجاء لم اكن احرقته و كنت قتلته بالحديد او اطلقته.»

اما من تأسف نميخورم مگر بر سه كارى كه انجام داده ام، ولى اى كاش انجام نمى دادم [از اين قرارند]:

۱- اى كاش هرگز در خانه فاطمه عليهاالسلام را نمى گشودم؛ گر چه آن در براى جنگ بسته شده بود؛(۱)

ص: ۳۷

۱- بعد از آن كه امام على عليه السلام و عده اى از مسلمانان همانند زبير و... به عنوان اعتراض به تصميم سقيفه بنى ساعده و بيعت نكردن با ابوبكر، در خانه حضرت زهرا عليهاالسلام تحصن كردند، ابوبكر، عمر و عده اى را براى شكستن در خانه و دستگيرى متحصنان و آوردن آنان براى بيعت با ابوبكر به مسجد فرستاد كه آن حادثه غم انگيز و تأسف بار در تاريخ اسلام اتفاق افتاد و سرآغاز درگيرى هاى زيادى شد كه در مباحث قبل اسناد آن را ارائه كرديم.

۲- ای کاش در روز «سقیفه بنی ساعده» خلافت را به عمر یا ابوعبیده واگذار می کردم و آنان حاکم بودند و من مشاور؛(۱)

۳- و ای کاش هنگامی که فجات(۲) را آوردند او را نمی سوزاندم، بلکه او را با آهن می کشتم یا آزاد می کردم.

«و اما الثلاث التي تركتها و وددت اني فعلتها فوددت اني يوم اتيت بالاشعث كنت ضربت عنقه فانه يخيل الي انه لا يري شرا الا اعان عليه و وددت اني حيث وجهت خالدًا الى اهل الردة اقامت بذى القصة فان ظفر المسلمون و الا كنت رداء لهم و ودت حيث وجهت خالدًا الى الشام كنت وجهت

ص: ۳۸

۱- کارگردان اصلی سقیفه در بیعت گرفتن برای ابوبکر نیز این دو نفر بودند که در یک تصمیم قبلی این سه نفر به اضافه سالم مولی حذیفه تصمیم داشتند به ترتیب قدرت را در اختیار بگیرند. براین اساس بعد از ابوبکر، عمر خلیفه شد، ولی هنگام مرگ عمر، ابوعبیده و سالم از دنیا رفته بودند و عمر در آستانه مرگ خود گفت اگر این دو زنده بودند، هرگز انتخاب رهبری را به شورا واگذار نمی کردم.

۲- مقصود ایاس بن عبدالله بن عبدیا لیل سلمی است که دست به ترور و غارت زد و بعد از دستگیری، به دستور ابوبکر او را زنده در آتش سوزاندند.

عمر الی العراق فاکون قد بسطت کلتا یدی الیمین و الشمال فی سبیل الله»

و اما آن سه کاری که انجام ندادم و ای کاش انجام می دادم [اینها بودند]:

۱- ای کاش روزی که اشعث را به عنوان اسیر نزد من آوردند گردنش را می زدم؛ (۱) زیرا چنین به نظرم می رسد که هیچ شری برایش پیش نیاید، مگر این که او به آن دامن زد.

۲- ای کاش وقتی خالد را برای جنگ مرتدان فرستادم، در ذی القصه می ماندم که در صورت شکست

ص: ۳۹

۱- مقصود او اشعث بن قیس است که قبل از مسلمان شدن همراه کاروانی بود و با ترفندی خاص همراهان خود را به قتل رساند و اموال آنان را به غارت برد و برای در امان ماندن از قصاص اولیای دم و پس گرفتن اموال آنان به مدینه آمد و در پناه ابوبکر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ادعای مسلمانی کرد. بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سر به شورش برداشت که به محاصره خالد در آمد و با این که رئیس قبیله بود با خالد تبانی کرد که قومش را دست بسته تحویل دهد به شرطی که خودش را نکشد. خالد نیز آنان را کشت و اشعث را به عنوان اسیر نزد ابوبکر آورد. ابوبکر نیز به شرط آن که با خواهر نابینایش ازدواج کند، او را آزاد کرد. اشاره ابوبکر به این جریان اسارت دوم است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خطبه ۱۹ نهج البلاغه به سابقه اشعث قبل و بعد از اسلام اشاره کرده است.

۳- و ای کاش هنگامی که خالد را برای فتح شام فرستادم عمر را نیز برای فتح عراق می فرستادم به گونه ای که با هر دو بازویم در راه خدا می جنگیدم.

«و اما الثلاث اللواتی وددت انّی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عنهنّ فوردت انّی سألته فیمن هذا الامر فکنا لا ننازعه اهلہ و وددت انّی کنت سألته هل

ص: ۴۰

۱- مقصود شورش های مرتدان است که خالد را برای سرکوبی آنان فرستاد و او نیز بر خلاف همه قوانین اسلام مالک بن نویره را که نماینده رسول خدا صلی الله علیه وآله بود کشت و همان شب با همسرش آمیزش انجام داد که این حرکت خالد در بین مسلمانان صدر اسلام بسیار زننده و تلخ بود؛ به گونه ای که هنگام ورود او به مدینه، عمر با او برخورد تندی کرد و هر چه اصرار کرد که ابوبکر او را از فرماندهی عزل و بر او حد جاری کند، ابوبکر زیر بار نرفت و اقدامات نظامی او را به رخ عمر کشید. این درگیری عمر با خالد بن ولید همچنان باقی بود تا این که عمر بعد از ابوبکر به قدرت رسید و در اولین سخنرانی که انجام داد، مردم را به استفاده از زور تهدید کرد. در این دوران، خالد بن ولید از طرف ابوبکر فرمانده سپاه شام بود که عمر در اولین دستور رسمی که صادر کرد ابوعبیده جراح را به عنوان فرمانده سپاه منصوب و خالد را عزل کرد و دستور داد خالد نباید در حکومت هیچ سمتی داشته باشد. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۳؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۸۴.

للانصار في هذا الامر نصيب و وددت اني سألته عن ميراث العمه و ابنه الاخت، فان في نفسي منهما حاجه» (۱)

و اما آن سه چیزی که ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم: [از این قرار بودند]

۱- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم که خلافت حق کیست، تا با صاحبان آن به نزاع برنخیزیم؛

۲- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم که آیا انصار هم در خلافت حقی دارند یا نه؟

۳- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ارث عمه و دختر خواهر می پرسیدم؛ زیرا در دلم نسبت به ارث این دو شبهه ای است.

آنچه بیان شد؛ سخنان ابوبکر در آخرین روز حیات او در این دنیا است. یکبار دیگر این مطالب را مرور کنید. سه کاری که ابوبکر انجام داده است و آرزو می کرد که هرگز انجام نمی داد، که این مسأله مشروعیت حکومت او را زیر سؤال می برد، که بنا نداریم بیشتر آن را توضیح دهیم.

اما آن سه کاری که انجام نداده است و آرزو می کرد که ای کاش انجام داده بود یک بار دیگر مرور کنید. در جریان حرکت های نظامی خالد که موجب

ص: ۴۱

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶.

اعتراض عمر - که هم یار صمیمی ابوبکر بود و در خیرخواهی او نسبت به ابوبکر شبهه ای نیست - شده است، چه انسانهای بی گناهی کشته شدند و چه اموالی به غارت رفت و چه هتک حرمت هایی که از زنان مسلمان شد و... که داستانی بسیار غم انگیز است اما سه سؤالی که آرزو می کرد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسید، قابل توجه است.

یکی از محورهای سخنرانی های «حجه الوداع» رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مسأله بود که اصحاب با صاحبان امر درگیر نشوند و یکی از مواردی که در پیمان عقبه دوم - که به «بیعه الحرب» شهرت یافت - این بود که مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند که با صاحبان امر درگیر نشوند.

بدین ترتیب نمی توان پذیرفت که با سابقه طرح این مسأله در بین مسلمانان، به خصوص در حجه الوداع - که ابوبکر حضور داشت - او نپرسیده باشد که صاحبان امر چه کسانی هستند، با این که او در سقیفه برای خارج کردن انصار از میدان خود را احق و اولی به خلافت می دانست و حال که در پایان راه است از هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، که در واقع صاحب امر در آنجا بود، تأسف می خورد و... که جای توضیح بیشتر آن نیست.

اکنون سؤال این است که آیا شایسته است که چنین انسانی را با این اعترافات صریح، نسبت به کارهایی که نباید انجام می داد و کارهایی که می بایست انجام می داد و انجام نداده است، مصداق اولی الامری بدانیم که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از او پیروی کنیم؟!

در ادامه، به نقد رأی یاد شده درباره عمر می پردازیم:

۱- نقدهایی که بر همه صحابه به عنوان کلی مطرح شد بر او نیز وارد است؛

۲- عمر در به قدرت رسیدن ابوبکر و ادامه حکومت او نقش اساسی داشت؛ بنابراین او در کارهای ابوبکر شریک است و بخش عمده ای از نقدهایی که بر ابوبکر یاد شد، بر او نیز وارد است.

۳- اگر بخواهیم عملکرد عمر را نقد کنیم سخن بسیار طولانی خواهد بود و تنها به یک عملکرد او اشاره می کنیم.

قرآن می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (۱)

ص: ۴۳

و آیات دیگری که به متابعت مطلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می دهد و آیاتی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را وحی می داند نه سخن از روی هوای نفس؛

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۱)

با این وصف، در روز پنجشنبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره اش در حضور اصحاب دستور داد [کاغذ و قلمی] بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر فریاد زد:

«ان الرجل ليهجر، حسبنا كتاب الله.» (۲)

اکنون سؤال این است که برآستی کسی که با صراحت به مخالفت با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی خیزد؛ همان اولی الامر است که خداوند دستور داده است، در هر شرایطی، از او اطاعت کنند؟ و اگر شما در آنجا بودید، چه می کردید؟ آیا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کردید یا به دستور عمر؟

ص: ۴۴

۱- نجم/۵-۴.

۲- صحیح، البخاری، کتاب المریض باب قول المریض قوموا عَنِّي؛ صحیح، مسلم، باب ترك الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵۲، ج ۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر - «هم امراء السرایا» (۱) - فرماندهان جنگی هستند.

نقد

الف - پیشتر بیان شد که آیه مورد بحث بیانگر عصمت اولی الامر است، در حالی که هیچ کس برای فرماندهان نظامی عصمت قائل نیست؛

ب - فرماندهان نظامی رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین ادعایی نداشته اند، حتی «عبدالله بن حذافه» که گفته اند آیه درباره او نازل شده چنین ادعایی نداشته است؛

ج: نه پیامبر صلی الله علیه وآله و نه اصحاب او چنین اعتقادی درباره فرماندهان نظامی نداشتند و شاهد آن این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در همین جریان، مخالفت صحابه با عبدالله را تایید کرد.

براین اساس نمی توان گفت: مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان پیروی کنیم، فرماندهان نظامی باشند.

ص: ۴۵

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر، قاریان و عالمان هستند که نظریه مالک هم همین بوده است؛

«اهل القرآن و العلم و هو اختیار مالک»^(۱)

نقد

الف - با توجه به این که مستفاد از آیه عصمت اولی الامر است، هیچ قاری قرآن و هیچ اهل علمی در دنیای اسلام ادعای عصمت نکرده است؛

ب - امت اسلامی با همه اختلافاتی که دارند این دو گروه را معصوم نمی دانند؛

ج - بررسی زندگی هر دو گروه - قاریان و عالمان - حکایت از آن دارد که نمی توان به این نتیجه رسید که اینان اولی الامر هستند که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان اطاعت کنند.

۵- عالمان دیندار

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، دانشمندان دینداری هستند که به مردم دین را آموزش می دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

ص: ۴۶

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

«هم العلماء الدينون الذين يعلمون الناس الدين و يأمرونهم

بالمعروف و ينهون عن المنكر»؛^(۱)

نقد

این نظریه شبیه نظریه قبل است و ایراداتی که درباره آن نظر یاد شد بر این نظر هم وارد است و بیشتر از این ارزش نقد را ندارد.

۶- اهل حل و عقد

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، صاحبان عقل و اندیشه هستند که تدبیر امور مردم با آنان است؛

«هم اولوا العقل و الرأی الذین یدبّرون امرالناس»؛^(۲)

نقد

الف - پیشتر بیان شد که امت اسلامی با همه اختلافات خود در این مسأله اتفاق نظر دارند که عالمان دینی معصوم نیستند، تا چه رسد به اهل حل و عقد که گاه از عالمان دینی هم نیستند؛

ص: ۴۷

۱- کشف، ج ۱، ص ۵۳۵؛ تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

ب - همه حکومت ها در سراسر دنیا، دارای چنین اصحاب اهل حل و عقدی هستند. بسیاری از جنایت هایی که حکومت ها در طول تاریخ انجام داده اند به وسیله همین گونه افراد طراحی و اجرا شده است. برای این اساس چگونه می توان گفت مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است - در هر شرایطی از آنان پیروی کنید - اهل حل و عقد هستند؟

۷- صاحبان قدرت

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، حاکمان و صاحبان قدرت هستند.

«اولی الامر منکم ذوی الامر» (۱)

این نظریه بیشترین طرفدار را در بین اهل سنت - به خصوص اهل حدیث - دارد. قبل از نقد نظر یاد شده این سؤال مطرح است که چرا بیشتر اهل سنت به این نظر رسیده اند؟

ص: ۴۸

۱- صحیح، بخاری، کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۷۷۷۰؛ سنن، ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

در پاسخ این سؤال باید گفت: اهل سنت در منابع حدیثی خود روایاتی دارند که چون نتوانسته اند مصداق درست آنها را تشخیص دهند، بناچار به این نظر گرایش پیدا کرده اند که صاحبان قدرت را اولی الامر بدانند؛

الف - روایاتی که می گوید: نباید با صاحبان امر درگیر شوند؛

«عن عباده بن الصامت قال: دعانا النبي صلى الله عليه وآله فبايعناه فكان في ما اخذ علينا ان بايعناه على السمع والطاعة و الا ننازع الامر اهله الا ان تروا كفرا بواحدكم من الله فيه برهان.»^(۱)

عباده بن صامت می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را خواست و ما با او بیعت کردیم. از مواردی که بر آن بیعت کردیم این بود که تسلیم باشیم و با صاحبان امر درگیر نشویم مگر این که کفر آشکاری را ببینیم که

ص: ۴۹

۱- صحیح، البخاری کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱؛ حدیث ۷۷۷؛ سنن، ابی ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند، ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

دلیل قطعی از طرف خداوند داشته باشد.

پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله این مسأله را چند بار تکرار کرده است و آنچه عباد بن صامت نقل می کند جریان بیعه الحرب است. در جریان حجه الوداع نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله چندین بار تأکید کرده است که اصحاب بعد از او با صاحبان امر درگیر نشوند.

ب - روایاتی که می گوید: هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد به مرگ جاهلی مرده است؛

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من مات بغير امام مات ميتة جاهلیة.» (۱)

هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

ج - روایاتی که خروج بر سلطان را منع می کند؛

«من کره من امیره شیئا فلیصبر علیه، فانه من خرج عن السلطان شبرا مات ميتة جاهلیة.» (۲)

ص: ۵۰

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ مسند، ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۶۶؛ حدیث ۷۶۷۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸، حدیث ۹۹۱۰؛ مسند، الطیالسی، ص ۲۵۹؛ حدیث ۱۹۱۳؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۹، حدیث ۱۰۵۷؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۹؛ حدیث ۴۵۵۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۱؛ صحیح، البخاری، ج ۹، ص ۸۴؛ حدیث ۵ و ص ۱۱۳، حدیث ۷؛ سنن، الدارمی، ج ۲، ص ۱۶۶، حدیث ۲۵۱۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۲۴، حدیث ۱۲۷۵۹؛ السنن الکبری، لیبهقی، ج ۸، ص ۱۵۷.

هر کس از حاکمش کار ناخوشایندی دید باید صبر کند؛ زیرا هر کس به اندازه یک وجب بر حاکم خروج کند به مرگ جاهلی مرده است.

د - روایاتی که اطاعت از سلطان را واجب شمرده است؛

«من خلع یداً من طاعته لقی الله یوم القیامه لا حجه له و من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة.»^(۱)

هر کس دست از اطاعت سلطان بردارد، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات خواهد کرد که حجتی ندارد و هر کس بمیرد و بیعت امامی در گردنش نباشد به مرگ جاهلی مرده است.

ه -- روایات اثنا عشر خلیفه که پیشتر بیان شد، نتوانسته اند آن را بر خلفای بعد از پیامبر تطبیق دهند و روایات دیگر، به ویژه با توجه به آیه مورد بحث که اطاعت از

اولی الامر را بدون قید و شرط واجب می کند و از این اطلاق عصمت به دست می آید و از طرفی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله که قابل انکار نیست و آنان

ص: ۵۱

۱- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

که در صدر اسلام چه بنی امیه و چه بنی عباس قدرت را به دست گرفتند عموماً افراد فاسد، فاجر و منحرف از دین بوده اند. مجموع این عوامل باعث شد تا آنان نه تنها عصمت را در جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به تعبیری در امام شرط ندانند، بلکه شرط بودن عدالت را هم نپذیرفته اند و هر کس به هر شیوه ای که قدرت را به دست گرفت او را امام خوانده و قیام علیه او را نیز ممنوع شمرده و متابعت از او را هم لازم دانسته اند.

به سخنان احمد بن حنبل، پیشوای حنابله، توجه کنید:

«السمع و الطاعة للائمه و امیر المؤمنین البرّ و الفاجر و من ولی الخلفه فاجمع الناس و رضوا به و من غلبهم بالسيف و سمی امیر المؤمنین و الغز و ماض مع الامراء الی یوم القیامه البرّ و الفاجر و اقامه الحدود الی الائمّه و لیس لاحد ان یطعن علیهم و ینازعهم و دفع الصدقات الیهم جائز من دفعها الیهم اجزأت عنهم برّا کان او فاجرا و صلاه الجمعه

ص: ۵۲

خلفه و خلف کل من ولی جائزه اقامته و من اعادها فهو

مبتدع تارک للاوثار مخالف للسنه» (۱)

باید مطیع رهبران و پیشوای مسلمانان - چه صالح و چه فاجر - بود. همچنین باید از هر کسی که خلافت را به دست می گیرد و مردم قبولش دارند اطاعت کرد. همچنین باید مطیع هر کسی بود که با زور اسلحه قدرت را به دست گرفته و خود را امام مسلمانان نامیده است. جنگیدن همراه حاکمان تا قیامت جایز است، چه حاکمان صالح و چه حاکمان فاسد. اجرای حدود شرعی به عهده حاکمان است و هیچ کس حق ندارد آنان را نقد کند یا علیه آنان قیام کند و با آنان درگیر شود. پرداخت صدقات

به آنان جایز است و هر کس صدقات را به آنان پردازد وظیفه اش را انجام داده است؛ چه آنان صالح باشند و چه فاجر.

نماز جمعه پشت سر امام و هر کسی که قدرت را به دست بگیرد، جایز است و هر کس چنین نمازی را اعاده کند بدعتگزار و مخالف سنت و آثار رسیده است!

ص: ۵۳

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، لابی زهره، ج ۲، ص ۳۲۲.

از این سخنان نباید در شکفت شد و این گونه اظهار نظر کردن و فتوا دادن اختصاص به احمد بن حنبل ندارد بلکه اکثریت اهل سنت چنین نظری دارند. ابوجعفر طحاوی از دانشمندان مشهور حنفی می نویسد:

«ولا- نرى الخروج على ائمتنا و لا ولاه امرنا و ان جاروا و لا ندعوا على احد منهم و لا نترع يدا من طاعتهم و نرى طاعتهم من طاعات الله عزوجل فریضه علینا مالم یامروا بمعصیه.»^(۱)

ابوالحسن اشعری بنیانگذار مکتب اشاعره نیز در تبیین عقاید مورد اتفاق اهل سنت می گوید:

«و یرون العید و الجمع و الجماعه خلف کل امام برّ و فاجر... و یرون الدعاء لائمہ المسلمین بالصلاح و ان لا یخرجوا علیهم بالسیف و ان لا یقاتلوا فی الفتن.»^(۲)

ص: ۵۴

۱- شرح العقیده الطحاویه، ص ۱۱۰.

۲- مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۳.

اهل سنت بر این عقیده اند که نماز عید، جمعه و جماعت پشت سر هر امامی جایز است؛ چه صالح باشد و چه فاسد... و بر این عقیده اند که باید برای پیشوایان مسلمانان دعا کرد و این که نباید علیه آنان قیام مسلحانه کرد و در آشوبهای علیه آنان نباید شرکت جست.

ابوبکر باقلانی از دانشمندان معروف اهل سنت در این باره می گوید:

«ان قال قائل ما الذی یوجب خلع الامام عندکم؟ قيل له: یوجب ذلک امور، منها کفر بعد

ایمان و منها ترک الصلاة و الدعاء الی ذلک و منها عند کثیر من الناس فسقه و ظلمه بغضب الاموال و ضرب الابشار و تناول النفوس المحرّمه و تضييع الحقوق و تعطيل الحدود و قال الجمهور من اهل الاثبات و اصحاب الحديث لا ینخلع بهذه الامور و لا یجب الخروج علیه، بل یجب وعظه و تخويفه و ترک طاعته فی شیء مما یدعوا الیه من معاصی الله.»^(۱)

ص: ۵۵

اگر کسی بپرسد به نظر شما چه چیزهایی باعث سلب مشروعیت حاکم می شود؟ به او گفته می شود: کافر شدن، نماز نخواندن و مردم را به بی نمازی تشویق کردن، و نزد بیشتر مردم [اشتهار داشتن به] فسق و تجاوز به اموال مردم، تازیانه زدن به مردم، کشتن بناحق مردم، از بین بردن حقوق مردم و اجرا نکردن حدود الهی، ولی اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم همه کارها را هم انجام دهد مشروعیت خود را از دست نمی دهد و نباید علیه او قیام کرد، بلکه باید او را موعظه کنند و از پیامدهای کارهایش بترسانند و در جایی که دستور به گناه می دهد، از او اطاعت نکنند!

قرطبی از سهل بن عبدالله نقل می کند:

«اطيعوا السلطان في سبعة: ضرب الدراهم و الدنانير و المكائيل و الاوزان و الاحكام و الحج و الجمعة و العيدين و الجهاد و... و اذا نهى السلطان العالم ان يفتى فليس له ان يفتى فان افتى فهو عاص و ان كان اميرا جائرا» (۱)

در هفت چیز از حاکم اطاعت کنید: پول رایجی که

ص: ۵۶

منتشر می کند، معیارهای سنجش اشیا یی که مشخص می کند، احکامی که صادر می کند، در گزاردن حج، نماز جمعه، نماز عیدین و جهاد... و اگر عالمی را از فتوا دادن منع کرد عالم حق ندارد فتوا بدهد و اگر فتوا بدهد گناهکار است، حتی اگر حاکم، شخصی ستمگر باشد.

براستی می توان این سخنان را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد و گفت خداوند دستور داده است از حاکم فاسق، فاجر و... اطاعت کنید، حق ندارید علیه آنان شورش و از دستور آنان سرپیچی کنید و نباید سخن حق و حکم خدا را بگوئید؟ این چنین سخن گفتن و تسلیم محض حاکمان جور و ستم بودن برخلاف قرآن، سنت، عقل و فطرت سلیم انسانی است. در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

اطاعت های ممنوع در قرآن

مطیع محض حاکمان جور بودن و اطاعت از آنان خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند در قرآن اطاعت از گروه های زیر را ممنوع کرده است:

کافران: از کسانی که اطاعت از آنها منع شده است، کافران هستند.

به این آیه توجه کنید:

ص: ۵۷

{ فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا } (۱)

پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنان سخت جهاد و کارزار کن.

در حالی که پیشتر از باقلانی نقل کردیم که اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم مسلمانی کافر شد، نه مشروعیت خود را از دست می دهد و نه می توان علیه او قیام کرد، بلکه باید مطیع او بود.

۲- غافلان و تبهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، این گروه هستند. به این آیه توجه کنید

{ وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا } (۲)

و هرگز از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کردیم و تابع هوای نفس خود شده و به تبهکاری پرداخته اند، متابعت مکن.

ص: ۵۸

۱- فرقان/۵۲.

۲- کهف/۲۸.

۳- تکذیب کنندگان: از کسانی که اطاعت از آنان ممنوع شده است، تکذیب کنندگان آیات الهی هستند؛

{فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ} (۱)

پس تو هرگز از تکذیب کنندگان آیات الهی پیروی مکن.

۴- قسم خوران فرومایه: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، انسانهای پست و فرومایه ای هستند که دائم سوگند می خورند؛

{وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ} (۲)

و تو هرگز اطاعت مکن از انسان فرومایه ای که بسیار قسم یاد می کند.

۵- گناهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، گناهکاران هستند؛

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ - وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا} (۳)

پس در حکم پروردگارت صبور باش و از هیچ گناهکار

ص: ۵۹

۱- قلم/۸.

۲- قلم/۱۰.

۳- انسان/۲۴.

یا کافری اطاعت مکن.

۶- اسراف کاران: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، مسرفان هستند.

{وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ} (۱)؛

و هرگز از اسرافکاران متابعت نکنید.

و آیات دیگری که با الفاظ متفاوت این واقعیت را بیان می کنند که از کسانی که برخلاف دستورات خداوند رفتار می کنند، اطاعت نکنید. با این حال، آیا می توان به خداوند نسبت داد که مقصود او از «اولی الامر» حاکمان فاسد، گناهکار، اسراف کار، تبهکار و... هستند و مردم موظفند در هر شرایطی از آنان پیروی کنند!

اطاعت‌های ممنوع در سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت با حاکمان فاسد و مبارزه با آنان یک اصل مسلم است و اگر چنین نبود انبیاء با حاکمان فاسق و فاجر زمان خود مبارزه نمی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با قریش درگیر نمی شد.

مبارزه با ظلم، کفر، فساد و طغیان از اصول مسلم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نیاز به دلیل ندارد. به روایتهای زیر توجه کنید:

ص: ۶۰

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^(۱).

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از هیچ مخلوقی که در گناه است، نباید اطاعت کرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من ارضى سلطانا بما يسخط ربه خرج من دين الله»^(۲).

هر کس سلطانی را به چیزی راضی کند که موجب خشم خداوند شود، از دین خدا خارج شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «اسمعوا هل سمعتم انه سيكون بعدى امراء فمن دخل عليهم فصدقهم بكذبهم و اعانهم على ظلمهم فليس مني و لست منه و ليس بوارد على الحوض و من لم يدخل عليهم و لم يعنهم على

ص: ۶۱

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷، حدیث ۱۴۸۷۵.

۲- همان، ص ۷۰، حدیث ۱۴۸۸۸.

ظلمهم و لم یصدقهم بکذبهم فهو منی و انا منه و هو وارد علیّ الحوض» (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بشنوید! آیا شنیده اید که بعد از من حاکمانی خواهند آمد، پس هر کس بر آنان وارد شود و با این که آنان دروغ می گویند آنان را تصدیق کند و بر ستمی که انجام می دهند آنان را یاری کند، از من نیست و من هم از او نیستم و بر حوض بر من وارد نمی شود و مرا ملاقات نخواهد کرد و آن که بر آنان وارد نشود و بر ظلم همکار آنان نباشد و دروغهای آنان را تصدیق نکند، او از من است و من از او هستم و بر حوض بر من وارد می شود.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «سیکون علیکم ائمه یملکون ارازاکم یحدّثونکم فیکذبونکم و یعملون فیسیئون العمل لا یرضون منکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدّقوا

ص: ۶۲

كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل

علی ذلک فهو شهید. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بعد از من حاکمانی بر شما مسلط می شوند که منابع مالی شما را در اختیار دارند، احادیثی برای شما نقل می کنند و شما را در احادیثی که نقل می کنید، تکذیب می کنند و با شما بد رفتاری می کنند، تا اعمال زشت آنان را تحسین نکنید و دروغهای آنان را تصدیق نمایید، از شما راضی نخواهند شد. تا آنجا که حق را رعایت می کنند، حق را به آنان بدهید و هنگامی که از حق تجاوز کردند [با آنان به مبارزه برخیزید] و هر کس در این راه کشته شود، شهید است.

آیا با این گونه روایات که هرگونه همکاری با حاکم ظالم را خروج از دین خدا می شمارد و مبارزه و کشته شدن در این راه را شهادت می داند، می توان گفت هر حاکمی که به هر شکلی قدرت را در اختیار بگیرد و به هرگونه ای عمل کند اولی الامر است که باید از او اطاعت کرد؟

ص: ۶۳

آنچه بیان شد، بخش بسیار ناچیزی از روایات در منابع اهل سنت بود که به عنوان نمونه ارائه کردیم و بررسی این گونه روایات در منابع شیعه بسیار مفصل و تکان دهنده‌تر است.

اطاعت های ممنوع از نظر عقل

با کمی توجه به وظایفی که انبیاء در هدایت خلق و گسترش عدالت و از بین بردن فساد و جایگزین کردن صلاح در زمین داشته اند، نمی توان این مسأله را از نظر عقلی پذیرفت که اولی الامری که خداوند به اطاعت بدون قید و شرط از آنها دستور داده است، هر حاکمی است که قدرت را به دست گرفته باشد.

البته این تنها ما نیستیم که می گوییم نمی توان حاکم جور را اولی الامر دانست، بلکه بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز بر این باورند؛

زمخشری در توضیح آیه مورد بحث پس از آن که بعضی از وظایف اولی الامر را می شمارد، می نویسد:

«و امراء الجور لا يؤدون امانه ولا يحكمون بعدل ولا يردون شيئا الى كتاب ولا الى سته انما يتبعون شهواتهم حيث

ص: ۶۴

ذهبت بهم فهم منسلخون عن صفات الذين هم اولى الامر عندالله و رسوله و احق اسمائهم اللصوص المتغلبه»(۱)

حاکمان جور امانت را بر نمی گردانند، به عدل حکم

نمی کنند، چیزی را به کتاب خدا و سنت رسول خداصلی الله علیه و آله ارجاع نمی دهند، تنها از خواسته های خودشان پیروی می کنند؛ آنان با صفاتی که اولی الامر نزد خدا و رسول دارند، بیگانه اند و شایسته ترین نام برای آنان این است که آنان را دزدان پیروز بنامیم.

با توجه به مفاد آیه به گونه ای که اولی الامر بر خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله عطف شده است و اطاعت از آنان نیز همانند اطاعت از خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله مطلق و بدون قید و شرط است، باید مقصود از اولی الامر عده خاصی باشند نه هر حاکمی. زمخشری در این باره می نویسد:

«و المراد باولى الامر منكم امراء الحق، لأن امراء الجور الله و رسوله بريثان منهم فلا يعطفون على الله و رسوله فى وجوب الطاعه لهم و انما يجمع بين الله و رسوله و الامراء

ص: ۶۵

الموافقین لهما فی ایثار العدل و اختیار الحق و الامر بهما و النهی عن اضدادهما»(۱)

مقصود از اولی الامر، امرای حق هستند؛ زیرا خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله از امرای جور بیزارند و نمی شود در وجوب اطاعت بر خدا و رسول در آیه عطف شوند که بدون هیچ قید و شرطی از آنان اطاعت کنند؛ تنها امرایی همراه خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله خواهند بود که در گزینش حق و عدل و دستور به آنها و جلوگیری از ظلم و جور هم‌نوا با خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله باشند.

با توجه به آنچه بیان شد، مصادیقی که از نظر اهل سنت برای اولی الامر در نظر گرفته شده است، قابل اعتماد نیست و نمی توان گفت مقصود خداوند این گروه هستند.

اولی الامر از دیدگاه شیعه

از نظر دانشمندان شیعه مصداق اولی الامر تنها کسانی هستند که از عصمت برخوردارند و این مورد اتفاق است که مصداق کامل و جامع آن تنها ائمه علیها السلام هستند؛

ص: ۶۶

«و اما اصحابنا فانهم رو و اعن الباقر و الصادق عليه السّلام انّ اولى الامر هم الائمه من آل محمد صلى الله عليه وآله اوجب الله طاعتهم بالاطلاق، كما اوجب طاعته و طاعه رسوله، و لا يجوز ان يوجب الله طاعه احد على الاطلاق الا من ثبتت عصمته، و علم انّ باطنه كظاهره و امن منه الغلط و الامر بالقبيح و ليس ذلك بحاصل فى الامراء و لالعلماء سواهم، جلّ الله ان يأمر بطاعه من يعصيه او بالانقياد للمختلفين فى القول و الفعل، لانه محال ان يطاع المختلفون كما انه محال ان يجتمع ما اختلفوا فيه و ممّا يدل على ذلك ايضا ان الله تعالى لم يقرن طاعه اولى الامر بطاعه رسوله كما قرن طاعه رسوله بطاعته الا و اولى الامر فوق الخلق جميعا، كما انّ الرسول صلى الله عليه وآله فوق اولى الامر و فوق سائر الخلق و هذه صفه ائمه الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله الذين ثبتت امامتهم و

اما امامیه از امام باقر و صادق روایت کرده اند که مقصود از اولی الامر امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند اطاعت از آنان را به طور مطلق واجب کرده است، همان طور که اطاعت از خود و رسولش را به طور مطلق واجب کرده است و جایز نیست خداوند اطاعت از کسی را به طور مطلق واجب کند مگر این که عصمت او ثابت شده باشد و خداوند می داند که باطن و ظاهر آن شخص یکسان و از اشتباه در امان است و به کار زشت فرمان نمی دهد، و چنین چیزی در امیران و علمایی جز امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله حاصل نمی شود. خداوند برتر از آن است که دستور به اطاعت از کسی بدهد که نافرمانی می کند یا به تسلیم در برابر کسی فرمان بدهد که رفتار و گفتار آنان یکسان نیست؛ زیرا از نظر عقلی محال است آنان که رفتار و گفتارشان یکسان نیست مورد اطاعت واقع شوند، همان طور که از نظر عقلی محال است که امر و نهی در شیء واحد و

ص: ۶۸

از جهت واحد جمع شود. اولی الامر از دیگران برترند، چنان که رسول خداصلی الله علیه وآله از اولی الامر و بقیه خلق برتر است. به همین دلیل خداوند اطاعت از اولی الامر را در ردیف اطاعت از رسول و اطاعت از رسول را در ردیف اطاعت از خودش قرار داده است و چنین برتری نسبت به خلق تنها امامان از آل محمد صلی الله علیه وآله است که عصمت و امامت آنان ثابت شده و امت اسلامی بر بلندی جایگاه و عدالت آنان اتفاق نظر دارند.

شيعه استدلال به اين آيه را چنين تقرير مى كند:

«انّ الله امر بطاعته على الاطلاق و امر بطاعه رسوله كذلك بل و قرن طاعه رسوله بطاعته فى قوله تعالى {من يطع الرسول فقد اطاع الله} (١)

فيعرف من ذلك انّ رسوله لا- يجوز عليه الخطاء، ثم امر ايضا بطاعه اولى الامر مطلقاً كما امر بطاعه نفسه المقدسه و بطاعه رسوله من غير تقييد بموافقه طاعته لطاعه الله،

ص: ٧٣

فيعلم منه انّ وليّ الامر معصوم عن الخطاء و ان طاعته كطاعه الرسول صلى الله عليه وآله عين طاعه الله، فالامام هو وليّ الامر و
الولى للامر معصوم من كلّ ذنب بحكم الآية»(۱)

خداوند به اطاعت مطلق از خودش دستور داده است، همان طور که به اطاعت مطلق از رسولش فرمان داده است، بلکه اطاعت
از رسولش را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است: هر کس از رسول اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است. این
دو مطلب بیانگر آن است که خطا کردن بر رسول جایز نیست. از طرفی در آیه مورد بحث، خداوند به اطاعت اولی الامر
دستور داده است، بدون آن که اطاعت از آنان را مشروط به مواردی کند که مطابق با اطاعت از خدا باشد. از این مسأله میتوان
فهمید که اولی الامر باید معصوم از خطا و اطاعت از او همانند اطاعت از رسول و خدا باشد. بنابراین اولی الامر باید امام و به
حکم آیه باید معصوم نیز شد.

ص: ۷۴

۱- الامامه الكبرى و الخلافة العظمی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ العقاید الامامیه الاثنا عشریه، ص ۷۶؛ منهاج البراعه، ج ۲، ص ۳۶۷ و
منابع دیگر.

پیشتر بیان کردیم که استنباط عصمت اولی الامر از این آیه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه بعضی از دانشمندان اهل سنت از جمله فخر رازی هم بر این باور است که این آیه بیانگر عصمت اولی الامر است.

عصمت امام

اجماع شیعه بر این است که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد؛

«اعلم ان الامامیه رضی الله عنهم اتفقوا علی عصمه الائمه علیه السلام من الذنوب صغیرها و کبیرها»^(۱)

بدان که شیعه امامیه - که خداوند از آنان راضی باشد - بر عصمت ائمه علیه السلام از گناه، - چه کوچک و چه بزرگ - اتفاق نظر دارند.

باید توجه داشت که ضرورت عصمت امام تنها به شیعه اختصاص ندارد، بلکه در بین دانشمندان اهل سنت نیز کسانی یافت می شوند که ضرورت معصوم بودن امام را باور دارند؛ علامه موصلی عمر بن شجاع، فصلی از کتابش را به این مسأله اختصاص داده و می نویسد:

ص: ۷۵

«فصل و هو اصل؛ اعلم ايها الاخ الصادق و الحميم الموافق انّ العصر لم يزل مفتقرا الى وجود امام معصوم يشرع الاحكام و يامر بالحلال و ينهى عن الحرام يُدلّ على الله و يعرف بالله و لا يصحّ هذا المقام بل لا يصحّ هذا المرام الا للنبى الامى و لذريته و لا شكّ فى عصمتهم و لا- ريب فى طهارتهم، لقول الله تعالى: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» و من شرطهم العدل و الانصاف و غير ذلك من الاوصاف، لقوله تعالى: «لا ينال عهدى الظالمين» فدلّ على ان غير المعصوم ظالم لنفسه و لغيره.»(1)

فصل ديگرى و آن يك اصل كلى است. اى برادر صادق و همراه موافق بدان كه در تمام زمانها به امام معصومى نياز مند هستيم كه احكام خداوند را تشریح كند و به حلال امر و از حرام نهى كند و راهنمايى به سوى خدا باشد و اين شخص جز به وسيله خداوند

ص: ٧٦

١- النعيم المقيم لعترة النبأ العظيم، ص ٥٦٣.

شناخته نمی شود و چنین مقامی تنها شایسته پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه او است که در عصمت و طهارت آنان تردیدی نیست؛ زیرا خداوند فرموده است: خداوند اراده کرده است که پلیدی را تنها از شما پاک کند و...» و از شرایط معصومان عدالت و انصاف و اوصاف دیگری است؛ زیرا خداوند فرموده است «پیمان من به ظالمان نمی رسد». این آیه دلالت می کند که غیر معصوم ظالم است، هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران.

تعریف عصمت

عصمت را در کلام عرب چنین معنی کرده اند:

«العصمه فی کلام العرب المنع و الحفظ.»^(۱)

عصمت عبارت است از حفظ کردن شخص و منع کردن و بازداشتن او ولی در اصطلاح کلامی به اقتدار شخص بر گناه نکردن - که از اختیار او برمیخیزد - عصمت گفته می شود.

ص: ۷۷

اشاره

گرچه بحث درباره حدود عصمت انبیاء مجالی دیگر می‌طلبد ولی با توجه به شبهاتی که در مورد عصمت امام وارد کرده اند، به ناچار به بررسی حدود عصمت انبیاء و منشأ آن از دیدگاه شیعه و اهل سنت می‌پردازیم.

الف - دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعه عصمت همه انبیاء از گناه مورد اجماع است؛ چه گناه عمدی و چه گناه سهوی و چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت. همچنین انبیاء از هر صفت زشتی که دلیل بر پستی و فرومایگی است، مبرا هستند. (۱)

ب - دیدگاه اهل سنت

اهل سنت درباره عصمت انبیاء نظریه‌های پراکنده و گوناگونی دارند، که به شرح ذیل است:

۱- قبل از بعثت و بعد از بعثت؛ عده‌ای از آنان صدور بعضی از گناهان را قبل و بعد از بعثت جایز می‌شمارند و عده‌ای بعضی از گناهان را قبل از بعثت جایز می‌دانند، ولی بعد از بعثت جایز نمی‌دانند؛

ص: ۷۸

۱- اوائل المقالات، ص ۶۲؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۵؛ الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۳۸؛ المنتقذمن التقلید، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تجرید الاعتقاد، ص ۲۱۷ و منابع دیگر.

۲- نوع گناه چه صغیره باشد یا کبیره؛ عده ای صدور گناه کبیره را چه قبل و چه بعد از بعثت از پیامبر جایز نمی دانند و عده ای تنها صدور کبیره را قبل از بعثت روا می شمارند؛

۳- اصرار و عدم اصرار بر گناه که همراه با توبه یا بدون توبه باشد. حتی عده ای کفر پیامبر قبل از بعثت را جایز می دانند؛(۱)

۴- پیروی از دیدگاه اشاعره یا معتزله نیز از علل مهم بروز اختلاف در این مسأله است که توضیح این آراء خارج از هدف این نوشتار است برای روشن شدن بحث می توان به منابع مربوطه مراجعه کرد(۲)

با این حال، دست کم آنچه مورد اتفاق همه گروههای اهل سنت است، عصمت در تبلیغ است؛ گرچه بعضی از گروههای منقرض شده آنان همین مسأله را هم قبول ندارند.(۳)

ص: ۷۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹.

۲- المواقف، ص ۳۵۸؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۳؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ شرح المقاصد، ج

۴، ص ۲۹۴؛ التقریب و الارشاد، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۴۷۴؛ الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵؛ البدعه السابعة؛ المواقف، ص ۳۵۸.

اشاره

درباره منشأ عصمت نیز آرای متفاوتی ارائه شده است که اکنون به بررسی آنها می پردازیم. اما پیش از آن یادآوری این نکته ضروری است که همه دانشمندان شیعه و

اهل سنت بر این مسأله اتفاق نظر دارند که عصمت دارای منشأ الهی است،^(۱) ولی در این که این منشأ به گونه ای است که از انسان سلب اختیار می کند یا نه، اختلاف نظر دارند.

۱- دیدگاه اهل سنت

اشاره

اهل سنت درباره منشأ عصمت بر اساس دو مکتب عمده اشعری و معتزلی دیدگاههایی متفاوت دارند. براساس مکتب اشعری، عصمت فرد معصوم معلول این است که خداوند در وی گناه را خلق نمی کند، چنان که می گویند:

«ان لا یخلق الله الذنب فی العبد.»^(۲)

ص: ۸۰

۱- شرح اصول الخمسه، ص ۷۸۰؛ شرح العقائد النفسیه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵؛ تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱؛ قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۲۵؛ کشف المراد، ص ۲۱۷؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ مناهج الیقین، ص ۴۲۴؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۶.

۲- شرح العقاید النفسیه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰؛ شرح مطالع الانظار، ص ۲۱۱.

بر این اساس، گناه نکردن معصوم، کاری اختیاری نیست، بلکه خداوند وی را از ارتکاب گناه بازمی دارد.

در مکتب معتزلی منشأ عصمت به دو گونه زیر تفسیر شده است:

الف: «أنها امور يفعلها الله تعالى بالمكلف فتقتضى الأفعال المعصية اقتضاء غير بالغ الى حدّ الايجاب و فسروا هذه الامور فقالوا أنها اربعة اشياء اولها ان يكون لنفس الانسان ملكه مانعه من الفجور داعيه الى العفّه و ثانيها العلم بمثالب المعصيه و مناقب الطاعه و ثالثها تأكيد ذلك العلم بالوحى و البيان من الله تعالى و رابعها أنه متى صدر عنه خطأ من باب النسيان و السهو لم يترك مهملاً بل يعاقب و يتبّه و يضيق عليه العذر. قالوا فاذا اجتمعت هذه الامور الاربعة كان الشخص معصوما عن المعاصى لا محاله»^(۱)

ص: ۸۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷.

عصمت اموری است که خداوند نسبت به مکلف انجام می دهد که با وجود آنها مکلف معصیت نمی کند. البته این لطف به گونه ای نیست که اختیار را از مکلف سلب کند.

این امور به شرح زیر است:

۱- شخص دارای ملکه ای است که او را به پاکدامنی تشویق می کند و از انجام زشتی باز می دارد؛

۲- علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت؛

۳- این علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت با نزول پی در پی وحی تأکید می شود؛

۴- اگر خطایی از روی سهو و نسیان از شخص [معصوم] سر بزند خداوند او را رها نخواهد کرد، بلکه او را مواخذه و متوجه خطایش می کند. بنابراین هرگاه این امور چهارگانه جمع شود، شخص معصوم خواهد بود.

ب : «العصمه لطف یمتنع المكلف عند فعله من القبیح اختیارا و قد یكون ذلك اللطف خارجا عن الامور الاربعه المعدوده، مثل ان یعلم الله تعالی أنه ان انشأ سحبا او

ص: ۸۲

اهب ریحاً او حرّك جسماً فان زیدا یمتنع عن قبیح مخصوص اختیاراً فانّه تعالیٰ یجب علیه فعل ذلک و یكون هذا اللطف عصمه لزید.» (۱)

«عصمت لطفی است که با وجود آن، مکلف کار زشت را با اختیار انجام نمی دهد و گاهی این لطف خارج از امور چهارگانه یاد شده است؛ مثل این که خداوند می داند اگر ابری به وجود آورد یا بادی را بوزاند یا جسمی را به حرکت در آورد، شخص مورد نظر آن کار زشت را انجام نمی دهد. در این صورت انجام این کار بر خدا واجب است و همین لطف، [موجب] عصمت آن شخص است.

چنان که گذشت، در تعریف عصمت، برخورداری ملکه اجتناب از گناه گنجانده شده است. اکنون باید دید ملکه چیست؟

ملکه را چنین تعریف کرده اند:

«هی صفة راسخه فی النفس و تحقیقه أنّه تحصل للنفس هیئه بسبب فعل من الافعال و یقال لتلك الهیئه کیفیه نفسانیه و

ص: ۸۳

۱- همان.

تسمی حاله مادامت سریعہ الزوال، فاذا تکررت و مارستها النفس حتی رسخت تلک کیفیہ فیہا و صارت بطیئہ الزوال فتصیر ملکہ» (۱)

هرگاه انسان کاری انجام می دهد آن کار اثری در روح انسان می گذارد که تا وقتی آن حالت روحی به سرعت از بین می رود به آن حال می گویند؛ ولی هنگامی که آن کار چندین بار تکرار شد و روح آن را تمرین داد؛ به گونه ای که آن اثر روحی در انسان تثبیت شد به طوری که دیر از بین می رود، به آن ملکه گویند.

با توجه به این تعریف ملکه که بر اثر تمرین و ممارست به دست می آید، اگر ما عصمت را چنین ملکه ای بدانیم، اشکالهای عصمت در دیدگاه اهل سنت به شرح ذیل است:

۱- براساس مکتب اشعری عصمت معصومان امتیازی برای آنان محسوب نخواهد شد؛ زیرا کاری اختیاری نیست (هرچند که برای آن توجیهاتی بیان کنند)؛

ص: ۸۴

۱- التعریفات، ص ۱۰۱.

۲- براساس مکتب معتزلی عصمت کاری اختیاری است و امتیاز محسوب می شود و سزاوار پاداش است، ولی از آن جا که براساس این دیدگاه عصمت را از آغاز بعثت می دانند

و قبل از آن پیامبر را معصوم نمی دانند و صدور هر نوع گناهی را از او روا می شمارند، تصور حصول عصمت در یک روز و یک لحظه محال است؛ زیرا عصمت ملکه ای است که به تدریج و به سبب تمرین حاصل می شود و این بدین معنی است که پیامبر تا مدتها بعد از بعثت باید کم و بیش گناه کند، تا رفته رفته آن ملکه در او پدید آید و این روند با نظریه عصمت انبیاء از آغاز بعثت سازگار نیست؛

۳- آنان صدور گناه صغیره را از پیامبر بعد از بعثت نیز جایز می دانند با این تفاوت که عده ای گناه صغیره را - که موجب تحقیر پیامبر باشد - جایز نمی دانند و عده ای صدور صغیره را با شبهه و توجیه جایز می دانند. (۱)

اشکال دیگری که بر این نظریه وارد می شود این است که ملکه با تمرین و ریاضت بر کارهای کوچک شروع می شود و رفته رفته که شخص توانایی پیدا کرد کارهای بزرگتر را انجام می دهد. حال چگونه قابل تصور است که پیامبر ملکه خودداری از گناه کبیره را دارد، ولی نمی تواند از انجام گناه صغیره حتی تا

ص: ۸۵

۱- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۱.

پایان عمر خودداری کند؟ بنابر این باید پرهیز او از گناهان کبیره را غیراختیاری بدانیم؛ در غیر این صورت اقدام او بر انجام گناهان صغیره با علم به این که گناه است جسارت به خداوند قلمداد می شود.

منشأ عصمت از دیدگاه شیعه

دیدگاه شیعه درباره معصومان - چه انبیا و چه امامان - دیدگاهی فراگیر است؛ به گونه ای که صدور گناه را از آنان، چه قبل از پیامبری و امامت و چه بعد از پیامبری و امامت و چه عمدی و چه سهوی، چه صغیره و چه کبیره جایز نمی داند. همان طور که پیشتر بیان کردیم. بنابر این باید منشأ عصمت فراتر از ملکه باشد.

قبل از ورود در بحث منشأ عصمت از دیدگاه شیعه تذکر این نکته ضروری است که مقصود از گناه که شخص معصوم از ارتکاب آن مصونیت دارد، انجام عملی است که در فقه «حرام» نامیده می شود و همچنین ترک عملی که در لسان فقه «واجب» شمرده می شود. البته واژه «گناه» و معادلهای آن مانند «ذنب» و «عصیان» کاربرد وسیع دارد که شامل «ترک اولی» هم می شود ولی انجام دادن «ترک اولی» منافات با عصمت ندارد.

از دیدگاه شیعه منشأ عصمت بدین شرح است:

«أَنَّهَا الْقُوَّةُ الْعَقْلِيَّةُ وَالطَّاقَةُ النَّفْسِيَّةُ فِي الْمَعْصُومِ الْحَاصِلَتَانِ مِنْ اسْبَابِ اخْتِيَارِيَّةٍ وَغَيْرِ اخْتِيَارِيَّةٍ»^(۱)

عصمت در معصوم عبارت است از نیروی عقلانی و توانایی روحی که این دو از اسباب اختیاری و غیر اختیاری حاصل می شود.

در توضیح این عبارت باید گفت کارهای اختیاری بشر به این صورت تحقق پیدا می کند که ابتدا کششی در درون انسان نسبت به آن کار پدید می آید و در شرایط مناسب، و در اثر عوامل مختلف برانگیخته می شود و شخص با توجه به دانشی که دارد، راه رسیدن به هدف را تشخیص می دهد و اقدام به کاری متناسب با آن می کند و اگر کششهای متعارض و متفاوتی در انسان وجود داشته باشد، به کمک معلوماتی که دارد می کوشد تا بهترین آنها را تشخیص دهد و بدان اقدام کند.

باید توجه داشت که علم انسان همیشه جامع و کافی نیست در نتیجه چه بسا در تشخیص بهتر اشتباه می کند، یا از این که امر برتری در اینجا وجود دارد

ص: ۸۷

۱- تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱.

غافل می شود و یا این که امر برتر را می شناسد، ولی به دلیل دشواریهایی که انتخاب امر برتر دارد، به امر پست تر تن می دهد و دیگر مجالی برای اندیشه صحیح و انتخاب اصلح باقی نمی ماند.

بنابر این تا این جا عدم اشتباه، معلول شناخت دقیق از حقایق اشیاء و کارها و نتایج مثبت و منفی آنها و اراده قوی بر مهار کردن نفس و تمایلات درونی آن است؛ به

گونه ای که در انتخاب ها از لغزشها و کمبودها در امان باشد؛ به عنوان مثال در نوشیدن سم همه انسانها با توجه به شناختی که از سم و زهر کشنده و پیامد آن دارند و نیز به دلیل اراده قوی برای زنده ماندن، در هر شرایطی از نوشیدن سم پرهیز می کنند. بدین سان انسانهای عادی که علم و آگاهی و اراده قوی در مورد بعضی از امور دارند نسبت به انجام آنها معصوم هستند. حال اگر این علم و آگاهی از قلمرو علم حصولی فراتر رود و به علم حضوری - که از طریق وحی حاصل می شود، - تبدیل گردد، به گونه ای که احتمال خطا در آن به صفر برسد، چنین انسانی هرگز مرتکب گناه نمی شود.

خداوند در قرآن درباره انبیاء و در موارد زیر میفرماید آنان را به گونه ای باحقایق عالم آشنا کرده است که هرگز احتمال به خطا افتادن آنان نرود؛

۱- زنده شدن مردگان را به گونه ای در حضور حضرت ابراهیم علیه السلام به نمایش گذاشت که علم او تبدیل به یقینی شد که هرگز احتمال خطایی در آن نرود. به این جریان توجه کنید:

{ و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهّن جزءا ثمّ

ادعهنّ یا تینک سعیا و اعلم انّ الله عزیز حکیم } (۱)

و چون گفت ابراهیم پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ گفت: آری! باور دارم، لیکن خواهم که تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد. خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را نزد خود به هم درآمیز، آن گاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را بخوان تا سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که همانا خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۸۹

خداوند نه تنها مسأله قیامت و حشر را برای ابراهیم علیه السلام به نمایش گذاشت، بلکه همه حقایق هستی را به گونه ای به او نشان داد که احتمال بروز هرگونه خطایی از بین برود؛

{وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ} (۱)

و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین برسد.

۲- آن گاه که در آغاز رسالت می خواهد حضرت موسی را برای مبارزه به سوی فرعون روانه کند، چنان او را با حقایق عالم رو به رو می کند که هرگونه شک و تردید از میان می رود.

به این آیات توجه کنید:

{«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى * قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا

ص: ۹۰

تَخَفُ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى * وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ

تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى * لِنُرْيِكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى { (۱)}

ای موسی! چه به دست راست داری؟ این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم و برگ می‌تکانم برای گوسفندانم و حوائجی دیگر نیز با آن انجام می‌دهم.

خداوند فرمود: ای موسی! این عصا را بیفکن، موسی آن را به زمین انداخت، عصا ازدهایی مهیب شد که به هر سو می‌شتافت. خداوند فرمود: ای موسی عصا را بگیر و از آن مترس که ما او را به صورت اول برمی‌گردانیم و دست خود را به گریبان فرو بر، تا دستی بی‌هیچ عیب درخشان بیرون آید و این معجزه دیگر تو خواهد بود تا باز هم آیات بزرگتر خود را به تو ارائه کنیم.

۳- خداوند فلسفه معراج را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بیان می‌کند:

ص: ۹۱

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ {١}

پاک و منزّه است خدایی که شبی بنده خود (محمد) را از مسجدالحرام به مسجد اقصا - که اطرافش را مبارک و پر نعمت ساخت - سیر داد تا آیات خود را بر او بنمایاند که خداوند به حقیقت شنوا و بیناست.

خداوند در این آیه، فلسفه معراج را روبرو کردن پیامبر صلی الله علیه وآله با حقایق هستی می داند و اگر روایات معراج را به این نوع آیات که بخشی از آن در سوره والنجم آمده است، ضمیمه کنیم ابعاد قضیه روشن می شود.

بنابر این عصمت پیامبر معلول علم و آگاهی او از حقایق جهان است، نه معلول ملکه که به تمرین و ریاضت و گذشت زمان نیاز داشته باشد؛ از این رو هرگاه این علم و آگاهی به او داده شود، عصمت حاصل خواهد شد؛ چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و چه قبل از رسالت و چه بعد از رسالت.

خداوند از ابتدا معصومان را تحت مراقبت خود داشته و تحت ولایت ویژه خود قرار داده است.

ص: ۹۲

خداوند درباره مراقبت ویژه حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

{وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ} (۱)

ما شیر هر دایه ای را از قبل بر او حرام کردیم.

اکنون سؤال این است که وقتی خداوند به تربیت این نوزاد که بناست در آینده پیامبر شود، این مقدار عنایت ویژه دارد که در مدت انداختن موسی علیه السلام به دریا تا رسیدن به دست مادرش از شیر دیگر زنان ننوشد که مبادا تأثیر منفی تربیتی داشته باشد، آیا پیامبرش را رها خواهد کرد تا تنها به اتکای نیروی خود تمرین کند و به تکامل برسد؟

امیرالمؤمنین علیه السلام مراقبت ویژه خداوند از پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران طفولیت را چنین بیان می نماید:

«وَلَقَدْ قَرَأَ اللَّهُ بِه مِنْ لَمَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكِكِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِه طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» (۲)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از شیر گرفته شد، خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین

ص: ۹۳

۱- قصص/۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود.

خداوند این مراقبت ویژه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله را در سوره «نجم» بسیار روشن بیان می نماید:

{عَلَّـمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى} (۱)؛ «جبرئیل بسیار توانا او را آموخته است».

درباره روبرو کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با واقعیت‌های هستی در آن شب مبارک و تأثیر آن حوادث در روح و اندیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

{مَا كَذَبَ الْفُـؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتَمَارُونَهُ عَلَي مَا يَرَى} (۲)

آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله دید دلش دروغ نپنداشت. آیا درباره آنچه او دیده است با او جدال می کنید؟

بدین سان با توجه به این علم و آگاهی از حقایق عالم که معلول تربیت خاص خداوند است، معصومان به جایی می رسند که سرزدن هر نوع گناه از خود را به منزله اقدام به خودکشی می دانند که هیچ انسان عاقلی مرتکب آن نمی شود و همچنان که اقدام افراد عادی در پرهیز از خوردن سم کشنده و... جنبه جبری

ص: ۹۴

۱- نجم/۵.

۲- نجم/۱۲-۱۱.

نداشته، بلکه با اختیار خود از چنین کارهایی پرهیز می کنند، معصومان نیز با اختیار خود هیچ نوع گناهی را مرتکب نمی شوند؛ چه صغیره و چه کبیره و چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت.

باید توجه داشت آنچه تاکنون بیان شد، درباره گناه عمدی است، اما درباره سهو و خطا، با توجه به ضرورت عصمت پیامبران و جانشینان آنان چاره ای جز عصمت آنان از گناه سهوی و خطایی نیست و این کار تنها با لطف الهی محقق می گردد و آنچه از شیخ طوسی + در منشأ عصمت نقل کردیم به همین معنی است.

در این جا شبهه زیر قابل طرح است:

اولاً: اگر عصمت معلول رفتار اختیاری معصومان است، چرا به خداوند نسبت داده می شود؟

ثانیاً: با توجه به این عنایت ویژه، عصمت امتیازی برای آنان محسوب نمی شود؟

در پاسخ این شبهه باید گفت: همان طور که پیشتر بیان شد، عصمت معصومان به معنای سلب اختیار از آنان نیست و اگر کارها را با اختیار انجام می دهند و با اختیار ترک می کنند، نسبت دادن عصمت به آنان صحیح است.

ص: ۹۵

به دو دلیل زیر عصمت به خداوند نسبت داده می شود:

۱- همه پدیده های عالم در یک سلسله طولی مستند به اراده تکوینی خداوند است و در مواردی که عنایت ویژه خداوند در کار باشد مثل عصمت استناد آن پدیده به خداوند روشنتر و بارزتر خواهد بود، ولی اراده خداوند در طول اراده انسان است، به گونه ای که از انسان سلب اختیار نمی کند؛

۲- عصمت خداوند در مورد معصومان به این معنی است که خداوند عصمت آنان را تضمین کرده است، چنان که خداوند درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

{وَلَوْلَا تَبَتُّنَاكَ لَقَدْ كُنَّا تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا} (۱)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم، نزدیک بود که به آنان (مشرکان) تمایل و اعتماد اندکی پیدا کنی.

اما این که با توجه به این عنایت ویژه عصمت امتیازی محسوب نمی شود باید گفت در همه جا و برای همه افراد وقتی امکانات ویژه ای در اختیار می گذارند، مسؤولیت ویژه ای هم برایشان در نظر می گیرند؛ به گونه ای که اگر پاداش کارشان افزایش می یابد، کیفر مخالفت آنان نیز فزونتر است.

ص: ۹۶

خداوند این قاعده کلی را درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیان می کند:

{يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمَنُّنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا} (۱)

ای زنان پیامبر اگر هر یک از شما آگاهانه به کار ناروایی اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است.

بنابر این اگر عنایت ویژه ای به معصومان شده از آنان تکالیف ویژه ای نیز خواسته شده است که انجام آن تکالیف برای دیگران دشوار است، چنان که بعضی از تکالیف ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای سوره مزمل آمده است.

ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله

به دنبال طرح بحث عصمت و منشأ آن، اکنون این سؤال مطرح است که چه ضرورتی دارد پیامبر و جانشینان او معصوم باشند؟
با توجه به این که بحث

ص: ۹۷

درباره امامت است از طرح بحث علل عصمت انبیاء خودداری کرده، تنها به طرح بحث ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله می پردازیم:

ضرورت تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و معصوم بودن او با توجه به نکات زیر روشن می شود:

۱- خداوند انسان را برای هدفی آفریده است که تحقق آن بدون راهنمایی وی به وسیله پیامبران و ابلاغ پیام الهی امکان ندارد. از طرفی خداوند پیامبرانی را فرستاده است تا راه رسیدن به هدف خلقت و تأمین سعادت دنیا و آخرت را به انسان نشان دهند و انسانهایی را که آمادگی تکامل دارند، به مراحل کمال متناسب با آنان هدایت کنند و با توجه به تأثیر زندگی دنیا در زندگی آخرت انسان، در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی رهبری دنیوی مردم را در اختیار گرفته، قوانین اجتماعی دین را اجرا کنند.

۲- دین اسلام، جهانی، جاودان و نسخ ناشدنی است و پیامبر اسلام آخرین پیامبر خداست و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. ختم نبوت در صورتی با حکمت بعثت انبیاء تطبیق می کند که آخرین دین آسمانی پاسخگوی همه نیازهای دنیوی و اخروی بشر باشد و بقای آن دین تا پایان جهان تضمین شده باشد.

۳- این ضمانت در مورد قرآن کریم وجود دارد و خداوند متعال بقا و مصونیت این کتاب عزیز را از هرگونه تغییر و تحریفی تضمین کرده است، ولی همگان می دانند که همه احکام و قوانین اسلام، از ظاهر آیات کریمه قرآن استفاده نمی شود؛ به عنوان مثال تعداد رکعات نماز و کیفیت انجام آن و صدها حکم واجب و مستحب آن را نمی توان از ظاهر قرآن کریم به دست آورد، بلکه خداوند تعلیم و تبیین آنها را به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است، تا با علمی که خدا به او عطا فرموده است (غیر از وحی قرآنی) آنها را برای مردم بیان کند. بدین ترتیب حجیت و اعتبار سنت آن حضرت به عنوان یکی از منابع اصیل برای شناخت اسلام ثابت می شود.

۴- شرایط دشوار زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل رویارویی با مخالفت های شدید قریش، محصور بودن در شعب و تحمیل دهها جنگ که تقریباً ده سال پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خود مشغول کرد، اجازه نمی داد که آن حضرت همه احکام و قوانین اسلام را که مردم تا پایان جهان به آن نیاز دارند، برایشان بیان کنند و نسبت به همان اندازه ای که بیان کرده بود و اصحاب او نیز فرا گرفته بودند ضمانتی برای محفوظ ماندن از تحریف وجود نداشت؛ به عنوان مثال، در کیفیت وضو گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله که سالها و روزی چندین بار در حضور مردم صورت گرفته است، بین امت او مورد اختلاف است.

اکنون سؤال این است که وقتی کاری که روزانه مسلمانان به آن نیاز دارند و تغییر و تحریف آن، منفعت دنیوی برای آنان ندارد این چنین مورد اختلاف واقع میشود، چگونه می توان اطمینان پیدا کرد که در مورد احکام و قوانینی که منافع گروهها و افراد هوس باز را تهدید می کند، دست جعل و تحریف حدیث باز نشود و در نقل و ضبط آنها امانت و صداقت نشان دهند تا به نسلهای آینده برسد.

با توجه به نکات یاد شده روشن می شود که دین اسلام هنگامی می تواند به عنوان یک دین کامل پاسخگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان باشد که در آن راهی برای حفظ دین از تحریف و تامین مصالح ضروری جامعه پیش بینی شده باشد؛ زیرا تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم حضور دارد دین از تحریف حفظ شده، مصالح ضروری جامعه تأمین می شود، ولی با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم دین و هم مصالح امت اسلامی در معرض تهدید قرار می گیرد و در این صورت، راهی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخواهد بود؛ جانشینی که از یک سو دارای علم خدادادی باشد تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و از سوی دیگر «معصوم» باشد تا تحت تأثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی قرار نگیرد و مرتکب تحریف عمدی و سهوی در دین نگردد تا با این دو ویژگی بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بعهدہ

بگیرد و افرادی که آمادگی تکامل به مراحل بالاتر را دارند به عالی ترین مدارج کمال برسانند. همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی، احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد و این همان امامتی است که شیعه به آن معتقد است.

دلائل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله

با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، در این که لازم است پیامبر جانشینی داشته باشد، جای انکار نیست و از نظر تاریخی نیز عده ای به اسم جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت کرده اند. اکنون بحث در این است که چرا جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشند؟ ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می توان با توجه به نکات زیر تبیین کرد:

۱- پیامبر آورنده دین و حافظ آن از تحریف، تغییر، حذف و... است. جانشین پیامبر گرچه آورنده دین نیست و دین توسط پیامبر تکمیل و ابلاغ شده است، ولی با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، جانشین پیامبر باید هم از نظر علمی و هم از نظر عملی دین را حفظ کند؛ یعنی هم باید جلو برداشتهای غلط از دین را توسط معلوماتی که از طریق پیامبر در اختیار وی گذاشته شده است، بگیرد و هم باید احکام دین را تفسیر و تبیین کند و هم در مقام عمل به دین،

ص: ۱۰۱

هیچ گونه خطا - چه سهوی و چه عمدی - از او سر نزند و چنین چیزی جز با عصمت و علم خدادادی امکانپذیر نیست.

۲- جانشین پیامبر به عنوان یک مسلمان باید عقایدی داشته باشد و وظایف دینی خود را انجام دهد. چنین شخصی از نظر فرض عقلی یا معصوم است یا غیر معصوم؛ اگر معصوم باشد که مقصود حاصل است، ولی اگر غیر معصوم باشد به راهنما و هدایت هدایتگری نیاز دارد که خود به دور از خطا باشد. در غیر این صورت به هدف خلقت نخواهد رسید و دیگران را نیز نمی تواند برساند. در آن صورت غرض خداوند از خلقت انسان تأمین نخواهد شد و اگر خداوند جانشینی برای پیامبر در نظر نگرفته باشد با حکمت او سازگار نیست.

۳- خداوند در آیه **{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ}** (۱) به اطاعت مطلق از ولی امر دستور داده است. حال اگر این ولی امر معصوم نباشد بناچار مرتکب گناه خواهد شد و در آن صورت، مسلمانان بنا بر امر به معروف و نهی از منکر باید به او تذکر دهند و او را از این کار باز دارند که چنین کاری از طرف مسلمانان نسبت به وی با امر به اطاعت مطلق از وی تعارض دارد؛ پس ولی امر باید معصوم باشد.

ص: ۱۰۲

۴- جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باید همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی تربیتی مردم باشد و مردم در رفتار، به او اقتدا کنند. حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله خود گناهکار باشد، گذشته از آن که نمی تواند نقش تربیتی خود را ایفا کند جایگاه او در دلها متزلزل خواهد شد و با سقوط جایگاه معنوی او نزد مردم، از او اطاعت نخواهند کرد، در آن صورت فوایدی که می باید از نصب جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل شود به دست نخواهد آمد.

۵- معرفت انسانها از خداوند متفاوت است و با توجه به معرفتی که انسانها از خداوند دارند، از او اطاعت یا عصیان می کنند و بر همین اساس گفته شده است؛ «حسنت الابرار سیئات المقربین».

حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب گناه شود با توجه به انتظاری که از او می رود، ارزش و جایگاه او از افراد معمولی هم کمتر خواهد بود؛ زیرا گناه کوچک او - با توجه به جایگاه او - از گناه کبیره افراد عادی بزرگتر است.

۶- خداوند پس از آزمونهای دشواری که از حضرت ابراهیم علیه السلام گرفت و او از این آزمون ها سربلند بیرون آمد، او را به مقام امامت برگزید. ابراهیم علیه السلام وقتی به جایگاه رفیع امامت پی برد از خداوند تقاضا کرد این سمت و جایگاه برای فرزندان او نیز در نظر گرفته شود که خداوند به او خطاب کرد فرزندان ظالم تو شایستگی این جایگاه را ندارند. به این آیه توجه کنید:

ص: ۱۰۳

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۱)

هنگامی که خداوند ابراهیم را امتحان کرد و او از همه آنها سربلند بیرون آمد، خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید: به فرزندانم نیز (این مقام) اعطا خواهد شد؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

این آیه بیانگر این است که امامت یک مسؤولیت الهی است که عهده دار آن باید شایستگی های ویژه ای داشته باشد تا هیچ ظلمی از او سر نزنند.

ظلم را در لغت چنین معنی کرده اند:

«وضع الشی فی غیر موضعه.»

(۲)

نهادن چیزی در غیر جایگاه خودش

ص: ۱۰۴

۱- بقره/۱۲۴.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

چیزی را در جای خود نهادن گناه به کاستن از آن است، یا به افزودن بر آن و گناه در غیر زمان خودش و گناه در غیر مکان خودش. همه این موارد در معنای نهادن چیز در غیر جایگاه خودش شریک هستند.

ظالم در قرآن

براساس آنچه درباره ظلم گفته شد، کلمه ظالم در قرآن مصادیق زیادی دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- کافران: با توجه به این که کافر حاضر نیست وجود حضرت حق را به عنوان یک واقعیت قبول کند و اشیاء دیگر را به جای حضرت حق می نشاند، خداوند صفت ظالم را برای آنان به کار برده است؛

{وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱) کافران خود ستمگر هستند.

۲- مشرکان: گرچه مشرک خداوند را قبول دارد، ولی دیگری را شریک او می داند که این همان نهادن چیزی است در جایی که جایگاه او نیست؛ از این رو خداوند صفت ظلم را برای آنان نیز به کار برده است. در داستان حضرت موسی علیه السلام وقتی در غیبت چند روزه او مردم به گوساله پرستی رو آوردند و برای

ص: ۱۰۵

خداوند شریک قائل شدند، خداوند صفت ظلم را به آنان نسبت می دهد و می فرماید:

{ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ} (۱)

سپس شما گوساله پرستی را اختیار کردید و ستمکار شدید.

۳- منافقان: آیات زیادی در قرآن درباره رفتار منافقان، اندیشه ها، ویژگیها، اهداف و روشهای آنان برای ضربه زدن به اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد و خداوند مبارزه با منافقان را در دستور کار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده است:

{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَىٰ هُم مَّوَاهِمُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ} (۲)

ای پیامبر با کفران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. جایگاه آنان جهنم است که بد جایگاهی است.

ص: ۱۰۶

۱- بقره/۵۱.

۲- توبه/۷۳.

خداوند نه تنها کافران و منافقان را ظالم می داند، بلکه دوستی با آنان را نیز ظلم می داند؛

{مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

و هر کس از شما آنان را دوست بدارد، بی شک ستمکار است.

۴- ریاکاران: ریا نیز جایگزین دیگری به جای خداوند است. تأثیر خداوند در آیاتی از قرآن این را زشت و ریاکاران را جزء کافران دانسته است و اثر وضعی انفاق ریاکارانه را چنین بیان می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْمَأْذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (۲)

ای اهل ایمان صدقات خود را با منت و آزار تباه

ص: ۱۰۷

۱- توبه/۲۳.

۲- بقره/۲۶۴.

نسازید، مانند آن کسی که مال خود را از روی ریا انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده. است؛ مثل چنین مرد ریاکار بدان ماند که دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند هیچ از او حاصلی به دست آرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند.

۵- اجرا نکردن حکم خدا: از کسانی که در قرآن صفت ظلم برای آنان به کار رفته و ظالم به آنان خطاب شده است، کسانی هستند که احکام الهی را اجرا نمی کنند؛ چه حکم اجتماعی باشد، چه حکم سیاسی و چه حکم فردی و چه حکم جمعی و...؛

{وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

هر کس خلاف، آنچه خداوند فرستاده حکم کند، از ستمکاران خواهد بود.

ص: ۱۰۸

۶- متجاوزان از حدود الهی: خداوند برای هدایت انسان در همه زمینها حدودی رامشخص کرده است که مسلمان باید در زندگی فردی و اجتماعی خود، این حدود را رعایت کند و هرکس این حدود را رعایت نکند، ظالم است؛

{وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

آنان که از احکام خداوند سرپیچی کنند، ستمکاران واقعی هستند.

باید توجه داشت که این احکام همه واجبات و محرمات را شامل می شود. بنابراین آنان که واجبات الهی را ترک می کنند یا محرمات الهی را انجام می دهند ستمکار هستند، با این تفاوت که اگر این واجب و حرام در حوزه احکام شخصی باشد مثل نماز نخواندن، تنها به خود ظلم کرده اند و اگر در حوزه اجتماعی باشد؛ مثل غیبت کردن، گذشته از خود به دیگران هم ظلم کرده اند.

براساس آنچه بیان شد، خداوند می فرماید: امامت؛ امانتی الهی است که ستمکاران صلاحیت عهده داری آن را ندارند. همچنین خداوند هر نوع گناهی را ظلم می داند؛ چه کم و چه زیاد، چه فردی، چه اجتماعی و چه فکری و چه

ص: ۱۰۹

۱- بقره/۲۲۹.

عملی؛ نتیجه این دو مقدمه آن است که امام باید معصوم باشد و تنها معصومان صلاحیت به عهده گرفتن مقام امامت را دارند.

اثبات عصمت امامان علیه السلام

اشاره

با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عصمت آنان تبیین گردید. اکنون بحث این است که چه کسانی معصوم هستند؟

الف – دیدگاه اهل سنت

همان طور که پیشتر نقل کردیم، اهل سنت نه تنها عصمت بلکه عدالت را هم شرط نمی دانند. از این رو نه اهل سنت بر این باورند که خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله عصمت داشته اند و نه خلفا ادعای عصمت داشته اند.

ب – دیدگاه شیعه

اشاره

شیعه بر این باور است که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشند که ادله آن پیشتر بیان شد و امامان علیه السلام نیز ادعا داشته اند که معصوم هستند.

اکنون به بررسی راههای اثبات عصمت آنان می پردازیم:

۱- قرآن

آیاتی مانند آیه تطهیر بر عصمت امامان علیه السلام دلالت می کند که پیشتر چند محور از آن براساس منابع اهل سنت مطرح شد که تکرار نمی کنیم.

ص: ۱۱۰

الف) - نزول آیه درباره اهل بیت علیه السّلام؛

ب) - تعیین مصداق اهل بیت و انحصار آن در آنچه شیعه ادعا می کند؛

ج) - دلالت آیه بر عصمت کسانی که آیه درباره آنان نازل شده است.

از آیاتی که بر عصمت امامان شیعه دلالت می کند آیه اولی الامر است که دلالت آن بر عصمت را پیشتر به نقل از بعضی از دانشمندان اهل سنت بیان کردیم.

۲ - سنت

اشاره

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله به چند دسته از روایات می توان برای اثبات عصمت علی علیه السّلام استدلال کرد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف - همگامی علی علیه السّلام با قرآن: قرآن کتاب خدا و وسیله هدایت خلق به سوی خداست و از هر گونه تحریف و انحراف و... مبرا است. از طرفی روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است که علی علیه السّلام با قرآن است و از آن جدا نمی شود.

جدایی از قرآن در سه محور زیر قابل اثبات است:

۱- در مقام اندیشه و فکر: چنانچه انسان اندیشه ای را که درباره جهان هستی، مبدأ آفرینش، معاد، کتب آسمانی، پیامبران و احکام دین در قرآن مطرح شده است، قبول نداشته باشد، به معنای جدا شدن از قرآن در مقام اندیشه است؛

ص: ۱۱۱

۲- در مقام گفتار: قرآن بیان بعضی از کلمات، جملهها و... را حرام می داند؛ مثل غیبت کردن، دروغ گفتن، تهمت زدن و... حال اگر انسانی این کلمات را بیان کند، در مقام گفتار از قرآن جدا شده است.

۳- در مقام رفتار: قرآن دستور می دهد که مسلمان باید بعضی از کارها را انجام دهد و بعضی را ترک کند؛ به عنوان مثال باید حج برود، جهاد کند، نماز بخواند، روزه بگیرد و مال یتیم نخورد و... حال اگر انسانی بر عکس دستور قرآن عمل کرد؛ یعنی نماز نخواند، روزه نگرفت، حج به جا نیاورد، ربا خورد، مال یتیم خورد و... چنین انسانی در عمل، از قرآن جدا شده است.

باید توجه داشت که این سه مرحله قابل تفکیک و قابل جمع است؛ یعنی ممکن است کسی در مقام رفتار یا گفتار از قرآن جدا شود، ولی در مقام اندیشه پایبند به قرآن باشد، ولی اگر کسی در هر سه مقام همگام با قرآن باشد با توجه به این که قرآن هیچ نوع انحرافی ندارد، این انسان نیز هیچ انحرافی نخواهد داشت؛ زیرا همه گناهان انسان از این سه مقام خارج نیست و اگر انسانی در این سه مقام انحراف نداشت معصوم است؛ همان چیزی که برای پیامبر و جانشین او لازم است.

با توجه به نکات یاد شده اکنون به سراغ روایات می رویم. در این زمینه به روایات متعددی برمی خوریم که بیان می کنند علی علیه السلام از قرآن جدا شدنی نیست.

ابوثابت می گوید: در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام به حقانیت مسیری که انتخاب کرده بودم شک کردم، تا این که موقع نماز ظهر خداوند این شک و دو دلی را از بین برد و جنگ پایان یافت. به مدینه آمدم، خدمت ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و جریان را برای او گفتم و گفتم من خدمت شما آمدم تا از شما در این زمینه چیزی بشنوم. ام سلمه فرمود:

«سمعت رسول الله يقول: عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ، لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.»^(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: علی علیه السّلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السّلام است. این دو از هم جدا نمی شود تا این که در قیامت بر من وارد شوند.

این روایت به روشنی بیانگر این است که علی علیه السّلام در مقام اندیشه، رفتار و گفتار از قرآن جدا نمی شود و فقط بر طبق قرآن عمل می کند. این واقعیت چیزی جز عصمت نیست و عصمت همان چیزی است که پیامبر و جانشین او برای تبیین و تفسیر دین به آن نیاز دارند. این ویژگی امتیاز منحصر به فردی است که

ص: ۱۱۳

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.

در بین صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها علی علیه السّلام از آن برخوردار است و به طور طبیعی تنها او شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دارد.

ب - همراهی علی علیه السّلام با حق: حق و باطل دو واژه ضد هم هستند که در مفاهیم دینی کاربرد بسیار دارند و تشخیص آن هم کار آسانی نیست، مگر این که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله الگوهای برای این کار مشخص شده باشد و انسان از قدرت درک بالایی برخوردار باشد تا بتواند به کمک آن و با در اختیار داشتن معیارها، حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهد و از طرفی تشخیص آن نیز ضروری به نظر می‌رسد.

حق و باطل نیز در سه محور قابل بررسی است؛ یعنی هم در مقام اندیشه، هم در مقام گفتار و هم در مقام رفتار. از طرفی اگر انسانی در این سه مقام از حق جدا نشد، نشان می‌دهد که انسانی وارسته و شایسته است و تعبیر دیگری از عصمت است که دارا بودن آن برای پیامبر و جانشین او ضروری است.

در روایات اسلامی موارد فراوانی داریم که از این نکته مهم حکایت می‌کند که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است و این دو از هم جدا شدنی نیستند.

به این جریان توجه کنید:

بعد از شهادت علی علیه السّلام و مسلط شدن معاویه بر دنیای اسلام، وی برای جذب شخصیت‌های اجتماعی و مورد قبول جامعه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد.

ص: ۱۱۴

حتی شخصاً به دیدن آنان می رفت و از ایشان تقاضای همکاری می کرد. در سفری به مدینه به دیدن سعد بن ابی وقاص رفت و از این که سعد در جریان جنگ صفین با او همکاری نکرده است گله کرد و سعد در توجیه اظهار داشت که در جریان قتل عثمان وضعی پیش آمد که تشخیص حق و باطل کار دشواری بود؛ از این جهت من شترم را سوار شدم و از مدینه رفتم.

معاویه در پاسخ به او گفت: مگر قرآن وظیفه تو را مشخص نکرده بود که در چنین جریانی سوار شترت شوی و از صحنه خارج شوی؟!

سعد پاسخ داد؛

«فأنتی سمعت رسول الله يقول لعليّ: أنت مع الحق و الحق معك حيث ما دار.

فقال معاوية: لتأتيني علي هذا بينه.

فقال سعد: هذه أم سلمة تشهد علي رسول الله.

فقاموا جميعاً فدخلوا علي أم سلمة فقالوا يا أم المؤمنين: إن الأكاذيب قد كثرت علي رسول الله و هذا سعد يذكر عن النبي ما لم نسمعه، أنه قال لعليّ أنت مع الحق و الحق معك حيث ما دار.

ص: ۱۱۵

فَقَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: فِي بَيْتِي هَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيِّ. فَقَالَ مَعَاوِيَةَ لِسَعْدٍ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ... مَا كُنْتَ الْيَوْمَ الْآنَ، إِذْ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَجَلَسْتَ عَنْ عَلِيٍّ. لَوْ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ لَكُنْتُ خَادِمًا لِعَلِيِّ حَتَّى أَمُوتَ. (۱)

بدون تردید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السّلام می فرمود: ای علی علیه السّلام تو با حق هستی و حق هر کجا باشد با توست.

معاویه گفت: باید بر این سخن شاهد بیاوری!

سعد گفت: ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت می دهد که پیامبر این سخن را درباره علی علیه السّلام گفته است.

به دنبال این سخن همه با هم حرکت کردند و خدمت ام سلمه رسیدند و به ام سلمه گفتند: ای مادر مؤمنان! در این دوران سخنها نادرست فراوانی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهند؛ از جمله سعد سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السّلام نقل می کند که ما

ص: ۱۱۶

نشیده ایم و آن سخن این است که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است.

ام سلمه گفت: این سخن را رسول خدا صلی الله علیه وآله در همین خانه من بیان کرده است!

معاویه به سعد گفت: حال دیگر تو را سرزنش نمی کنم! زیرا با این که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودی از علی علیه السّلام حمایت نکردی، در حالی که اگر من این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودم تا دم مرگ خدمتگزار علی علیه السّلام بودم!

ج - علی علیه السّلام فاروق امت: همان طور که گفته شد، تشخیص حق از باطل کار آسانی نیست، به خصوص اگر در جامعه مطالب شبهه ناک به صورت یک موج به حرکت درآید و اندیشمندان در برابر این موج مقاومت نکنند و سیاستمداران نیز به این موج دامن بزنند. در این جاست که برآستی تشخیص حق و باطل دشوار می شود و مردم نیاز به الگویی دارند که در تمام شبهات از قدرت تشخیص بالایی برخوردار بوده، در مقام اندیشه، رفتار و گفتار نیز سخت پایبند به حق و حقیقت باشد، به طوری که او تجسم حق باشد تا مردم بتوانند با پیروی از او راه را بیابند.

ص: ۱۱۷

براساس روایت اسلامی، پیامبر از موج شبهات بعد از خود آگاه است و می داند که تشخیص حق از باطل در آن زمان با دشواری روبروست؛ از این جهت الگویی مشخص کرده است که با پیروی از آن می توان این موج را پشت سر گذاشت. قهرا در چنین موج آفرینی هایی که اصحاب فکر و اندیشه هم در تشخیص راه دچار سردرگمی می شوند باید آن الگو به قدری استوار باشد که از نظر فکری، گفتاری و رفتاری هیچ گونه انحرافی نداشته باشد تا بتواند چنین مسؤولیتی را انجام دهد.

آنچه تاکنون بیان شد، درباره امام علی علیه السلام بود اما بر اساس آیات قرآن و سنت، همه امامان شیعه معصوم هستند.

قرآن

پیشتر بیان کردیم که مصداق اهل البیت علیها السلام در آیه تطهیر تنها چهارده معصوم علیه السلام هستند و آیه نیز بر عصمت کسانی که آیه در شأن آنان نازل شده است، دلالت دارد.

همچنین پیشتر بیان کردیم که آیه اولی الامر بر عصمت دلالت دارد و با توجه به این که جانشینان پیامبر باید معصوم باشند و نه دیگران ادعای عصمت داشته اند و نه خود حاکمان چنین ادعایی داشته اند و با توجه به

ضرورت وجود جانشین

ص: ۱۱۸

برای رسول خدا صلی الله علیه وآله - که پیشتر بیان شد - مصداق اولی الامر منحصر به امامان شیعه از اهل بیت علیه السّلام می شود.

سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایات زیادی درباره ویژگیهای اهل بیت علیه السّلام وارد شده است که با توجه به آن ویژگیها مصداق آن روایات تنها امامان شیعه هستند که بعضی از آنها به صراحت بیانگر عصمت امامان شیعه است:

«عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرها قسماً فذلک قوله و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، فانا من اصحاب الیمین و انا خیر اصحاب الیمین؛

ثم جعل القسمین اثلاثاً فجعلنی فی خیرها ثلثاً فذلک قوله «فأصحاب الیمینه ما اصحاب الیمینه. و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة. و السابقون السابقون»، فانا من السابقین و انا خیر السابقین، ثم جعل الاثلاث قبائل،

ص: ۱۱۹

فجعلني في خيرها قبيله و ذلك قوله «و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم» و انا اتقى ولد آدم و اكرمهم على الله تعالى و لا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا فذلك قوله «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا» فانا و اهل بيتي مطهرون من الذنوب»^(۱)

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مردم را دو گونه آفرید و مرا جزء بهترین این دو نوع قرار داد و این، همان سخن خداست که گروه دست راست و گروه دست چپ و من از بهترین اصحاب دست راست هستم. سپس خداوند مردم را سه گروه قرار داد و مرا در بهترین آنان قرار داد و این، همان اصحاب خوشبخت هستند. چه گروه خوشبختی و دیگر گروه تیره روزان، چه گروه تیره روزی، و پیشگامان پیشرو و من از پیشگامان و بهترین آنان هستم، سپس خداوند این گروهها را به صورت قبایل در آورده و مرا

ص: ۱۲۰

۱- الدرالمشور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البيان في مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.

در بهترین قبیله ها قرار داد و این، همان سخن خداوند است که شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است. و من با تقواترین و گرامی ترین فرزند آدم هستم. البته جای فخر فروشی نیست. سپس خداوند این قبایل را به شکل خانواده هایی آفرید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و این سخن خداوند است که خداوند می خواهد پلیدی راتنها از شما اهل بیت دور کند و چنان که باید و شاید شما را پاک سازد. و من و اهل بیتم از همه گناهان پاکیم.

از برخی روایات وارد شده در شأن اهل بیت علیه السلام، عصمت آنان به دلالت التزامی ثابت می شود؛ حدیث ثقلین که پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در چهار جا بیان کرده است که منابع آن در کتب اهل سنت نیز یاد شد. در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت علیه السلام را عدل و هم سنگ قرآن قرار داده است و این در صورتی امکان دارد که اهل بیت علیه السلام هم از نظر عقیده و فکر و هم از نظر بیان و گفتار و هم از نظر کردار و رفتار هیچ نوع اختلاف و تعارضی با قرآن نداشته باشند و گرنه دستور به پیروی از آنان به صورت مطلق و هم سنگ بودن آنان با قرآن نقض غرض خواهد بود.

چند نکته زیر در روایت وجود دارد که مؤید نظر ماست:

۱- چیزی به آنان نیاموزید که آنان داناترین شمايند؛

۲- از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید؛

۳- از آنان عقب نمانید که هلاک می شوید؛

۴- این دو [قرآن و اهل بیت علیه السلام] تا قیامت با هم هستند تا در قیامت بر من وارد شوند؛

۵- تمسک به قرآن به تنهایی کافی نیست، پس باید در کنار آن اهل بیت علیها السلام نیز هماهنگ با قرآن وجود داشته باشند تا سیره آنان قابل پیروی برای امت اسلامی باشد؛

۶- قرآن کتابی آسمانی و ابدی است و باید تا قیامت وجود داشته باشد؛ پس باید اهل بیت نیز تا قیامت وجود داشته باشند.

این تنها برداشت ما نیست، بلکه بسیاری از دانشمندان مسلمان - که شیعه دوازده امامی نیستند - نیز همین برداشت را دارند.

شوکانی در این باره می گوید:

«من هذا الخبر يفهم وجود من يكون اهلاً للتمسك به من اهل البيت و العتره الطاهره في كل زمن الى قيام الساعه حتى يتوجه الحث المذكور الى التمسك به، كما ان الكتاب

ص: ۱۲۲

كذلك، فذلك، كانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض»(۱).

از این خبر فهمیده می شود که در هر عصری تا قیامت، همان طور که کتاب خدا باقی است، باید فردی از اهل بیت که صلاحیت پیروی را داشته باشد، در بین امت حضور داشته باشد تا این اصرار رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیروی از اهل بیت علیه السلام توجیه داشته باشد. به همین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت آنان را امان برای اهل زمین دانسته اند که اگر آنها از بین بروند، اهل زمین هم از بین می روند.

احتجاج به آیه اولی الامر

اشاره

پیشتر بیان شد که هیچ یک از خلفا ادعای عصمت نداشتند و خود را مصداق آیه اولی الامر نمی دانستند. برعکس اهل البیت علیه السلام خود را مصداق آیه اولی الامر می دانستند و در

احتجاجات به آن استدلال کرده اند که در این جا به بیان چند نمونه بسنده می کنیم:

ص: ۱۲۳

۱- فیض القدر، ج ۳، ص ۱۴.

امام علی علیه السلام در چندین مورد استدلال کرده که مصداق آیه اولی الامر اوست؛

۱- در دوران خلافت عثمان

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی - صاحب ینابیع الموده - می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجرین و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنان بود. هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کرده و گفتند:

«یا ابالحسن تکلم. فقال: یا معشر قریش والانصار استلکم ممن اعطاکم الله هذا الفضل، ابانفسکم او بغيرکم؟ قالوا: اعطانا الله و منّ علینا بمحمد صلی الله علیه و آله...»

ای ابوالحسن! سخن بگو!

آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان می کند و از آنان اقرار می گیرد که این آیات درباره او نازل شده است.

آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و... امرالله عزوجل نبیہ ان یعلمہم و لاه امرہم و ان یفسر لہم من الولایہ کما فسر لہم من صلاتہم و زکاتہم و حججہم، فنصبنی للناس بغدیر خم.»^(۱)

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه «اولی الامر...» و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرده است.

ص: ۱۲۵

۱- ینابیع المودہ، باب ۳۸، ص ۱۱۴.

محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده و می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هر یک بحث آغاز شد. در این مناظره که حدود دویست تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان بیان شده بود یاد کردند. از سران مهاجرین در جلسه افرادی مثل عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبہ، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند و پس از آن انصار نیز خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از سران گروه انصار نیز افرادی مانند ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو هیشم بن تیهان، قیس بن سعد بن عبادہ، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان گفت و گو از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید. امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه «اولی الامر منکم» به حدیثی از رسول خدا اشاره کرد و فرمود:

«قال الناس يا رسول الله خاصة في بعض المؤمنين، ام عامه لجمعهم. فامر الله عزوجل نبيّه صلى الله عليه وآله ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسر لهم من الولاية

ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجّهم، فنصّبني للناس بغدير خم.» (۱)

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم پس از خود، منصوب کرد.

۲- در دوران خلافت خود

روزی مردی خدمت امام رسید و از او پرسید:

«اخیرنی با فضل منقبه لک، قال ما انزل الله فی کتابه؟ قال و ما انزل الله فیک؟ قال... و قوله اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم و...» (۲)

برترین امتیاز خود را برای من بگو؟

امام فرمود: برترین امتیازات من چیزهایی است که

ص: ۱۲۷

۱- فرائد السمطين، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۱.

خداوند در کتابش بیان کرده است.

-: خداوند در کتابش درباره ات چه گفته است؟

امام: خداوند چندین آیه درباره من نازل کرده است که آیه اولی الامر یکی از آنهاست.

۳- امام حسین علیه السلام

با این که امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر حکومتی نداشت، ولی خود را مصداق اولی الامر می دانست و در مواردی به این مسأله استناد کرده است. در جریان قیام خود علیه حکومت یزید در راه کوفه وقتی با سپاه حَرَبَن یزید - که از طرف حکومت بنی امیه برای جلوگیری از حرکت آن حضرت اعزام شده بود - برخورد کرد، پس از برخورد اولیه و اقامه نماز به امامت حضرت، حر ریاحی سؤال کرد: برای چه و به کجا می روید؟ امام حسین علیه السلام تقاضای مردم کوفه برای آمدن به آن شهر و به دست گرفتن رهبری جامعه را مطرح کرد و سپس فرمود:

«اما بعد، ایها الناس فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی الله و نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر من

ص: ۱۲۸

هؤلاء المدّعين ما ليس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان»^(۱)

اما بعد، ای مردم بدون تردید اگر شما تقوای خدا را پیشه کنید و حق را به اهلش بدهید، بیشتر مورد رضایت خداست و ما اهل البیت نسبت به رهبری حکومت شایسته تر و سزاوارتریم از کسانی که ادعای چنین کاری را دارند در حالی که چنین حقی را ندارند؛ کسانی که در بین شما با ظلم و ستم حکمرانی می کنند.

کلام امام حسین علیه السّلام به دو دلیل زیر قابل استدلال است:

الف - این که خود را مصداق اولی الامر و ولایت را حق اهل البیت علیه السّلام می داند که باید به آنان برگردد؛

ب - اولاً: اینها گرچه ادعای اولی الامری دارند، ولی حقشان نیست؛

ثانیا: می فرماید: عملکرد آنان حکایت از آن دارد که شرایط و ویژگیهای اولی الامری که خداوند مردم را مأمور به اطاعت از آن کرده است، ندارند.

ص: ۱۲۹

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.

از امام باقر علیه السلام در تعیین مصداق اولی الامر چنین نقل شده است:

«عن اسماعیل بن جابر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اعرض علیک دینی الذی ادين الله عزوجل به قال فقال: هات. قال: فقلت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و الاقرار بما جاء به من عندالله و انّ علیا كان اماما فرض الله طاعته، ثم كان بعده الحسن اماما فرض الله طاعته، ثم كان بعده الحسين اماما فرض الله طاعته، ثم كان بعده علی بن الحسين اماما فرض الله طاعته حتى انتهى الامر اليه، ثم قلت: انت یرحمک الله قال فقال: هذا دين الله و دين ملائکته.»^(۱)

اسماعیل پسر جابر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: می خواهم دینی را که به آن معتقدم برای

ص: ۱۳۰

بگویم؟

امام فرمود: بگو.

گفتم: شهادت می دهم که خدا یکی است و شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه وآله بنده او و رسول اوست و اعتراف می کنم به آنچه محمد صلی الله علیه وآله از نزد خداوند آورده است و اعتراف می کنم به این که علی بن ابی طالب علیه السّلام امامی بوده که اطاعتش واجب بود، بعد از او امام حسن علیه السّلام امام

واجب الاطاعه بود و بعد از او امام حسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و بعد از او امام علی بن الحسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و اکنون شما امام واجب الاطاعه هستید. اسماعیل پسر جابر می گوید: پس از این سخنان امام باقر علیه السّلام فرمود: این همان دین خدا و ملائکه اوست.

۵- امام صادق علیه السّلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«عن الحسين بن ابی العلاء قال ذكرت لابی عبدالله علیه السّلام قولنا فی الاوصیاء انّ طاعتهم مفترضه قال فقال: نعم هم الذین قال

ص: ۱۳۱

الله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم...»(۱)

حسین بن علاء می گوید: نظر خود را درباره جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به امام صادق علیه السّلام گفتم که اطاعت آنان واجب است.

حضرت فرمود: آری! آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

۶- امام کاظم علیه السلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است:

«عن معمر بن خلاد قال: سألت رجلاً فارسی ابالحسن علیه السّلام فقال طاعتک مفترضه؟ فقال: نعم. قال: مثل طاعه علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: نعم.»(۲)

معمر بن خلاد می گوید: مردی پارسی از امام کاظم علیه السلام

ص: ۱۳۲

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟

امام فرمود: آری.

او پرسید: مثل اطاعت کردن از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟

حضرت فرمود: آری.

۷- امام رضا علیه السّلام

امام رضا علیه السّلام در تعیین مصداق اولی الامر میفرماید:

«عن محمد بن زید الطبری قال: كنت قائما على رأس الرضا عليه السّلام بخراسان و عنده عده من بنى هاشم و فيهم اسحاق بن موسى بن عيسى العباسى فقال يا اسحاق: بلغنى انّ الناس يقولون انا نزعنا ان الناس عبيد لنا. لا و قرابتى من رسول الله صلى الله عليه وآله ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائى قاله و لا بلغنى عن احد من آبائى قاله، و لكننى اقول الناس عبيد لنا فى الطاعه موال لنا فى الدين، فليبلغ الشاهد الغائب.»^(۱)

ص: ۱۳۳

۱- همان.

طبری می گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا علیه السلام به خدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میانشان بود، خدمت آن حضرت بودند. امام فرمود: ای اسحاق به من خبر رسید که مردم (سنیان) می گویند ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند. هرگز چنین نیست. سوگند به خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، نه من هرگز این سخن گفته ام و نه از پدرانم شنیده ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آنان چنین چیزی گفته باشد. آری! من می گویم مردم بنده من هستند در این که اطاعت از ما بر آنان واجب شده است، در اطاعت فرمانبردار ما هستند و در دین پیرو ما هستند. نظر ما این است و حاضران به غایبان برسانند.

۷- امام حسن عسکری علیه السلام

با این که امام حسن عسکری علیه السلام به شدت تحت مراقبت بوده است ولی از اظهار این که مقصود از اولی الامری که خداوند دستور به اطاعت آنان داده است خود اوست، ابا نمی کرد. امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای به اسحاق ابن اسماعیل نیشابوری نوشته است و پس از بیان این که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او یعنی

اهل البيت عليه السلام نبودند شما راهی برای تشخیص وظیفه دینی خود نداشتید، می نویسند:

«و لولا ما يحبّ الله من تمام النعمه و منّ الله عليكم لما رأيتم لي خطأ ولا سمعتم مني حرفا من بعد مضى الماضي عليه السلام و انتم في غفله مما اليه معادكم و من بعد اقامتي لكم ابراهيم ابن عبده و كتابي الذي حملة اليكم محمد بن موسى النيشابوري و الله المستعان على كل حال و اياكم ان تفرطوا في جنب الله، فتكونوا من الخاسرين، فبعدا و سحقا لمن رغب من طاعه الله و لم يقبل مواعظ اوليائه، فقد أمركم الله بطاعته و طاعه رسوله و طاعه اولي الامر...»(۱)

اگر خداوند دوست نداشت که نعمت خود را بر شما تمام کند بعد از درگذشت امام سابق و بعد از این که ابراهیم بن عبده را بر شما گماردم و بعد از این که نامه ای هم به وسیله محمد بن موسی نیشابوری برایتان نوشتم، هرگز از من خطی نمی دیدید و حرفی نمی شنیدید. شما از عاقبت کار خود غافل هستید و در

ص: ۱۳۵

هر حال باید از خداوند کمک گرفت، مبادا درباره خدا کوتاهی کنید و از زیانکاران باشید. از رحمت خدا دور باد کسی که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و موعظه های اولیای خداوند را نپذیرد. بدون تردید خداوند به شما دستور داده است که از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

آنچه بیان شد، بخش بسیار ناچیزی از روایات، احتجاجات و مناظراتی بود که از امامان شیعه درباره مصداق اولی الامر آوردیم و گرنه روایات بسیار زیاد است و یکی از چیزهایی که امامان شیعه درباره آن تقیه نمی کردند، مسأله امامت خود آنان بود و این که مقصود از اولی الامر آنان هستند.

ص: ۱۳۶

۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است

اشاره

گفته شده «اولی الامر» جمع است، در حالی که شیعه بر این باور است که در هر عصری یک نفر بیشتر امام نیست. بنابر این باید مقصود از اولی الامر یک نفر باشد و این خلاف ظاهر است.

به این شبهه توجه کنید:

«أَنَّ تَعَالَى أَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلَى الْأَمْرِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ جَمْعٌ وَ عِنْدَ كُمْ لَا يَكُونُ فِي الزَّمَانِ إِلَّا إِمَامٌ وَاحِدٌ وَ حَمَلَ الْجَمْعَ عَلَى الْفَرْدِ خِلَافَ الظَّاهِرِ» (۱)

خداوند به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و

ص: ۱۳۹

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

این کلمه جمع است، در حالی که شیعه بر این باور است که در هر زمانی تنها یک امام وجود دارد. بنابراین باید لفظ جمع را بر مفرد حمل کرد و این بر خلاف ظاهر است.

نقد

۱- کاربرد جمع و اراده مفرد در ادبیات عرب امری رایج است؛

۲- در قرآن موارد متعددی لفظ جمع آمده است، در حالی که طبق دیدگاه همه مفسران مقصود فرد است. بیشتر موارد متعددی از آیات یاد شده را بیان کردیم که تکرار نمی کنیم.

۳- مقصود از اولی الامر همانند لفظ آن، جمع است؛ یعنی دوازده امام معصوم و این با عقیده شیعه که در هر عصری یک امام وجود دارد نیز منافات ندارد؛ زیرا این دوازده نفر در کل زمان توزیع می شوند. بنابراین نه کاربرد جمع اشکال دارد و نه مخالف عقیده شیعه است.

۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط

اشاره

به این شبهه توجه کنید:

«انّ طاعه الائمه المعصومین مشروطه بمعرفتهم و قدره الوصول الیهم، فلو وجب علینا طاعتهم قبل معرفتهم کان

ص: ۱۴۰

هذا تكليف مالا يطاق و لو وجب علينا طاعتهم اذا صرنا عارفين بهم و بمذاهبهم صار هذا الايجاب مشروطا و ظاهر قوله تعالى {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم} يقتضى الاطلاق. (۱).

اطاعت از امامان معصوم در صورتی امکان دارد که آنان را بشناسیم و به آنان دسترسی داشته باشیم. بنابر این اگر قبل از شناخت ایشان اطاعت از آنان واجب شود، این تکلیف خارج از توان و قدرت ماست و اگر بعد از این که آنان را شناختیم اطاعت از آنان واجب باشد، این تکلیف مشروط به شناخت می شود، در حالی که در آیه مورد بحث اطاعت از اولی الامر مطلق است

ص: ۱۴۱

۱- همان.

در پاسخ به این شبهه باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت از سه نفر واجب شده است:

۱- اطاعت از خداوند: آز آقای فخر رازی باید پرسید با این که اطاعت از خداوند در آیه مطلق است، اطاعت از خداوند قبل از شناخت خداوند است یا بعد از شناخت خداوند؟ اگر قبل از شناخت خداوند اطاعت از او واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد از شناخت خداوند واجب شده باشد، تکلیف مشروط است. بر این اساس هر پاسخی که فخر رازی به این شبهه می دهد، پاسخ ما نیز به شبهه وی همان خواهد بود.

۲- اطاعت از رسول: این مورد نیز مانند مورد پیشین است و هر پاسخی که فخر رازی بدهد، در واقع پاسخ شبهه پیشین وی خواهد بود.

۳- اولی الامر: که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع باشند - که بیشتر اهل سنت بر این باورند - باز هم این اشکال وارد می شود که اطاعت اهل اجماع قبل از شناخت آنان واجب است یا بعد از شناخت آنان؟ اگر قبل از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مشروط است و هر پاسخی که

آقای فخررازی به اهل اجماع بدهد، نسبت به امامان معصوم علیه السّلام هم می توان داد.

۴- اطاعت از امامان معصوم علیه السّلام: نیز همانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلق است. بنابر این همان طور که شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله از باب مقدمه اطاعت لازم و واجب است در این جا نیز شناخت امامان از باب مقدمه اطاعت آنان لازم است و همان طور که شناخت انبیا در طول تاریخ و بخصوص درباره پیامبر اسلام امکان دارد و تکلیف مالا یطاق و تکلیف مشروطی هم اتفاق نمی افتد، درباره امامان معصوم علیها السّلام هم شناخت آنان امکان دارد و لازمه آن نیز تکلیف مالا یطاق و تکلیف مشروط نیست.

۵- درباره در دسترس نبودن امامان نیز باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت خداوند، اطاعت رسول او و اطاعت اولی الامر به طور مطلق واجب شده است، اما خداوند که هرگز در دسترس بشر نیست، چنان که فرمود:

{لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ} (۱)

اما درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مسلمانان عصر خودش در دسترس بوده است، اما در دسترس ما نیست. امامان علیها السّلام نیز در دسترس مسلمانان عصر

ص: ۱۴۳

خود بوده اند، ولی برای ما این گونه نیست و همان طور که ما از راه آثار به جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه وآله - که روایت راویان باشد - او را می شناسیم، دسترسی به امامان نیز از همین راه میسر است.

۳- ذکر نشدن امامان در آیه:

اشاره

گفته اند اگر مقصود از «اولی الامر» امامان معصوم علیه السلام بودند می بایست در آیه ذکر می شد. به این شبهه توجه کنید:

«و لو كان المراد باولی الامر الامام المعصوم لوجب ان يقال فان تنازعتم فی شیء فردوا الی الامام.»^(۱)

اگر مقصود از اولی الامر امام معصوم بود، می بایست گفته می شد اگر در چیزی اختلاف کردید به امام رجوع کنید.

نقد

۱- این اشکال بر نظریه اهل سنت هم وارد است که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع بود، می بایست در آیه ذکر می شد که در صورت اختلاف به اهل

ص: ۱۴۴

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

اجماع رجوع کنید. پس هر جوابی که فخر رازی به اهل اجماع بدهد، همان جواب در این جا هم قابل ذکر است.

۲- همان طور که پیشتر بیان کردیم، اطاعت از امامان همان اطاعت از سنت رسول خدا است که در اطیعوا الرسول آمده است و حتی پیشتر بیان کردیم که خداوند درباره خود اطیعوا الله و درباره رسولش، اطیعوا الرسول را به کار برده است، ولی درباره اولی الامر، اطیعوا را به کار نبرده است، چون آنان در این زمینه مستقل لحاظ نشده اند، بلکه اطاعت آنان عین اطاعت رسول است.

بنابر این در ردّ به رسول، ردّ به امام نیز آورده شده است.

ص: ۱۴۵

معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام:

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امام علی علیه السلام عصمت را از شرایط امام نمی داند. به این شبهه توجه کنید:

«و جاء فی نهج البلاغه لابن للناس من امیر برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و

تامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی. فانت تری أنّه لم یشرط العصمه فی الامیر و لم یشرلها من قریب او بعید، بل رای أنّه لابد من نصب امیر تناط به مصالح العباد و

ص: ۱۴۶

در نهج البلاغه آمده است که مردم نیازمند حاکمی هستند؛ چه خوب و چه بد، که در حاکمیت او مؤمن کارش را انجام دهد، به وسیله او اموال عمومی گردآوری شود، با دشمن مبارزه شود، امنیت راهاتأمین و حق ضعیف از قوی گرفته شود. تو می بینی که امام علی علیه السلام عصمت را در امیر شرط نکرده و حتی به آن اشاره هم نکرده است؛ نه اشاره ای نزدیک و نه دور، بلکه نظر امام علی علیه السلام این است که جامعه حاکمی لازم دارد که مصالح مردم و کشور را تأمین کند و نگفته است که رهبر باید معصوم باشد.

نقد

ناصر القفاری در نقد سخنان دیگران شرایط نقد علمی را رعایت نمی کند. یکی از شرایط نقد علمی امانتداری است و این که سخن مخالف را باید درست نقل کرد و سپس به نقد آن پرداخت، ولی او همیشه به تقطیع کلام توسل جسته و ضعف علمی خود را در سایه تقطیع پنهان کرده است و مخاطبانش را که با

ص: ۱۴۷

سخن مخالف آشنا نیستند، می فریبد. در این جا نیز تمام آنچه را که در این باره در نهج البلاغه آمده نیاورده است، بلکه تنها به بخشی از آن که موافق نظر او و برای نتیجه گیری او مفید بوده اشاره کرده است، در حالی که اگر اصل کلام امیر علیه السلام را می آورد چنین نتیجه ای را نمی توانست بگیرد.

۱ - به اصل کلام حضرت امیر علیه السلام توجه کنید:

«فی الخوارج لما سمع قولهم لا-حکم الا-لله قال علیه السلام: «کلمه حق یراد بها باطل. نعم انه لا-حکم الا-لله، لکن هولاء یقولون: لا-امرہ الا-لله، و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیہ الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر.»^(۱)

چون سخن خوارج را شنید که می گفتند حکمی جز حکم خدا نیست، فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند آری، حکم جز از آن خدا نیست، لکن

ص: ۱۴۸

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

اینان می گویند، فرمانروایی جز برای خدا روا نیست، در حالی که مردم نیاز به حاکم دارند؛ چه نیکوکردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو به پایان رسد، در سایه حکومت او اموال عمومی را گردآوری کنند و با دشمنان پیکار کنند و راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند.

۲- همان طور که از سخن خوارج برمی آید و امام مقصود پنهانی آنان را توضیح می دهد، آنان درصدد نفی حکومت و حاکم بودند. بر این اساس امام هم در پاسخ به آنان درصدد بیان ادله ضرورت وجود حاکم است، نه درصدد بیان شرایط حاکم، تا گفته شود امام «عصمت» را شرط نمی داند!

۳- این که او می گوید؛ امام علی علیه السلام هیچ جا به عصمت اشاره نکرده است و آن را شرط نمی داند، سخنی نادرست است و امام بارها در نهج البلاغه به عبارتهای گوناگون این موضوع را مطرح کرده است؛

«هم موضع سرّه و لجأ امره و عيبه علمه و مؤئل حكمه و كهوف كتبه و جبال دينه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه.»^(۱)

راز پیامبر را به آنان [اهل بیت پیامبر] سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است؛ آنان مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگرند؛

قرآن و سنت نزد آنان در امان است؛ چون کوه افراشته دین را نگهدارنده هستند و پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست.

در عبارتی دیگر می فرماید:

«لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامّة احد و لا يسوّى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدا. هم اساس الدين و عماد اليقين. اليهم يفىء الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولاية، و فيهم الوصية و

ص: ۱۵۰

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲.

الوراثه؛ الآن اذ رجع الحقّ الى اهله و نقل الى منتقله.»(۱)

از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبه آنان دانست که آل محمد صلی الله علیه و آله پایه دین و ستون یقینند؛ هر که از حد درگذرد به آنان بازگردد و آن که وامانده به ایشان پیوندد، حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص آنان. اکنون حق به صاحب آن رسید و به جایگاه اصلی خود منتقل گردید.

حال با توجه به آنچه پیشتر بیان کردیم که مراد از آل محمد صلی الله علیه و آله نزد شیعه معصومین علیه السلام هستند، آیا این اوصاف و عبارت قبل جز با عصمت و علم خدادادی و نصب الهی امکان پذیر است؟

این گونه کلمات از امام علی علیه السلام و بقیه امامان علیه السلام بسیار رسیده است که بیان آنها به درازا خواهد کشید.

ص: ۱۵۱

۱- همان.

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که با وجود امت، نیازی به امام معصوم نداریم. به این شبهه توجه کنید:

«فعضمه الامه و حفظها من الضلال كما جاءت بذلك النصوص الشرعيه تخالف تماما من يوجب عصمه واحد من المسلمين و يجوز على مجموع المسلمين اذا لم يكن فيهم معصوم الخطاء.»^(۱)

روایاتی که دلالت می کند امت اسلامی معصوم و از گمراهی در امان است، مخالف این اندیشه است که اگر امام معصومی در بین نباشد، احتمال اشتباه همه امت وجود دارد

نقد

۱-۲- پیشتر ادله ضرورت وجود امام معصوم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را طرح کردیم که تکرار نمی کنیم.

۲-۲- اگر چنین روایاتی وجود داشت که امت معصوم از خطاست و این روایات به حق صادر شده بود، پس چرا از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا امروز این

ص: ۱۵۲

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹؛ المنتقی، ص ۴۱۰.

همه اختلاف میان امت وجود دارد،

به گونه ای که هیچ مسأله ای را نمی توان یافت - چه در اصول دین و چه در فروع دین - که مورد اختلاف نباشد و هر گروه و فرقه ای هم خود را صاحب حق می داند؛ حتی در مسائلی مانند نماز، وضو و... در این موارد به طور قطع یک روش خلاف واقع و گمراهی از راه حق است ولی کدامیک و چگونه شد که امت از خطا در امان نماند؟

۳-۲- اگر امت محور حق مداری و تبیین خطاها بود، خداوند می بایست به جای رجوع به اولی الامر دستور به رجوع به امت می داد، در حالی که به افراد خاصی ارجاع داده است نه به امت.

۴-۲- در اندیشه مسلمانان، تک تک مسلمانان (بجز معصوم) جایز الخطاء هستند. از طرفی امت اسلامی در خارج از ذهن چیزی جز وجود افراد مسلمان نیست و وقتی احتمال خطا در باره تک تک افراد وجود دارد، احتمال خطا در باره مجموع هم می رود و اگر بگوییم درست است که هر فردی به تنهایی جایز الخطاء است، ولی وقتی اینها با هم جمع شوند خطا نمی کنند، مثل این می ماند که گفته شود صفر عددی نیست، ولی اگر چندین صفر را کنار هم بگذارند تبدیل به عددی مهم و بزرگ می شود!

۵-۲- اگر این روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده و آن حضرت فرموده باشد که امت من معصوم از خطاست، پس به چه دلیل برای حل مشکلات فکری

ص: ۱۵۳

و علمی بعد از خود، امت را مرجع قرار نداده، بلکه براساس حدیث ثقلین - که مورد توافق همه فرقه های اسلامی است - کتاب و عترت خود را مرجع برای امت خویش قرار داده است و مخاطب این حدیث نیز امت هستند که باید به عترت رجوع کنند.

۶-۲- در اندیشه شیعه توجیه این روایات - بر فرض صدور آنها - این است که حضور امام معصوم در بین امت ضروری است و امام معصوم جزئی از امت است. بنابراین این امت به همراه امام معصوم از خطا مصون است، به شرطی که از امام معصوم پیروی کند.

بی فایده بودن عصمت

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که شرط عصمت در امام بی فایده است؛ زیرا عصمت امام نتوانسته جلو اختلاف مردم را بگیرد. به این شبهه توجه کنید:

«ثم انّ المعصوم الذین یدعون اتباعه لم یعصمهم من الخلاف فی اصل الدین عندهم و اساسه و هو الامامه فتجدهم مختلفین متنازحین متلاعنین یکفر بعضهم بعضا لاختلافهم فی عدد الائمة و فی تحدید اعیانهم

ص: ۱۵۴

و فی الوقت و انتظار عوده الامام او المعنی الی امام آخر... و عدم وجود اثرها یدلّ علی انعدام اصلها» (۱)

معصومی که مدعی پیروی از او هستند، نتوانسته از بروز اختلاف میان آنان در اصل و اساس دین که همان امامت است، جلوگیری کند؛ زیرا می بینیم که در عدد امامان، در شخص آنان، در زمان آنان، در این که آیا آن امام برمی گردد یا این که باید به امام دیگری مراجعه کنند، اختلاف دارند. عده ای از آنان عده دیگر را لعن و عده ای عده دیگر را تکفیر می کنند. بنابر این عصمت موهوم نتوانسته جلو اختلاف آنان را بگیرد و عدم وجود اثر عصمت، حکایت از نبود اصل آن دارد.

نقد

۱-۳- اهل سنت دست کم عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبول دارند، گرچه در محدوده آن بحث دارند که اختلاف آراء بیشتر بیان شد و از طرفی مدعی هستند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کنند. اکنون از ناصر القفاری می پرسیم

ص: ۱۵۵

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

که چرا پیروی اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله مانع بروز اختلاف میان آنان نشده است؟ آیا اهل سنت در اصول و فروع با هم اختلاف ندارند؟ با کمترین مراجعه به مکاتب کلامی و فقهی آنان می توان به این مسأله پی برد. با این حال آیا می توان گفت اختلاف اهل سنت دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله معصوم نبوده است؟ هر پاسخی که او درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله می دهد، درباره امامان علیه السلام نیز قابل ذکر است.

۲-۳- آیا فرقه های مرجئه، خوارج، قدریه و... از اهل سنت نیستند؟ آیا اینان هر کدام دیگری را تکفیر نمی کنند؟ بخصوص خوارج که همه امت بجز خودشان را تکفیر نمی کردند. آیا تکفیر اینان دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله معصوم نبوده است، یا این که عصمت بی فایده است؟ هر جوابی که درباره تکفیر فرقه های اهل سنت داده شود درباره فرقه های شیعه هم قابل ارائه است، با این تفاوت که شیعه دوازده امامی اینان را گروههای انحرافی می داند نه شیعه واقعی؟

۳-۳- پاسخ حلی مشکل این است که عصمت در پیامبر و امام شرط است به همان دلائلی که پیشتر بیان شد، تا جلو انحراف و خطای پیامبر و امام گرفته شود و مردم بتوانند به او اعتماد کنند، ولی عصمت امام نسبت به مردم در صورتی مفید خواهد بود که مردم از او پیروی کنند، همان طور که پیامبر وقتی می تواند مردم را هدایت کند که مردم از دستورات او پیروی کنند و گرنه هدایت

پیامبر شامل آنان نخواهد شد. ولی این به معنای لازم نبودن هدایت انسان یا شرط نبودن عصمت در هدایت و یا قصور پیامبر نیست، بلکه ضعف در قابل است نه در فاعل. درباره امام نیز همین گونه است؛ یعنی در صورتی که مردم پیروی کنند هدایت او شامل آنان می شود و گرنه از هدایت محرومند ولی این به معنای عدم لزوم عصمت در امام، یا عدم نیاز جامعه به امام نیست.

اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که رفتار امامان شیعه با هم اختلاف دارد (با این که انسانهای معصوم رفتارشان اختلاف ندارد) و این اختلاف با عصمت سازگار نیست. بنابر این عصمت از اصل شرط نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«و امر آخر يبطل دعوى العصمه هو الاختلاف و التناقض حيا ل بعض المواقف و المسائل، و اعمال المعصومين لا

تتناقض و لا تختلف، بل يصدق بعضها بعضها و يشهد بعضها لبعض و الاختلاف ناقض للعصمه التي هي شرط للامامه

ص: ۱۵۷

عندهم و هو ناقض بالتالی لاصل الامامه نفسها»^(۱)

امر دیگری که ادعای عصمت را باطل می کند، اختلاف و تناقض در بعضی از موضع گیری ها و مسائل است، در حالی که رفتار انسان های معصوم با هم تناقض و تفاوتی ندارد، بلکه بعضی مؤید و شاهد بعضی دیگر است. از طرفی اختلاف با عصمت که شرط امامت است، سازگار نیست؛ در نتیجه اختلاف با اصل امامت هم سازگار نیست.

او سپس به تفاوت رفتار امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در برابر معاویه و یزید اشاره می کند.

نقد

۱-۴- تفاوت رفتار پیامبر با مخالفان در مکه و مدینه امری است آشکار. با این وصف، آیا تفاوت رفتار پیامبر در دو زمان، دلیل بر این است که پیامبر معصوم نبوده، یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

ص: ۱۵۸

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۷.

۲-۴- در مدینه نیز رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کفار قریش متفاوت بود؛ گاه با آنان می جنگید، همانند جنگ بدر، احد، احزاب و... و گاه با آنان صلح می کرد؛ مثل صلح حدیبیه. آیا این صلح و جنگ از پیامبر در برابر یک گروه حکایت از این دارد که او معصوم نیست و یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

البته این تنها القفاری نیست که در برابر رفتار معصوم شک می کند، بلکه در گذشته نیز عده ای شک کرده اند و تنها کافی است رفتار بعضی از صحابه را در صلح حدیبیه بررسی کرد؛ به عنوان نمونه عمر در آن روز در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله مقاومت کرده، به عنوان اعتراض می گوید:

«یا رسول الله السننا بالمسلمین؟»

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: بلی!

قال: فعلام نعطي الدنیه فی دیننا؟

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا عبد الله و رسوله و لن اخالف امره و لن یضیعنی.»^(۱)

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر ما مسلمان نیستیم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری هستیم!

عمر گفت: برای چه باید در دین خود خواری را

ص: ۱۵۹

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۶۰۶.

بپذیریم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من بنده خدا و پیامبر او هستم و با دستور او مخالفت نمی کنم و خداوند نیز مرا تنها نخواهد گذاشت.

عمر از این جواب قانع نشد و نزد دیگران رفت تا شاید همفکرانی پیدا کند، ولی موفق نشد. او خود در دوران خلافت درباره جریان صلح حدیبیه چنین گفته است:

«ارتبت ارتبابا لم ارتبه منذ اسلمت الا يومئذ و لو وجدت ذلك اليوم شيعه تخرج عنهم رغبه عن القضيّه لخرجت.»^(۱)

در آن روز به گونه ای (در پیامبری پیامبر) شک کردم که از ابتدای مسلمان شدنم آن چنان شک نکرده بودم و اگر آن روز پیروانی می یافتم که علیه صلح شورش کنند، من هم شورش می کردم.

۳-۴- افزون بر اینها، گاه در یک مسأله نیز برخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله با مسلمانان متفاوت بود؛ در تقسیم غنائم حنین به گونه ای عمل کرد که انصار را از

ص: ۱۶۰

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۷.

غنائم محروم کرد و چیزی به آنان نداد. در این جا نیز برخی به شدت به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض کردند.

ذوالحویصره در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد و گفت :

«یا محمد قد رایت ما صنعت فی هذا الیوم.

فقال رسول الله: اجل فكيف رایت؟

قال: لم ارك عدلت، فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: و يحك اذا لم يكن العدل عندي فعند من يكون.»(۱)

ای محمد صلی الله علیه وآله دیدم امروز چه کردی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری چگونه دیدی؟

ذوالحویصره گفت: نمی بینم به عدالت رفتار کنی!؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله غضبناک شد و فرمود: وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، پس چه کسی به عدالت رفتار می کند؟

آیا تفاوت رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که آن حضرت معصوم نیست، یا اینکه عصمت شرط نیست؟

ص: ۱۶۱

۴-۴- درباره تفاوت رفتار امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باید گفت:

آنان که با تاریخ آشنا هستند، می دانند که صلح امام حسن علیه السلام بعد از همراهی نکردن سپاهی که به جنگ با معاویه آمده بودند، و برخی رویدادهای دیگر انجام شد. مورخان در این باره نوشته اند:

«فینا الحسن فی المدائن اذ نادى منادى فى العسكر الا ان قيس بن سعد قد قتل، فانفروا فنفروا و نهبوا سرادق الحسن علیه السلام حتى نازعوه بساطا كان تحته.»^(۱)

هنگامی که حسن علیه السلام در مدائن بود در سپاه او فریاد زدند که قیس بن سعد (فرمانده سپاه امام حسن علیه السلام) کشته شده است؛ پس فرار کنید و سپاه متفرق شدند و خیمه امام حسن علیه السلام را غارت کردند، به گونه ای که فرش زیر پای او را نیز ربودند.

۴-۵- پاسخ کلی به این گونه شباهات این است که معصوم با توجه به برخورداری از عصمت، تحت تأثیر انگیزه های نفسانی قرار نمی گیرد و در هر اقدامی که انجام می دهد،

تکلیف دینی خود و مصلحت امت اسلامی را در نظر

ص: ۱۶۲

۱- تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۱۲۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۴.

می‌گیرد و تشخیص چنین کاری نسبت به شرایط متفاوت است؛ در شرایط اجتماعی که عوامل آن بسیار متغیر است، این گونه نیست که تکلیف در همه شرایط یکسان باشد تا وظیفه معصوم نیز یکسان باشد، بلکه شرایط متفاوت است در نتیجه تکلیف هر انسانی از جمله معصوم هم تفاوت دارد؛ به عنوان مثال وقتی سپاه کوفه برای جنگ با معاویه اعلام آمادگی کرده اند وظیفه امام رهبری سپاه و جنگ با معاویه است، اما هنگامی که سپاه متفرق شده اند به گونه ای که حتی خیمه امام را هم غارت کرده اند، امام با چه نیرویی باید بجنگند؟ همان گونه که این تفاوت تکلیف را به دلیل تغییر شرایط در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بینیم که به چند نمونه اشاره کردیم.

بنابر این نه تنها تغییر رفتار دو امام در دو عصر، دلیل بر عدم عصمت یا بی‌فایده بودن شرط عصمت نیست، بلکه تفاوت عملکرد یک امام در عصر خود نیز دلیل بر عدم عصمت وی نیست، چنان که رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این گونه بوده است.

اعتراف به گناهان از طرف معصومان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده‌اند؛ این است که امامان شیعه خود به صدور گناه خود اعتراف کرده‌اند و این با عصمت سازگار نیست.

ص: ۱۶۳

به اين شبهه توجه كنيد:

«و كان الائمه يعترفون بالذنوب و يستغفرون الله منها، فامير المؤمنين يقول في دعائه كما في نهج البلاغه: اللهم اغفرلى ما انت اعلم به منى، فان عدت فعد على بالمغفره. اللهم اغفرلى ما رأيت من نفسى و لم تجد له وفاءً عندى. اللهم اغفرلى ما تقربت به اليك بلسانى، ثم خالفه قلبى. اللهم اغفرلى رمزات الاحاظ و سقطا الالفاظ و شهوات الجنان و هفوات اللسان.

فانت ترى الاقرار بالذنب و بالعوده اليه بعد التوبه و الاعتراف بسقطات الالفاظ و شهوات الجنان و مخالفه القلب

للسان. كل ذلك ينفى ما تدعيه الشيعة من العصمه اذ لو كان على و الائمه معصومين لكان استغفارهم من الذنب عبثاً.»^(١)

ص: ١٦٤

١- اصول مذهب الشيعة، ج ٢، ص ٧٩٤.

امامان به گناه خود اعتراف نموده، از خداوند طلب آمرزش می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعایش که در نهج البلاغه آمده است، می گوید: خدایا! بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری و اگر بدان بازگشتم تو به بخشایش باز گرد. خدایا بر من ببخشا وعده هایی را که نهادم و به آن وفا نکردم، و بیامرز آنچه را به زبان به تو نزدیکی جستم و دل راه مخالف آن را پیمود.

خدایا بر من ببخشای نگاههایی را که نباید و سخنانی که به زبان رفت و نشاید و آنچه دل خواست و نبایست و آنچه بر زبان رفت از ناشایست.

همان طور که می بینی امام به گناه و به بازگشت به گناه بعد از توبه اقرار می کند و اعتراف به سخنان بی فایده و خواسته های بی مورد دل و مخالفت دل با زبان. تمام این امور آنچه را که شیعه درباره عصمت مدعی است نفی می کند، چون اگر علی علیه السلام و امامان معصوم باشند، طلب آمرزش آنان از گناه لغو خواهد بود.

نقد

۱-۵- استغفار از گناه به امامان شیعه اختصاص ندارد تا منافاتی با عصمت داشته باشد، بلکه همه پیامبران الهی از خداوند طلب استغفار می کردند.

ص: ۱۶۵

خداوند از زبان نوح علیه السلام چنین نقل می کند:

{رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا} (۱)

خداوند از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین نقل می کند:

{رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ} (۲)

خداوند از زبان حضرت موسی علیه السلام چنین نقل می کند:

{قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ - وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ} (۳)

خداوند از زبان حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل می کند:

{قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ} (۴)

ص: ۱۶۶

۱- نوح/۲۸.

۲- ابراهیم/۴۱.

۳- اعراف/۱۵۱.

۴- ص/۳۵.

۲-۵- اگر ناصر القفاری این پیامبران را معصوم نمی داند، دست کم پیامبر اسلام را معصوم می داند. خداوند در قرآن در موارد متعدد به رسول خداصلی الله علیه وآله دستور می دهد که از خداوند طلب استغفار کند؛

{وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ} (۱)

{اصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ} (۲)

{فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ} (۳)

{فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ - وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا} (۴)

ص: ۱۶۷

۱- مؤمنون/۱۱۸.

۲- غافر/۵۵.

۳- محمد/۱۹.

۴- نصر/۳.

آنچه نقل شد، بخشی از آیاتی است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند. پیرو این دستورات، رسول خدا صلی الله علیه وآله در زندگی خود بارها از خداوند طلب آمرزش کرده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

{اللهم اغفر لی و ارحمنی و ارحمنی بالرفیق الاعلیٰ} (۱)

خدایا مرا بیامرز و به من رحم کن و به رفیق اعلی ملحق گردان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز شب چنین دعا می کرد:

«اللهم لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاکمت، فاغفر لی ما قدمت و ما اُخّرت و ما اسررت و ما اعلنت.» (۲)

خدایا تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به سوی تو بازگشتم، برای تو مخاصمه کردم و برای تو محاکمه کردم. خدایا گناهان گذشته و آینده و

ص: ۱۶۸

۱- الموطأ، مالک، ص ۱۵۹.

۲- صحیح، البخاری، ج ۲، ص ۴۲، باب التهجد؛ صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۱۸۴، باب الدعاء فی صلاه اللیل.

گناهان پنهان و آشکار مرا ببخشای.

یا این که در باب تشهد از او نقل شده است:

«من آخر ما يقول بين التشهد والتسليم: اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما آخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منّي.» (۱)

از آخرین کلماتی که بین تشهد و سلام می گفت این بود:

خدایا گناهان گذشته و آنچه را که در آینده انجام می دهم، ببخشای. آنچه را که مخفی کردم و آنچه را که علنی انجام دادم و آنچه را که زیاده روی کردم و آنچه را که تو از من آگاه تری ببخشای.

براستی آیا این جمله ها با جمله های نقل شده از امام علی علیه السلام تفاوتی دارد؟

همچنین از آن حضرت چنین نقل شده است:

«اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما آخّرت و ما اسررت و ما اعلنت. اللهم اغفر لي خطيئتي و جهلي و اسرافي في امري و ما انت اعلم به منّي. اللهم اغفر لي خطأي و عمدی و هزلي و جدی و كل ذلك عندی انت المقدم و

ص: ۱۶۹

انت المؤخر و انت علی کلّ شیء قدير»(۱)

خدایا بر من ببخشای آنچه در گذشته انجام داده ام و آنچه در آینده انجام می دهم و آنچه پنهان کردم و آنچه علنی انجام داده ام. خدایا ببخشای گناه مرا، نادانی مرا، زیاده روی مرا در کارهایم و آنچه را که تو داناتری از من. خدایا ببخشای بر من خطای مرا، عمد مرا، شوخی مرا، جدی مرا و همه این کارها را که انجام داده ام. اول و آخر تویی و تو بر [انجام] هرکاری توانایی.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جله، سرّه و علانیه اولّه و آخره»(۲)

خدایا ببخشای تمام گناهان مرا، گناهان کوچک، گناهان بزرگ، گناهان پنهان و آشکار، گناهان اول و گناهان آخر.

ص: ۱۷۰

۱- کنز العمال، ج ۲، حدیث ۳۶۲۰، ص ۱۷۷.

۲- همان، ص ۲۱۰، حدیث ۳۸۰۵.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب. اللهم نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يَنْقِي الثَّوْبَ الْبَيْضَ مِنَ الدَّنَسِ.» (۱)

خدایا اشتباهاتم را از من دور کن، همان طور که مشرق و مغرب را از هم دور کرده ای. خدایا مرا از اشتباهاتم پاک کن، همان طور که پیراهن سفید از آلودگی پاک می شود.

و یا از آن حضرت نقل شده است که بعد از هر نماز یکصد بار از خدا طلب استغفار می کرد:

«سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في دبر الصلاة اللهم اغفر و تب علي أنك انت التواب الغفور مائة مرة و هو صحيح.» (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعد از نماز یکصد بار می گفت: خدایا بیخشای و به من توجه کن. بدرستی

ص: ۱۷۱

۱- همان، حدیث ۳۸۰۳.

۲- همان، ص ۶۴۵، حدیث ۴۹۸۰.

که تو توبه پذیر و بخشاینده ای سپس متقی هندی درباره حدیث قضاوت می کند که این حدیث صحیح است.

آن حضرت نه تنها خود از خداوند طلب استغفار می کرد، بلکه اصحابش را نیز به استغفار تشویق می کرد و برای استغفار دعای حضرت خضر را به آنان آموزش داد. به این روایت توجه کنید:

«عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله کثیرا ما یقول لنا: معاشر اصحابی ما یمنعکم ان تکفروا ذنوبکم بکلمات یسیره؟

قالوا یا رسول الله: و ما هی؟

قال: تقولون مقاله أخی الخضر.

قلنا: یا رسول الله! ما کان یقول؟

قال: کان یقول اللهم انی استغفرک لما تبت الیک منه، ثم عدت فیه و استغفرک لما اعطیئک من نفسی: ثم لم اوف لک به و استغفرک للنعم الّتی انعمت بها علیّ فتقویّت بها علیّ معاصیک و استغفرک لکلّ خیر اردت به وجهک

ص: ۱۷۲

فخالطني فيه ما ليس لك. اللهم لا تحزني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر.» (۱)

عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله مُدام به ما می گفت: اصحاب من شما را چه می شود که با کلمات مختصری گناهانتان را بپوشانید؟

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن کلمات چیست؟

فرمود: آنچه برادرم خضر علیه السلام می گفت را بگویید

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله برادرت خضر علیه السلام چه می گفت:

فرمود: خضر همیشه می گفت: خدایا گناهی را ببخشای که از انجام آنها توبه کردم، ولی دوباره انجام دادم. خدایا کارهایی را ببخشای که با تو عهد کردم انجام ندهم، ولی به عهد خود وفا نکردم. خدایا نعمتهایی را ببخشای که توبه من دادی، ولی من آنها را در راه معصیت توبه کار کردم. خدایا ببخشای هر کار خیری را که قصد کردم که تنها به

خاطر تو انجام دهم، ولی به چیزی که برای تو نیست آلوده شد. خدایا مرا خوار نکن؛ زیرا توبه من آگاهی و مرا عذاب نکن، بدرستی که تو بر من توانایی.

ص: ۱۷۳

اگر در همین حدیث یکبار دیگر دقت کنیم، روشن می شود که امام علی علیه السلام، شاگرد برجسته مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مفاهیم را در الفاظ متداول عصر خود بیان کرده است. آیا بیان این کلمات از زبان خضر نبی و رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که آنان معصوم نبودند، یا این که طلب آموزش آنان لغو خواهد بود؟

روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها از خداوند طلب آموزش می کند، بسیار زیاد است و ما تنها به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا کردیم (۱).

۳-۵- پیشتر بیان کردیم، گناهی که با عصمت تعارض دارد و نباید از معصوم تحقق یابد، ترک واجب و فعل حرام است، ولی ترک مستحب، انجام مکروه و ترک اولی این گونه نیست. از طرفی واژه اثم و ذنب در عربی و یا واژه گناه در فارسی فراتر از ترک واجب و فعل حرام است. بنابر این اگر پیامبر یا امام از خداوند تقاضا می کند که گناهِش را ببخشد به این معنا نیست که واجبی را ترک کرده یا حرامی را انجام داده است و از آنها طلب آموزش می کند.

۴-۵- احساس قصور و کوتاهی انسان در برابر خداوند و در نتیجه طلب آموزش و غفران از او معلول شناخت خداوند و صفات اوست؛ به عنوان مثال

ص: ۱۷۴

۱- برای آگاهی بیشتر به منابع حدیثی مراجعه کنید.

انسانهایی که منکر خداوند هستند، هرگز احساس قصور و گناه نمی کنند تا از او طلب مغفرت کنند و یا انسانهایی که برای خداوند شریک قائلند بسیاری از کارهایی را که انجام می دهند گناه نمی دانند تا درصدد طلب آمرزش از خداوند بر آیند. انسانهایی که موخید هستند، ولی ربوبیت خدا را درست نشناخته و حق او را نمی دانند، تصور می کنند همین که واجبات را انجام دهند و محرمات را ترک کنند، دیگر وظیفه ای ندارند و قصور و تقصیری از آنان سر نمی زند. براین اساس هر چه شناخت انسان از خداوند بیشتر باشد، احساس قصور در برابر او بیشتر خواهد شد. بنابر این معصومان با توجه به شناختی که از خداوند دارند، عبادات و طاعت های خود را شایسته

مقام خداوندی نمی دانند، چنان که رسول خاتم صلی الله علیه و آله به صراحت فرمود:

«سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک»^(۱)

خدایا منزهی تو آن طور که حق توست، تو را نشناختیم و آن طور که حق توست تو را عبادت نکردیم.

ص: ۱۷۵

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

معصومین علیه السّلام با توجه به این شناختی که از خداوند دارند، برای خود وظایفی فراتر از وظایف دیگران قائل بودند و چنان احساس قصور می کردند که هر چه عبادت خداوند را انجام دهند، باز هم وظیفه خود را انجام نداده اند؛

«کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی حتی تورم قدماه فقیل له اتفعل هذا و قد جاءک انّ الله تعالی قد غفرلک ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ قال افلا اکون عبدا شکورا» (۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله آن قدر نماز خواند که پاهایش ورم کرد.

به او عرض شد: با این که خداوند به تو وعده داده که گناهان گذشته و آینده ات را آمرزیده است این چنین عبادت می کنی؟

حضرت فرمود: آیا بنده شکرگزار نباشم؟

امام علی علیه السّلام درباره تفاوت اطاعت انسان و اطاعتی که شایسته خداوند است، می فرماید:

ص: ۱۷۶

«فليس احد و ان اشتدّ على رضى الله حرصه و طال فى العمل اجتهاده ببالغ حقيقه ما الله اهله من الطاعه له.»(۱)

هیچ کس نمی تواند آن چنان که خداوند شایسته و اهل اطاعت است، او را اطاعت کند، گرچه بر تحصیل رضای خداوند حریص باشد و در بندگی کوشش بسیار کرده باشد.

بنابر این اعتراف به قصور امام، اعتراف به گناه مصطلح فقهی نیست، بلکه اعتراف به قصور در انجام حق عبودیت حضرت حق جل و علا است.

اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان

اشاره

یکی از شبهاتی که بعضی بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امامان خود به خطای در عمل اعتراف کرده اند که این موضوع با عصمت سازگار نیست. به این شبهه توجه کنید:

«جاء فى نهج البلاغه عنه الذى لا تشك الشيعه فى كلمه منه ما يهدم كل ما بنوه من دعاوى فى عصمه الائمه حيث

ص: ۱۷۷

قال امير المؤمنين كما يروى صاحب النهج: لا- تخالطوني بالمصانعه ولا تظنوا بي استثقلاً في حق قيل لي و لا التماس اعظام
لنفسى، فانه من استثقل الحق ان

يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه، فلا تكفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل، فاني لست في نفسى بفوق
ان اخطى ء و لا- آمن ذلك من فعلى، فهو هنا لم يدع ما تزعم الشيعة فيه من انه لا يخطى ء، بل اكّد انه لا يأمن على نفسه من
الخطاء كما لم يعلن استغناه عن مشوره الرعيه، بل طلب منهم المشوره بالحق و العدل، لان الامه لا يجتمع على ضلاله و كل فرد
لوحده معرض لضلاله، فعلم ان دعوى العصمه من مخترعات غلاه الشيعة»⁽¹⁾

در نهج البلاغه - که شیعه در کلمه ای از آن شک ندارد

ص: ۱۷۸

۱- اصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۷۹۳.

- سخنی از امام علی علیه السلام آمده است که اساس ادعای شیعه در عصمت امامان را از بین می برد، جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: با من با ظاهر آرایبی رفتار نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نمی خواهم مرا بزرگ انگارید؛ زیرا آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نشان دادن عدالت بر او دشوار باشد، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق یا

نظر دادن به عدالت خودداری نکنید که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمن هستم.

پس امام در این جا چیزی را که شیعه مدعی است که امام خطا نمی کند، ادعا نکرده، بلکه تأکید کرده است که برخوردش ایمن از خطا نیست و اعلام نکرده است که به مشورت نیاز ندارد، بلکه از آنان خواسته است که به حق و عدالت مشورت دهند؛ زیرا امت به گمراهی نمی رود و هر فردی به تنهایی در معرض گمراهی است؛ پس معلوم شد که ادعای عصمت از اختراعات غالیان شیعه است.

۱-۶- طلب مشورت در فرهنگ اسلامی نه تنها عیب نیست، بلکه وظیفه است؛ زیرا خداوند به رسول خود دستور می دهد با مسلمانان مشورت کند؛

{وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ} (۱)

در کار جنگ با آنان مشورت کن؛ پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

۲-۶- طلب مشورت کردن منافاتی با عصمت ندارد، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله- با این که معصوم بود - از مسلمانان طلب مشورت می کرد و به آنان می گفت: «اشيروا عَلَيَّ»؛ (۲) نظر بدهید.

امام علی علیه السلام نیز به عنوان بزرگترین شاگرد تربیت شده مکتب او به عبدالله بن عباس فرمود:

«لَكَ ان تَشِيرَ عَلَيَّ وَارِي فَاِنْ عَصَيْتَكَ، فَاطْعَنِي» (۳)

تو حق داری که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم، از من اطاعت کن.

ص: ۱۸۰

۱- آل عمران/۱۵۹.

۲- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۲۳، حدیث ۳۰۰۲۱.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۳-۶- ناصر القفاری مثل همیشه برای اثبات نظر خود به تقطیع کلام رو آورده و در این جا نیز قبل و بعد سخن امام را حذف کرده و پنداشته است که این متن با نظر او سازگار است. او از این خطبه سه صفحه ای که تمام آن مرتبط به هم است، تنها به سه سطر اکتفا کرده است و تصور می کند این کار از دید دیگران پنهان می ماند. برای روشن شدن خیانت او در این استدلال تنها به چند بخش قبل و بعد از آن اشاره می کنیم:

الف - امام در بخشی از این خطبه که درباره حقوق متقابل ملت و دولت است، اشاره می کند یک انسان هر چه تلاش کند، نمی تواند حق بندگی خداوند را به جا آورد و می فرماید:

«فلیس احد و ان اشتدّ علی رضی الله حرصه و طال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقه ما الله اهله من الطاعه له.»^(۱)

هیچ کس نمی تواند حق بندگی خدا را ادا کند، گر چه بر تحصیل رضای خدا حریص باشد و در بندگی بسیار کوشش کرده باشد.

ص: ۱۸۱

۱- همان، خطبه ۲۱۶.

ب - امام در بخش دیگری اشاره می کند که حاکم هر چه هم در پیشگاه خداوند مقرب باشد، ولی در جامعه بدون یاری دیگران نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد و می فرماید:

«و لیس امرؤ و ان عظمت فی الحق منزله و تقدمت فی الدین فضیله بفق ان یعان علی ما حمّله الله من حقّه»^(۱)

و هیچ کس هر چند قدرش نزد حق بزرگ و فضیلت او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که در گزاردن حق خداوند او را یاری کنند.

ج - امام در بخش دیگری از خطبه با اشاره به نقش ضعیف ترین مردم در مسائل اجتماعی و این که برای صلاح جامعه همه باید به وظیفه خود عمل کنند، می فرماید:

«و لا امرؤ و ان صغرته النفوس و اقتحمته العیون بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه»^(۲)

و هیچ کس هر چند مردم او را خوار شمارند و به دیده

ص: ۱۸۲

۱- همان.

۲- همان.

تحقیر به او بنگرند، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

وقتی سخن امام به این جا رسید، فردی از میان جمعیت برخاست و با تجلیل و ستایش بسیار از امام علیه السلام اعلام کرد که هر چه امام بگوید او اطاعت می کند.

القفاری این بخش را نیز از وسط خطبه حذف کرده است، در حالی که برای فهم بخش دیگر خطبه آوردن این بخش از کلام سید رضی قدس سره ضروری است.

به کلام سیدرضی توجه کنید:

«فاجابه علیه السلام رجل من اصحابه بكلام طويل يكثر فيه الثناء عليه و يذكر سمعه و طاعته له، فقال عليه السلام...»

آن گاه امام به بیان این مطلب می پردازد که کسی که عظمت خداوند را درک کرده است همه چیز در برابر او خوار و اندک است و هر که خداوند نعمت بیشتری به او داده است شایسته است که خداوند را بیشتر تعظیم کند و سپس به همان مطلبی که در شبهه قبلی به آن اشاره کردیم، اشاره می کند و می فرماید:

ص: ۱۸۳

«وَأَنْ أَحَقَّ مِنْكَ لِمَنْ عَظَمَتْ نِعْمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

لَطْفِ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَهُ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَزَادَ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا.» (۱)

و سزاوارترین فرد به تعظیم خداوند کسی است که نعمت خدا بر او بیشتر باشد و او ریزه خوار خوان احسان خداست؛ زیرا نعمت خداوند بر کسی بسیار نگردد مگر این که حق خداوند نیز بر او بیشتر شود».

آن گاه امام در نفی تجلیل بیش از حد آن شخص می فرماید:

«فَلَا تَتَنَوَّأْ عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حَقِّهِ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا وَ فَرَائِضِ لَابِدٍ مِنْ أَمْضَائِهَا.» (۲)

مرا به نیکی نستایید تا از عهده حقوقی که مانده است، برآیم و واجباتی را که بر گردنم باقی است، ادا نمایم.

سپس امام می فرماید:

با من همانند سرکشان سخن مگویید و...

ص: ۱۸۴

۱- همان.

۲- همان.

و عجیب تر آن که القفاری که خود عرب است و کلام عربی را می فهمد، در کلامی که از امام آورده است، استثنایی وجود دارد که وی آن را نیاورده است و با این تقطیع ناجوانمردانه، کلام را کاملاً از معنای اصلی منحرف کرده است.

به این کلام توجه کنید:

«فأنتی لست فی نفسی بفوق ان اخطئ و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی، فأنما انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره، یملک منا ما لا تملک من انفسنا.»^(۱)

من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم مگر که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام در صدد بیان این مطلب است که اگر توجه و عنایت حضرت حق نباشد در کار خود ایمن از خطا نیستم و بیشتر در

ص: ۱۸۵

۱- همان.

بحث عصمت مطرح کردیم که عصمت باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری جز با عنایت ویژه حضرت حق امکان ندارد و آنچه حضرت بیان کرده است عین عقیده شیعه درباره عصمت است؛ نه آن که منافاتی با عصمت داشته باشد.

۴-۶- این کلام امام درباره عظمت خداوند و قصور بندگی بندگان در برابر حق خداوند و ایمن نبودن از خطا بدون کمک الهی است.

درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله هم جاری است؛ زیرا عصمت درباره آن حضرت نیز باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری بدون عنایت ویژه خداوند امکان ندارد. پس بر خلاف نظرقفاری، این از اختراعات غالیان شیعه نیست، بلکه هر مسلمانی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان بر حق و معصوم او، به آن باور دارند

۵-۶- این که القفاری در پایان کلامش می گوید امت خطا نمی کند، ادعایی است که بیشتر به آن جواب دادیم و تکرار نمی کنیم.

۶-۶- این که می گوید هر فردی در معرض گمراهی است، اگر معصوم را استثنا کنیم قابل قبول است، ولی اگر این سخن را حتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله هم تعمیم دهد، این ادعا با عقیده مسلمانان سازگار نیست؛ زیرا خداوند عصمت قولی و فعلی رسول خود را تایید کرده است که بیشتر بیان شد.

۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست.

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که با وجود پیامبر صلی الله علیه وآله نیازی به معصوم برطرف شده است. به این شبهه توجه کنید:

«و كل ما سطره و ملأوا به الصفحات من ادله عقلیه توکد الحاجه الى معصوم قد تحققت بالرسول صلی الله علیه وآله و لذلك فانّ الامه ترد عند التنازع الى ما جاء به الرسول من الكتاب و السنّه و لا ترد الى الامام، فان تنازعتم فی شیء فردوه الى الله و الرسول. قال العلماء الى كتاب الله و الى نبيّه فان قبض فالى سنته و هي بعدى

ص: ۱۸۹

الكتاب و السنه لا تجمع على ضلاله، لأنها لن تخلو من متمسك بهما الى ان تقوم الساعة» (۱)

تمام آنچه را که درباره نیاز به معصوم نوشته اند و صفحات را از ادله عقلی پر کرده اند، با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافته است. بر این اساس، امت هنگام اختلاف به آنچه پیامبر آورده است - که کتاب و سنت باشد - رجوع می کند، نه به سوی امام. علما گفته اند رجوع به خدا و رسول رجوع به کتاب خدا و رسول است و اگر رسول از دنیا رفت؛ اولویت با رجوع به سنت رسول است. بنابراین امت با وجود هدایت کتاب و سنت همه به گمراهی نخواهند رفت؛ زیرا تا قیامت هستند کسانی که به کتاب و سنت تمسک کنند.

نقد

۱-۱- وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به معصوم در عصر خود را بر طرف می کند، ولی بعد از ارتحال آن حضرت این نیاز باقی است و باید شخص معصومی وجود داشته باشد تا نیاز امت را برطرف کند؛

ص: ۱۹۰

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰.

۲-۱- استدلال شیعه برای نیاز به معصوم برای عصر فقدان رسول خدا صلی الله علیه وآله و جانشینی اوست، نه در عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله، تا گفته شود با وجود آن حضرت نیازی به معصوم دیگر نداریم؛

۳-۱- اگر برای دوره بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود قرآن و سنت نبوی کافی بود، چرا خداوند اطاعت از اولی الامر را به طور مطلق واجب کرد که با توجه به ادله پیشین تنها بر معصوم صادق است؛

۴-۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث معروف و مورد اعتماد همه مسلمانان یعنی حدیث ثقلین - که پیشتر بیان شد - امت را به کتاب خدا و عترت ارجاع داده است نه به کتاب و سنت؛

۵-۱- یکی از ادله نیاز به معصوم، نیاز به تفسیر درست و همه جانبه از کتاب خداست؛ این نیاز درباره سنت هم وجود دارد و سنت نیز از این جهت همانند کتاب نیاز به مفسر دارد؛

۶-۱- گذشته از مسأله تفسیر درست کتاب و سنت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، مشکل دیگری هم برای سنت پیش آمده است که جعل و وضع حدیث از طرف دشمنان اسلام است که تشخیص آن در همه موارد جز با علمی خدادادی که همراه با عصمت باشد، امکان ندارد؛

۷-۱- القفاری در کتاب خود به شدت به شیعه حمله می کند که اینان به کتاب و سنت اعتقاد ندارند، ولی اهل سنت تمسک به کتاب و سنت دارند.

حال از القفاری می پرسیم که اگر کتاب و سنت مانع گمراهی و ضلالت است، به چه دلیل این سنت نتوانسته اهل سنت را متحد کند و این همه اختلافهای کلامی و فقهی بین آنان به وجود آمده است، به گونه ای که هر گروه

گروه دیگر را تکفیر می کند و گمراه می شمارد؟

۸-۱- اگر کتاب و سنت برای جلوگیری از گمراهی کافی است، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه های حجه الوداع - که پیشتر بیان شد - به امت هشدار می داد که «لا ترجعوا بعدی کفاراً» و چرا ارتداد جمعی از صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و آنان با تمسک به کتاب و سنت دست به این اقدامات زدند؟

جنگهای داخلی صحابه به استناد همین کتاب و سنت اتفاق افتاد، در حالی که به طور قطع یکی از طرفین در گیر بر حق و دیگری بر باطل بوده است.

آیا درگیری ام المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و... را با امام علی علیه السلام می توان نادیده گرفت و گفت همه آنها بر حق بودند؟

۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست

اشاره

از دیگر شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

ص: ۱۹۲

«انّ الحجه على الائمة قامت بالرسل. قال تعالى: انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح و النبيين من بعده الى قوله لئلا يكون للناس على الله حجه بعد الرسل و لم يقل سبحانه و الائمة و هذا يبطل قول من احوج الخلق الى غير الرسل كالاتمه.»^(۱)

با آمدن پیامبران حجت بر امت تمام شده است. خداوند فرمود: ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم، تا جایی که می گوید: انبیاء را فرستادیم تا مردم حجتی بر خدا نداشته باشند و خداوند نگفته است بعد از پیامبران و امامان و این آیه نظر کسانی را که می گویند مردم گذشته از پیامبران به امامان هم نیازمند هستند، باطل می کند.

نقد

۱-۲- در پاسخ این استدلال باید گفت: ابن تیمیه و پیروانش از آنجا که عناد خاصی با امام علی علیه السلام و با پیروان آن حضرت دارند، اصلاً به استدلال شیعه

ص: ۱۹۳

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰؛ الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۹، ص ۶۶.

توجه نکرده اند و یا این که بنا ندارند توجه کنند. محور تمام استدلالهای شیعه، نیاز به وجود معصوم برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، نه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

۲-۲- پیشتر بیان شد که با وجود پیامبر نیازی به امام نیست؛

۲-۳- پیامبر بنیانگذار دین یا به تعبیری آورنده دین است، در حالی که وظیفه امام حفظ دین بعد از ارتحال رسول از تحریف و تبیین نادرست است. بر این اساس وجود یکی به معنای بی نیازی از دیگری نیست؛

۲-۴- خداوند در آن آیه درصدد بیان هدف از فرستادن پیامبران است، نه درصدد بیان هدف از نصب اولی الامر و از این رو در آن آیه بدان نپرداخته است، ولی در آیه مورد بحث که مسأله امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، موضوع اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان را مطرح کرده است.

۳- عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«فَالأَمَّةُ مَعْصُومَةٌ بِكِتَابِ رَبِّهَا وَسُنَّةِ نَبِيِّهَا وَلَا تَجْمَعُ الأَمَّةُ عَلٰى ضَلَالَةٍ وَعَصْمَةُ الأَمَّةِ مَغْنِيَةٌ عَنِ عَصْمَةِ الأَمَامِ، لِأَنَّ مَنْ كَانَ مِنَ الأَمَمِ قَبْلَنَا كَانُوا إِذَا بَدَّلُوا دِينَهُمْ بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا يَبَيِّنُ الْحَقَّ وَهَذِهِ الأَمَّةُ لِأَنَّ بَعْدَ نَبِيِّهَا، فَكَانَتْ عَصْمَتُهَا تَقُومُ

ص: ۱۹۴

مقام النبوه فلا يمكن احد منهم ان يبدل شيئا من الدين الا اقام الله من بين خطاه فيما بدله.»^(۱)

امت اسلامی با وجود کتاب خدا و سنت پیامبر معصوم است و گمراه نمی شود و عصمت امت ما را از عصمت امام بی نیاز می کند؛ زیرا امتهای گذشته وقتی دینشان را تغییر می دادند، خداوند پیامبری را مبعوث می کرد تا حق را بیان کند و از آن جا که بعد از پیامبر ما پیامبری نمی آید، عصمت امت جایگزین نبوت شده است. بنابر این امکان ندارد که یک نفر از امت تغییری در دین ایجاد کند مگر این که خداوند کسی را برمی انگیزد که اشتباه او را بیان کند.

نقد

۱-۳- همان طور که پیشتر گفتیم، عصمت از عنایت ویژه خداوند به دست می آید؛

ص: ۱۹۵

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹.

۲-۳- پیشتر بیان کردیم که وقتی تک تک امت افرادی جایز الخطاء هستند، از اجتماع افراد جایز الخطاء شخص معصوم به وجود نمی آید؛

۳-۳- اگر تنها کتاب و سنت بدون عنایت ویژه الهی می توانست عصمت ایجاد کند، می بایست تاکنون هزاران معصوم در جامعه اسلامی ایجاد می کرد؛

۴-۳- ختم نبوت در صورتی با حکمت خداوند سازگار است که در متن دین راهی برای تامین هدف خلقت انسان پیش بینی شده باشد و این راه چیزی نیست جز امامت که ادامه راه پیامبر توسط انسانی معصوم است؛

۵-۳- اگر پیروی از کتاب و سنت و عصمت امت جایگزین نبوت است و این کار جلو انحراف، تحریف و تبدیل دین توسط افراد را می گیرد، به چه دلیل در میان اهل سنت که مدعی پیروی از کتاب و سنت هستند، جلو این انحرافات گرفته نشده است؟؛

۶-۳- اگر هر انحرافی که در دین ایجاد شود، خداوند شخصی را وادار می کند که جلو این انحراف را بگیرد، پس چرا براساس روایات مسلم نزد اهل سنت امت به هفتاد و

سه فرقه تقسیم شدند(۱) و همه هم مدعی هستند که فرقه

ص: ۱۹۶

۱- سنن ابی داوود، ج ۴، کتاب السنه، ص ۱۹۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، کتاب الایمان، ص ۲۶، حدیث ۲۶۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، باب افتراق الامم، ص ۴۷۹، ۳۳۲، ج ۳، ص ۱۲۰.

ناجیه اند و هیچ شخصی نیامد تا فرقه ناجیه را مشخص کند و جلو انحراف دیگران را بگیرد؟

۷-۳- این نظر با روایات ثقلین - که رسول خدا صلی الله علیه وآله امت را به کتاب خدا و عترت خود ارجاع داده است - منافات دارد؛

۸-۳- این نظر با روایاتی که می گویند بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده امام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله امامت می کنند و اول آنها امام علی علیه السلام و آخر آنها امام مهدی علیه السلام است، سازگار نیست که پیشتر روایات آن از منابع اهل سنت ارائه شده است؛

۹-۳ این نظر با وجوب اطاعت مطلق اولی الامر سازگار نیست و اگر کتاب و سنت برای رفع اختلاف کافی بود، خداوند اطاعت از اولی الامر را واجب نمی کرد.

۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که عصمت ریشه های مجوسی دارد:

«و قد یكون مبدأ العصمة ورثته الشيعة عن المذهب المجوسی. ذلك ان المجوس تدعی فی

ص: ۱۹۷

منتظرهم الذی ينتظرون و اصحابه انهم لا یکذبون و لا یعصون الله و لا یقع منهم خطیئه صغیره و لا کبیره» (۱)

شیعه نظریه عصمت را از مجوس به ارث برده است؛ زیرا مجوسیان مدعی هستند رهبری که در انتظار او هستند، او و یارانش نه دروغ می گویند و نه معصیت خدا را انجام می دهند و هیچ اشتباه کوچک و بزرگی از آنان سر نمی زند.

نقد

۱-۴- القفاری برای نسبتی که به مجوسیان می دهد، سندی از متون آنان ارائه نکرده است که نشان دهد آیا واقعا چنین باوری را دارند یا نه؟ و تنها اکتفا کردن به سخنان مخالفان آنان نمی تواند مدرک باشد. همان طور که می بینیم مخالفان شیعه بسیاری از چیزهایی را که به شیعه نسبت می دهند واقعیت ندارد؛

۲-۴- اعتقاد به عصمت اختصاص به شیعه ندارد، بلکه همه مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و آله را با تفاوت هایی در محدوده عصمت، معصوم می دانند که پیشتر بیان

ص: ۱۹۸

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

شد و تنها تفاوت شیعه این است که با توجه به وظایفی که برای جانشینان پیامبر قائل است، جانشینان آن حضرت را نیز معصوم می داند؛

۳-۴- نظریه عصمت به ایرانیان اختصاص ندارد تا ریشه در فرهنگ مجوس داشته باشد، بلکه همه شیعیان اثناعشری - چه عرب و چه عجم - بر این باورند، و بهتر بود القفاری از همان شیعیان حجاز که عرب هستند می پرسید تا مسأله برای او روشن شود و نمی توان پذیرفت که این نظریه از ایران به آنجا سرایت کرده است؛ چرا که اسلام از عربستان

به ایران راه یافته است و امامان شیعه همه عرب، قریشی و اهل حجاز بوده اند و هیچ یک از آنان ایرانی نبوده اند تا این اندیشه از ایران به جای دیگر انتقال یافته باشد.

ص: ۱۹۹

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

- ١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.
- ٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.
- ٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.
- ٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.
- ٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.
- ٦) تفسیر ابى السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعة و النشر.

٧) تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.

٨) تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشترى، القاهره، المكتبة القيمه.

٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكه العربيه السعوديه، دارالطبيه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤ م.

١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.

١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.

١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.

١٤) تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .

١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .

١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

- ١٧) التفسير و المفسرون، الذهبي، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ .
- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البنسنى، محمد بن على، دراسه وتحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- ١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمدهادى، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ .
- ٢٠) تفسير النساى، النساى، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلمى، صبرى الشاطى، القاهره، مكتبه السنه، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ . (١٩٩٠ م .
- ٢١) تفسير القاسمى المسمى محاسن التاويل، القاسمى، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقى.
- ٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبى، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٢٣) جامع البيان فى تاويل آى القرآن، الطبرى، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ .
- ٢٤) زادالمسير فى علم التفسير، الجوزى، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن على بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، (١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م .
- ٢٥) الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور، السيوطى، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه.
- ٢٦) روح المعانى، فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، الآلوسى، شهاب الدين السيد محمود، الطبعة الرابعه، ١٩٨٥ م .

٢٧) فتح البيان فى مقاصد القرآن، القنوجى، صديق بن حسن بن على الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصارى المكتبه العصريه، الطبعه الثانيه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٢٨) فتح الرحمان فى تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانيه، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٣٠) فى ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠ هـ - .) ١٩٨٠ م.

٣١) اللباب فى علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن على، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ - . - ١٩٩٨ م.

٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.

٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعه الاولى، ١٤١٥ هـ.

٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.

٣٣) الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، علامه، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.

٣٥) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.

٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

(ب) علوم قرآنى

- ١) اسباب النزول، الواحدى، ابوالحسن على بن احمد، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - .
- ٢) احكام القرآن، الجصاص، ابوبكر احمد بن على، تحقيق، محمد، الصادق قمحاوى، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٣) احكام القرآن، ابن العربى، ابوبكر محمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - .
- ٤) الاتقان فى علوم القرآن، السيوطى، جلال الدين، سعيد المندره، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - . - ١٩٩٧ م.
- ٥) التسهيل لعلوم التنزيل، الكلبي، محمد بن احمد، بن جزى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانيه، (١٣٩٣ هـ - .) ١٩٧٣ م.
- ٦) جامع النقول فى اسباب النزول، عليوى، ابن خليفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .
- ٧) معانى القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهيم بن السرى، تحقيق، الدكتور عبدالجليل، عبده، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ هـ - .
- ٨) مباحث فى علوم القرآن، صبحى الصالح، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.

ص: ٢٠٥

٩) المفردات فى غريب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسين بن محمد، تحقيق، سيد محمد، گيلانى، تهران، المكتبة المرتضوية.

ج) حديث

١) ارشاد القلوب، الديلمى، حسن بن ابى الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلانى، تهران، دارالاسوه، للطباعة و النشر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ.

٢) الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، قم، كتابفروشى، مصطفىوى.

٣) امالى، الطوسى، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبى، ١٣٨٤ هـ.

٤) الامالى الخميسيه، الجرجانى، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.

٥) الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسسه آل البيت (ع)، لاهياء التراث، قم.

٦) الامثال فى الحديث النبوى، الاصفهانى، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلى، عبدالحميد، الطبعة الاولى، ١٩٨٢ م.

٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، المجلسى، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ هـ.

٨) تذكره الخواص، الجوزى، العلامه، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلى، قم، منشورات الرضى.

٩) التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف و الشئون الاسلاميه.

١٠) الجامع الصحيح، اقشيرى، النيشابورى، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.

(١١) جواهر العقدين في فضل الشرفين، السمهودي، نورالدين علي بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(١٢) جلاء الافهام في الصلاه على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

(١٣) خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، النسائي، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسيني، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ -.

(١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حقه، المحمودي، تهران، وزاره الارشاد الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ -.

(١٥) ((خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن علي، مترجم، كمره اي، تهران، كتابفروشي اسلاميه، چاپ هفتم.

(١٦) الدر النظيم في مناقب الائمة اللهاميم، الشامي، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ -.

(١٧) ذخائر العقبي في مناقب ذوالقربي، الطبري، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حقه، اكرم البوشي، جده، الطبعة الاولى، مكتبه الصحابه.

(١٨) الرياض النضره في مناقب العشره، الطبري، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

(١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمي، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد علي عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

(٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حقه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ هـ - . ١٩٩٤ م.

(٢١) السنن الكبرى، البيهقي، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفه.

(٢٢) السنن، لقزويني، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفه.

(٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الايات النازله في اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودي، بيروت، موسسه الاعلمي.

(٢٤) شرح صحيح مسلم، النووي، محيي الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ -

(٢٥) شرح نهج البلاغه، البحراني، ميثم بن علي بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.

(٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبي، عياض بن موسى، تحقيق، علي محمد، البجاوي.

(٢٧) الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمي، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القاهره، مكتبه القاهره.

(٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشيال، القاهره، مكتبه ابن تيميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦

٠٢

(٢٩) صحيح، البخاري، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر.

(٣٠) طرز الوفا في فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصري الشافعي، تحقيق، سامي الغريزي، قم، موسسه دارالكتاب الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ هـ - .

(٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي و الشيخ ابراهيم البهادري، قم، الطبعة الثالثه، ١٤١٢ هـ - .

ص: ٢٠٨

(٣٢) عمدہ القارى، العینى، بدرالدين ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفى البابى و الحلبي و شركاء، الطبعة الاولى.

(١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، قم، مكتبة الداورى.

(٣٣) غايه المرام فى حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحرانى، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامة، السيد على، عاشور، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.

(٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولى الله بن محمد، الطبعة الاولى، ١٩٨٣ م.

(٣٥) فضائل آل البيت فى ميزان الشريعة الاسلاميه، عمر الحاجى، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ.

(٣٦) فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، العسقلانى، ابن حجر، تحقيق، الشيخ عبدالعزيز بن باز، بيروت، دارالمعرفه.

(٣٧) فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين، الجوينى، ابراهيم بن محمد، تحقيق، المحمودى، بيروت، مؤسسه المحمودى.

(٣٨) القول البديع فى الصلاه على الحبيب، السخاوى، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى.

(٣٩) كنز العمال فى سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقى بن حسام الدين، بيروت، مؤسسه الرساله.

(٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخلايق، المناوى، الامام، الحافظ عبدالرو بن على بن زين العابدين، حققه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ٢٠٩

(٤١) كفايه الطالب فى مناقب على بن ابيطالب، الكنجى، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشى، تحقيق، محمد هادى، الامينى، نجف، المطبعه الحيدريه، الطبعه الثانيه.

(٤٢) الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ابن ابى شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقيق، محمد، عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(٤٣) لواعم الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفارينى، محمد بن احمد، بيروت، المكتب الاسلامى.

(٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتى و غيره، الطبعه الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، الامام، الحافظ، نورالدين على بن ابى بكر، بتحريه الحافظين، العراقى و ابن حجر، بيروت، منشورات مؤسسه المعارف.

(٤٦) مناقب على بن ابى طالب، الخطيب، الواسطى، على بن محمد، الشهير بابن المغازلى، حققه، محمد باقر، البهودى، تهران، مكتبه الاسلاميه.

(٤٧) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزى، علامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوى، قاهره، مكتبه القرآن.

(٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعه الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.

(٥٠) المراتب في فضائل اميرالمومنين (ع)، البستي، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصاري، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.

(٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ هـ.

(٥٢) نهج البلاغه، صبحي الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.

(٥٣) مناقب علي بن ابي طالب و ما نزل من القرآن في علي، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمدحسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

(٥٤) المطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ - .

(٥٦) مسند، الثمالي، ابو حمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

(٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجي، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

(٥٨) معاني الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تصحيح، علي اكبر، الغفاري، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الرابعه، ١٤١٨ هـ - .

(٥٩) مختصر مسند البزاز علي الكتب الستة، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، تحقيق، صبري عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م.

(٦٠) مشكل الاثار، الطحاوي، ابو جعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.

٦١) المعجم الكبير، الطبراني، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربى، ١٩٩٤م.

٦٢) المصنف، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ - .

٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، الاصفهاني، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودى، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .

٦٤) نورالابصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، الشبلنجى، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.

٦٥) نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و البتول و السبطين، الزرندى، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادى، الامينى، طهران، مكتبه النينوى، الحديثه.

٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكانى، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابو عبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

(د) داريه الحديث

١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسه، ١٣٦٤ ش.

٢) قواعد فى علوم الحديث، التهانوى، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبه المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -).
١٩٨٤ م.

ص: ٢١٢

٣) الكفايه فى علم الروايه، البغدادي، احمد بن على، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ - .) ١٩٨٨ م.

هـ- رجالي

١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشى، الطوسى، شيخ الطائفه، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوى، مشهد، دانشگاه فردوسى، ١٣٤٨ ش.

٢) تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، المزى، جمال الدين، ابى الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ - .) ١٩٨٥ م.

٣) تحفه الاحوى، المبارك غورى، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ - .) ١٩٩٨ م.

٤) التحرير الطاووسى، الشيخ حسن بن زين الدين، فاضل الجواهرى، قم، مكتبه المرعشى، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - .

٥) جامع الروات، الاردبيلى، محمد بن على، قم، مكتبه المصطفوى.

٦) رجال النجاشى، النجاشى، ابوالعباس، احمد بن على، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.

٧) رجال العلامه الحلّى، الحلّى، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعه الحيدريه.

٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، وغيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٦ م.

ص: ٢١٣

٩) الضعفاء الكبير، العقيلي، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطي، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

١٠) الكامل في ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٧ م.

١١) منتهى المقال في اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٦ هـ - .

١٢) مجمع الرجال، القهپايي، عناية الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.

١٣) نقد الرجال، التفرشي، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - .

(و) تراجم

١) الاصابه في تمييز الصحابه، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٢) الاعلام، الزركلي، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

٣) اسد الغابه في معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤) الاستيعاب في معرفه الاصحاب، القرطبي، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٥) انساب الاشراف، البلاذري، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودي، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعه الاولى، (١٣٩٤ هـ - .) ١٩٧٤ م.

ص: ٢١٤

٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القاهرة، دارالكتب الجامعي، الطبعة الثانية، ١٤١٣هـ - (١٩٩٢ م).

٧) تاريخ الخلفاء، السيوطي، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربي

٨) تهذيب التهذيب، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربي.

٩) ترجمه الامام علي بن ابي طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودي، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٠هـ - .

١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.

١١) الذريعه الى تصانيف الشيعة، تهراني، الشيخ آقابزرگ، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣هـ - .

١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.

١٣) سيره آل بيت النبي الاطهار، مجدي فتحي السيد، المكتبه التوفيقه.

١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٠هـ -). ١٩٩٠ م.

١٥) الفصول المهمه في معرفه الائمة، ابن صباغ، الشيخ الامام، علي بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمي، للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤٠٨هـ - .

١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوي، المقريزي، القاهرة، ١٩٧٣م.

ص: ٢١٥

- ١٧) لسان الميزان، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، احمد بن علي حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٦.
- ١٨) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، علي محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٦هـ - .
- ١٩) معرفه الصحابه، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ - .) ١٩٩٨ م.
- ٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهي و اصولي

- ١) الاحكام في اصول الاحكام، الأمدى، علي بن محمد، تحقيق، سيدالجميلي، دار الكتاب العربي، بيروت، الطبعة الثانيه، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.
- ٢) ايضاح الفوائد في شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حقه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ - .
- ٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، بيروت، دارالفكر.
- ٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن علي بن محمد البعلبي، بيروت، دارالمعرفه.

(٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثانيه.

(٦) تذكره الفقهاء، الحلبي، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤هـ - .

(٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١هـ - .

(٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٩هـ - . ١٩٩٩ م.

(٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعانى، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، (١٤١٧هـ - . ١٩٩٦ م.

(١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلى، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعة الاولى، ١٤١٨هـ - . ١٩٩٨ م.

(١١) اللمعه دمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٤١٢هـ - .

(١٢) موسوعه الفقه الاسلامى طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى، الطبعة الاولى، (١٤٢٣هـ - . ٢٠٠٢ م.

(١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

(١٤) المحصول فى علم اصول الفقه، الرازى، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨هـ - . ١٩٩٧ م.

ص: ٢١٧

- (١) اثبات الوصيه للامام على بن ابي طالب، المسعودي، على بن الحسين، النجف، المكتبه المرتضويه.
- (٢) اصول مذهب الشيعة، القفاري، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.
- (٣) آل الرسول و اولياءه موقف اهل السنه و الشيعة، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ .
- (٤) الامامه و السياسه، الدينوري، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزيني، مؤسسه الحلبي و شركاء.
- (٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلي، بيروت، دارالنهضة الحديثه.
- (٦) الشيعة و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣ م.
- (٧) الشيعة و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١ م.
- (٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣ م.
- (٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤ م.
- (١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ . ، ٢٠٠١ م.
- (١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.
- (١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحلبي، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ .

١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحلى، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

(ط) تاريخى

- ١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.
- ٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .
- ٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.
- ٤) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيى الدين عبد الحميد.
- ٥) تاريخ الطبرى المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبرى، الامام، ابوجعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
- ٦) التدوين فى اخبار قزوین، رافعى قزوینى، تحقيق، عزيزا... عطاردى، تهران، نشر عطارد.
- ٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - .
- ٨) السيره النبويه، ابن هشام، حقه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، داراحياء التراث العربى.

ص: ٢١٩

٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زيني دحلان، السيد احمد، القاهره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ -) ١٩٦٨ م.

١٠) الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، على بن ابى الكرم، بيروت، دار صادر.

١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوى، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، ١٩٨١ م.

٢) لغوى و ادبى

١) اقرب الموارد فى فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ -.

٢) تهذيب اللغه، الازهرى، ابو منصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ -). ٢٠٠٠ م.

٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدى، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ -). ١٩٩٤ م.

٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، قم، كتابفروشى مصطفىوى.

٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادى، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.

٦) لسان العرب، ابن منظور، علامه، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.

٧) مفتاح العلوم، السكاكى، ابويعقوب، يوسف بن ابى بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ٢٢٠

- ٨) معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ هـ - .
- ٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .
- ١٠) المطول في شرح تلخيص المفتاح، التفتازاني، سعدالدين، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .
- ١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصري، جمال الدين ابو محمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .
- ١٢) مجمع الامثال، ميداني، احمد بن محمد، تحقيق، قصي الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

١٢) (ك) كليات

- ١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانيه، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ -) ١٩٩٣ م .
- ٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين ابو حامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ -) ١٩٩٧ م .
- ٤) الفتوحات المكيه، ابن العربي، محيي الدين.
- ٥) منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، الهاشمي الخويي، العلامة ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشي، اسلاميه.

- ٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٢٩٧ م.
- ٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالباني، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - ١٩٩٥
- ٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .
- ٩) يبايع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزي، قم، كتابفروشي بصيرتي
- ١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوي، تهران، موسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ - .
- ١١) الجمل اوالنصره فى حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداوري
- ١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ - .
- ١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارسي ملا على، بيروت، دارالكتب العلميه
- ١٤) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي، بيروت، دارالمعرفه
- ١٥) فضائل آل البيت، المقريزي، القاهره، ١٩٧٣ م.
- ١٦) فضائل آل البيت فى الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجي، دمشق، دارالمكتبي، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابى سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصارى، تهران ١٣٧٨ شمسي .
- ١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد، ١٩٧٧ م .
- ١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلار. حيدرآباد ١٩٦٤ م .

(٢٠) غريب الحديث، خطابي، مكة المكرمة

(٢١) نهايه الارب، فى مصرفه انساب العرب، القلقشندى، احمد بن عيسى، القايره ، ١٩٥٩ م .

(٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القايره، ١٩٦٠ م.

(٢٣) سنن، ابى داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ هـ .

(٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشراف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

(٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامى، الطبقة الثانيه، ١٤٠٤ هـ .

(٢٦) غريت الحديث ، شيخ الاسلام ، ابى الفرج ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى المتوفى ٥٩٧ هـ، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥ م .

(٢٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧ م.

(٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابى الحسن على بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨ هـ .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

(٢٩) جمهره اللغه، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حققه، الدكتور رمزى منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين.

ص: ٢٢٣

٣٠) الروضة البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه، للشهيد الثانى زين الدين بن على بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعه العلميه.

٣١) شرح الاصول الخمسه، لآبى الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعه الاولى، القايره، مكتبه وهبه ١٣٨٤ هـ - .

٣٢) شرح العقاعد النسفى، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، الطبعه الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعه العثمانية ١٣١٥ هـ - .

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازى، قم، منشورات كتب النجفى.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازى، دارالخلافة، طبعه العثمانى.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف على بن محمد الجرجانى، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعانى، قم، منشورات الرضى ١٤١٢ هـ - .

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضى.

٣٧) الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة، لعلى بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعه الاولى ١٤٠٨ هـ - .

٣٨) كتاب الاربعين فى اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازى، الطبعه الاولى، حيدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب فى لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفى، طهران، منشورات مكتبه النسايبى.

ص: ٢٢٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

